

اشرف افغان
بر تخت شکار صفہا

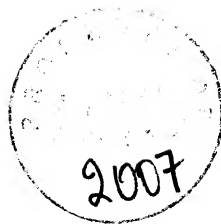
دکتر وایلم فلور

ترجمہ:

دکتر ابوالقاسم ستری



«۲۶۵»



اشرف افغان در تختگاه اصفهان

(به روایت شاهدان هلندی)

دکتر ویلم فلور

ترجمه

دکتر ابوالقاسم سری

کتاب فروشی خاور
بونپورستو تاوون شاهین تاوون
مرکز تبلیغی تهران، پلاک ۱۰۱، خیابان امیرکبیر، تهران



- نام اثر: اشرف افغان در تختگاه اصفهان (روایت شاهدان هلندی)
- تألیف : دکتر ویلم فلور
- ترجمه : دکتر ابوالقاسم سری
- چاپ : سازمان چاپ خواجه
- نوبت چاپ : چاپ اول، بهار ۱۳۶۷
- تیراژ : ۵۵۰۰ نسخه
- ناشر: انتشارات توس، اول خیابان دانشگاه، تلفن ۶۶۱۰۰۷

پیشکش گزارش کتاب :
اوست آنکس که در سرادق غیب
بری از منقصد بری از عیب
داوری دادگر بخوانیدش
نه چو این مردمان بدانندش
کارها را به دست اوست نظام
در بزرگی و در کمال تمام
نام او هم نوای بیداران
وحشت حشمت کله داران
و این دغل پیشگان که می بینی
« مگسانند گرد شیرینی »

یادآوری و پوزش‌گری

- ۱- از صفحه ۱۱ به بعد در چند جا کلمه بیگلر بیگی آمده که عین فرماندار کل باتاویاست: رئیس‌ان شرکت هند خاوری هلند در ایران از این شخص کسب تکلیف می‌کرده‌اند.
- ۲- در صفحه ۱۲ سطر ۹ ایشک آغاسی باشی (رئیس تشریفات) را مترجم به جای Offenetsie agassie به کار برده است معنی این کلمه شاید برای مؤلف محترم نیز روشن نبوده است زیرا در پشت صفحه به خط فارسی نوشته‌اند «صاحب این شغل تصدی تهیه آرد را به عهده داشت اونجی باشی بوده» مترجم ایشک آغاسی باشی را مرجح دانست.
- ۳- در برخی از صفحات فصل‌های واپسین کتاب شماره‌هائی چاپ شده که در هامش خبری از آنها درج نشده است ظاهراً مؤلف محترم شماره‌ها را بعداً عوض کرده‌اند بنا بر این شماره‌های مزبور را تا بدست آمدن آگاهی بیشتر از سوی ایشان عجاله^۱ باید زاید تلقی کرد.
- ۴- پس از اتمام چاپ کتاب متأسفانه غلط‌هائی در آن مشاهده شده است که با پوزش-خواهی از خوانندگان محترم در زیر تصحیح می‌شود:

شماره صفحه وسط	نادرست	درست
ص ۱۴ س ۱۰	درموارد غیر سیاسی، باحسن اداره	درموارد غیر سیاسی که باحسن اداره
« « « ۱۱	سروکار داشت و به داد	سروکار داشت به داد
« ۱۷ « ۱۵	خبر آوردن	خبر آمدن
« ۲۷ « ۹	آماده کند آنها را	آماده کند و باز آنها را
« ۳۶	سه سطر به آخر مانده	گزارش‌ها
« ۴۱ س ۶	میرمهر علی خرید	او خرید

شماره صفحه وسط	نادرست	درست
ص ۴۵ س ۲	قمیشه	قمشه
« ۴۹ » ۹	فرمان دادکه دریزد بماند اما به	فرمان دادکه
	پسر خود میرزا فخرالدین مأموریت دادکه	
ص ۵۰ ح س ۲	این واژه	بویتنزرگ
« ۵۸ » ۱	بدست آورده است) ونیز دوست	بدست آورده است ونیز دوست من
	من است	است.
ص ۵۸ ح س ۳	قرص	قرص
« ۶۲ » ۲	تاجراصغر	نایب التجار
« ۶۶ » ۸	میخواست بدانده	میخواست بدانده آیا
« ۷۵ ح س ۱	Aanout	Aarnout
« ۸۳ » ۲	خیریت	خریت
« ۹۶ » ۱۰	همداستانم.	همداستانم.
« ۱۰۲ ح س ۱	Britanniaa	Britannia
« ۱۰۷ » ۹	فوق الذکر	مذکور
« ۱۰۸ » ۱۱	نخستین	نخستین بار
« ۱۱۰ » آخر	بندرعباس	بندرعباس را
« ۱۱۱ » ۱۱	ویوز باشی هر مز بخواهد که او نه	ویوز باشی هر مز که نه
« ۱۱۱ » ۱۲	محمد صالح بیگ است که	محمد صالح بیگ است بخواهد که
« ۱۱۴ »	پاراگراف ۲ س ۱	محمد زینال خان
« ۱۱۵ س ۱ و س آخر	« « « « « «	« « « « « «
« ۱۱۸ »	پاراگراف ۲ س ۶	« « « « « «
« ۱۲۷ س ۲ (۱۸۲۸)		(۱۷۲۸)
« ۱۲۸ » ۳	بازرگانان با خود	بازرگانان را با خود
« ۱۳۲ »	دوسطر به آخر هر گر	هر گز
« ۱۳۷ س ۳	رضایت	تاوان
« ۱۳۹ » ۱۳	خواننده	قاری
« ۱۴۴ » ۱۷	بابیان	بانیانها
« ۱۵۰ » ۶	بنگ سالیسی	بنگ سالیها
« ۱۵۱ ح س ۳	حاشیة يك صفحه پیش (۳۰)	حاشیة ۲۸ صفحه پیش (۱۵۰)

شماره صفحه و سطر	نادرست	درست
ص ۱۵۲ ح سه سطر به آخر مانده	حاشیة يك صفحه پیش	حاشیة ۳۹ صفحه پیش
« ۱۵۳ ح چهار سطر به آخر	در حاشیة ۱ ص ۳۰۴	در حاشیة ۳۹ ص ۱۵۲
« ۱۵۷ س ۷	زاد وبوم	زاد بوم
« ۱۸۳ ح س ۴	بدخویم	بخوریم
« ۱۸۴ « ۶	فاضل	قاصد
« ۱۹۳ « ۱	یخ ش	شیخ
« ۱۹۵ « ۱۳	پاسح	پاسخ
« ۲۱۲ « ۶	زیرین	زبرین
« ۲۱۴ « ۱۳	تراشیده	نتراشیده
« ۲۱۵ « ۲	در باره مدت زمان حکومت	در باره حکومت
« ۲۱۵ « ۷	آغاز ۱۹۲۹	آغاز ۱۷۲۹

فهرست مطالب

چهار	یادداشت مترجم
۱	رویدادهای اصفهان (۱۷۲۹-۱۷۲۵)
۳۵	قیام و سقوط سید احمدخان پادشاه کرمان (۱۷۲۷-۱۷۲۵)
۵۳	آغاز یادداشتهای روزانه
۸۸	پایان روزنامه
۹۵	وضع گمبرون در سالهای ۲۷-۱۷۲۵
۱۰۵	سلطان محمد میرزا یکی از مدعیان تاج و تخت صفوی
۱۱۷	آغاز یادداشت روزانه
۱۱۸	پایان یادداشت
۱۲۷	وضع بندرعباس (۱۷۲۸)
۱۲۷	دوران حکومت زبردست خان وزاهد علی خان
۱۳۷	آغاز یادداشتهای روزانه فرستادگان اتلام
۱۴۰	پایان یادداشت
۱۵۸	اوضاع هرمز در سالهای ۱۷۲۹-۱۷۲۸
۲۰۵	ضمیمه الف منبع واك
۲۱۳	منبع واك ۲۱۱۴ گزارش پلارت به اتلام
۲۱۵	ضمیمه ب یادداشتی درباره حدود قلمرو حکومت افغان
۲۱۷	فهرست ها

یادداشت مترجم

کتاب حاضر که دنباله کتاب «برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان^۱» است؛ شرح رویدادهای مهم زمان سلطه اشرف را از دیدگاه نویسندگان شرکت هند خاوری هلند^۲ Verenig de Oostindische Compagnie که درمطایب کتاب اختصاراً واک (Voc) نامیده می شود، در بردارد، در این شرکت روزنامه ای بوده است که در آن وقایع مهم روزانه ای که بیشتر به اوضاع سیاسی کشور ایران مربوط بوده است ثبت می شده است، معلوم نیست چند تن به این کارارزنده سرگرم می بوده اند، اما چندین بار نویسنده از خود با عنوان «روزنامه دار» یا «روزنامه چی»^۳ یاد می کند فزون بر این نویسندگان، شرکت درنهان، خبرچینی را از اهالی ایران یا از میان نخبگان و حاکمان و حاکم چکان آنها به انحای گونه گون در خدمت خود داشته و از آنها خبرهای دست اولی را به دست می آورده است^۴، در نتیجه آگاهی-

۱- این کتاب توسط انتشارات توس منتشر شده است.

۲- برای آگاهی از این شرکت و مراکز بازرگانی آن در ایران نگاه کنید به مقدمه همان کتاب (برافتادن صفویان ...).

۳- ص ۷۴-۶۷-۸۵ نویسنده این روزنامه ظاهراً با ایرانیان خرده حسابی داشته زیرا بارها آنها را به جین و بزدلی متهم داشته است ص ۶۸-۹۷ و... و خوشبختانه II این روزها مفسران و روزنامه نگاران غربی میزان مقاومت و توان کل تحمل موشکی! ایرانیان را بیش از موشک های فرود آمده بر آورد کردند!

۴- رگ ص ۵۷-۵۸-۵۹-۱۰۵-۱۱۱

های بسیاری از اوضاع نکبت‌بار و اسف‌انگیز این دورهٔ تاریک تاریخ ایران در اسناد شرکت مزبور در بایگانی واک در هلند باقی مانده است. آقای دکتر ویلم فلور نخستین بار به مطالعه و تحقیقی انتقادی در این اسناد پرداخته و تألیفاتی ارزنده دربارهٔ این دوره عرضه داشته‌اند. در کتاب نخستین دیدیم که چگونه در پی صدسالهٔ آسایش و راحت طلبی، دندانها و چنگالهای شیر پیر حکومت صفویان را سستی و فتور فرو گرفته، توان تصمیم‌گیری و برابری با دشواریهای امور مملکتی از هیأت حاکم رخت بر بسته بود و آن جماعت نا هماهنگ هر یک سازی جداگانه می‌نواخت. راحت - طلبی حاکمان و فساد دستگاه به حدی رسید که سردمداران خواه ناخواه آمادهٔ پذیرش هر خفتی شدند، به نعل و به میخ زدند با اهمال و امهال فرصت‌های گرانبهای بسیار را از دست دادند! از کسانی که بر سریر قدرت بودند هیچکس مرد میدان کار یا مرد مرد نبود یا اگر بود مجال کار نیافت^۲. شورش‌ها و اعتراض‌های پی در پی مردم پایتخت و سایر جای‌ها علیه سهل‌انگاریها و خلاف‌کاریها و اجحاف‌ها به‌جائی نرسید. دروغ‌زنان حاکم برای لاپوشانی کردن زبونی و درماندگی خود و به‌قصد فریب مردم، هر روزه به ساختن شایعه یا «تبلیغی نو»^۳ دست زدند تا خشم مردم را از زبونیهایشان منحرف سازند. بارها بزرگان و ریش‌سپیدان و میهن‌پرستان شهر انجمن کردند و از آنها خواستند تا مسلحشان کنند تا بتوانند شورشیان را سرکوب

۱- از آن شمارست سید عبدالله‌خان عرب والی قمشه که همه کاره است و نقشی مرموز و دو دوزه‌بازئی شگفت دارد.

۲- همچون خواجهٔ سفید دلاور احمدآغا، سپهسالار لطفعلی خان داغستانی و برادرش اعتمادالدوله فتحعلی‌خان داغستانی و به‌قولی علی‌مردانخان بختیاری (که هر چند از آمدنش سخن‌ها بر سر زبانها بود معلوم نیست چرا هرگز در صحنه حاضر نشد). نگاه کنید به دکتر عبدالحسین نوائی - اسناد و مکاتبات سیاسی از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ ق. ص ۲۱.

۳- برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان - ص ۱۰۷ و جز آن.

سازند^۱. بارها مردم خشمناکین به کاخ شاه و باشگاه اعتمادالدوله (صدر اعظم) حمله بردند^۲. ابرام‌ها، الحاح‌ها و درخواستهای مصرانه مردم^۳ با مانورهای خدعه آمیز دروغین و نمایش‌های فریب آمیز قدرت^۴ خاموش گشت. در واقع «سر مردم را شیره می‌مالیدند» بی‌اعتنائی نالایقان حاکم به سرنوشت مردم و وضع فلاکت‌بار موجود با غلیان نارضایی شدید ایشان به ویژه اقلیت‌های ستم‌دیده مذهبی «تشنه تغییر»^۵ دست بهم داد و تفار کلوائی حکومت فرتوت بیکاره را در هم شکست^۶. اتباع شورشی یا ستمکارگانی که با آگاهی از ضعف و فتور کاخ نشینان و تحریک عمال روس منحوس به پشتوانه «فتوائی اغواگر^۷» از راه رسیدند تا «نودولتانی» باشند که بر «خردیگران» سوار باشند؛ از سرزمین حاکم‌نشین خراسان خاوری (افغانستان کنونی) گرازان آمده بودند که در آشکار از خود رفع ستم کنند اما در نهان اندیشه‌ای جز چپاول و غارتگری و خونریزی نداشتند بنابراین از آب گل‌آلود حکومت دیرینه سال^۸ صفویان - که قرنی از تن آسانی و آرامش را با سردارانی جنگ‌نا دیده پشت سرمی‌گذاشت - ماهی گرفتند. و نه همان از صدرنشینان سلف در ستمکاری و خونریزی به مراتب درگذشتند به هم‌میهنان و همدینان خود نیز هیچگونه

۱- برافندن صفویان و برآمدن محمود افغان ص ۱۱۷-۱۹۱.

۲- همان ص ۱۳۵-۱۳۶-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۹

۳- همان ۱۴۰

۴- همان ۱۰۷.

۵- همان، ۷۶

۶- قس تفاری بشکند ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه لیسان

۷- نگاه کنید به مقدمه دکتر عبدالحسین نوائی بر اسناد و مکاتبات سیاسی از سال

۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ هـ ق چاپ مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۳.

۸- نگاه کنید به همان.

ترحمی روا نداشتند، به هیچ کس و هیچ چیز ابقانکردند، بلکه از فرط گرسنه چشمی، بی توجهی به اصول مردانگی و انسانیت^۱، جذبه مال و مقام و قدرت یکباره زمام اختیار از کف بی کفایتشان فرو نهاد و در این راه این طفلان یکشبه ره صدساله رفتند کاروانها از اموال غارتی و کودکان و زنان اسیر فروختنی به سوی قندهار گسیل شد^۲. تختگاه ایران به نیزاری خوشیده می مانست در آتشی سوزان، و چنان شد که باد افراه بدرفتاریها، کژفهمیها، و ندانم کاریهای حاکمان نالایق، دامنگیر همگان گشت، خشک و تر باهم سوخت، به قولی پانصد هزار تن از مردم بی پناه تنها در اصفهان به وضعی دردناک و اکثر به مرگی تدریجی جان باختند^۳. فاجعه ای بزرگ دل مام میهن را آزرده، و در هنگامه و انفسائی که پیش آمد، دیو قحط و گرسنگی با درنده خوئی و قساوت ناشی از آن، ماندگان نیم جان را برانگیخت تا در تنازعی که برای بقا در گرفت پس از خوردن همه جانوران حلال و حرام گوشت مانده در شهر، جنازه مردگان را از گورهای تازه و کهنه بیرون کشند، و از آن پس این اشباح نگونبخت بیچاره یا آدم گونه های نیم جان قحط زده و امانده - که به قافله لاشخوران استحاله یافت - تکه پاره های لاشه های بویناک تعفن آمیز هموعان فلك - زده خود را برای « چند روزی بیشتر ماندن » با ولع بسیار بلعیدند، خوی و خلق

۱- برافتادن صفویان و ... ص ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۴۰ -

۱۵۵ - ۲۵۷

۲- همان ۵۱ - ۵۳ - ۱۱۴ - ۱۲۶ - ۲۰۷ - ۲۳۹ - ۲۵۷ - ۲۶۷ -

۲۷۱ - ۲۷۲

۳- و چنین بود که در زمان قاجاریان بیشتر سیاحانی که به اصفهان آمدند هنوز از ویرانی و سوت و کور بودن شهر سخن می گویند البته مقداری از آن ویرانی را باید نتیجه و باهای عام پی در پی دوران قاجاریان دانست. به عنوان مثال نگاه کنید به سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی ترجمه آقای دکتر منوچهر امیری. انتشارات توس ص ۲۳۲ - ۲۹۲ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۴ - ۳۲۰ - ۳۵۳ - ۴۰۲ - ۴۳۰ - ۴۴۴ و جز آن.

مردمی از یادها رفت ^۱ ، مرگ تدریجی در کوی و برزن بیداد کرد، فریاد و مویه ستمزدگان بجائی نرسید ^۲ . حاکمان بی آزرم ککشان هم نگزید و چون گوسفندان پرواری گرگ دیده ، هراسان و لرزان برجای خشکشان زد. افزون بر مردم عادی جمعی کثیر از دانشمندان و اندیشمندان ارزشمند شهر در پی بالاگرفتن « احتکار » خوراکی‌ها، یامحاصره ، درخانه‌های خود با زجر و شکنجه جان باختند و جنازه - هایشان در همان خانه‌ها یا در کوچه پس کوچه‌ها رها شد ^۳ . این تنها اصفهان نبود که در آتش بیداد و قتل عام سوخت، درباره کرمان نوشتند که هیچ شهری در طول تاریخ جهان آن چنان دچار خرابی و کشتار نشده است. ^۴ اما جانوری يك چشم که در شهر کوران به پادشاهی رسیده بود از آنجا که « قبای پادشاهی » بر بالای او راست نمی آمد و راهزنی « بی آزرم و مردم کش » بیش نبود دیری نپائید و شامت خونهای بی گناهان فراوانی که بر زمین ریخت به زودی دامنگیرش شد و در خبط دماغ و جنونی غالب که جانش را فرو گرفت، طومار زندگانی کوتاه و جنایتکارانه اش در طوفانی دیگر از جنون کودن قدرت طلبی دیگر به نام « اشرف » در هم نوردیده گشت، و بدینسان ستمکاره‌ای دیگر که موقتاً و « نه از روی استحقاق » بر تختگاه پرهیمنه صفویان پدیدار گشت داستانش چون داستان « گردن‌خر » بود و « طوق زرین » و آن مکس جولانگر در « عرصه سیمرغ ^۵ » که اندسالی حکومت لرزان او بر چند شهر و روستای ایران بزرگ موضوع سخن کتاب حاضر است، و شاهدان عینی هلندی جا به جا تکه‌هایی از رویدادهای زمان حکومت گونه او را به مناسبت‌هایی که

۱- نگاه کنید به شعر سنائی با مطلع: داشت زالی به روستای تکاو مهستی نام دختری

و سه گاو الخ

۲- بر افتادن صفویان و بر آمدن محمود افغان ص ۱۳۶

۳- همان ص ۲۱۹

۴- همان ص ۵۳-۲۳۰

۵- نگاه کنید به دیوان حافظ و نیز :

جای آنست که خون موج‌زند در دل لعل زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش

بامنافع آنان ارتباط داشته است (به انتخاب و تألیف در خور ایرانشناس پژوهنده نامبرده ،) برای ما روایت می‌کنند، و در این میان از وضع اجتماعی، از خلق - و خوی حکومتگران، از گدامنشی ایشان، از سببیت و درندگی ها، از آدم‌فروشیها و رذیلت‌ها و سفاهت‌ها و... و... جنایتهایشان (و نیز از دسیسه‌ها و نیرنگهای رقیبان انگلیسی خود^۱) نکته‌ها می‌گویند.

در این اوان هنوز دو مرکز تجاری هلند یکی در بندر عباس (اصلی) و دیگری در اصفهان (فرعی) اندک فعالیتی دارند، از سومین مرکز بازرگانی هلند در کرمان تقریباً شاید به سبب ویرانی عظیم شهرچندان سخنی در میان نیست مدیر کل شرکت در مرکز بندر عباس شخصی است به نام پیتر اتلام^۲ و مدیر شعبه اصفهان نیکلاس اسخارور^۳ نام دارد. پس از غلبه محمود هلندیان مبالغی از سود و سرمایه خود را از دست داده‌اند، وضع تجارت شرکت به رکود انجامیده است. و اتلام بر سر آنست که در این هرج و مرج ویرانگر مرکز اصلی بازرگانی هلند را از بندر عباس به جزیره هرمز انتقال دهد، اما هدف اصلیش اینست که این جزیره را مستعمره هلند سازد یا در واقع آنرا تصرف کند. در این حیص و بیص کارکنان شرکت هندخاوری انگلیس که با هلندیان رقابتی سخت شدید دارند ساکت ننشسته و افزون بر آنکه می‌خواهند به لطایف -

۱- اثرات شوم استعمار. محیل و « حاکم تراش » انگلیس و دخالت‌های او در امور ایران از دیرباز بر آگاهان پوشیده نیست در این زمان نیز انگلیسیان در نصب و عزل حاکمان و حاکمچگان دخالت داشته‌اند ص ۱۵۷. نویسندگان روزنامه از انگلستان با عنوان‌های شایسته « شیر » ص ۱۹۷ « فریکار » ص ۱۰۴ « دروغگو » ص ۲۸ نام می‌برند و گاه آنها را به « خوک » تشبیه می‌کنند ص ۸۸ جانورانی که از قدیم الایام « به بری سود » هر گونه فضیلتی را زیر پا می‌گذاشته‌اند قس سمپاشی‌های رادیسو بی‌بی سکنه یا بوق‌کهنه استعمار.

2-Peter ' tlam

3-Nicholas Schorer

الحیل جزیره‌های قشم و لارک را متصرف شوند، نه همین مانع پیشرفت مقاصد اتلام شده بلکه در نهان باروخان سرکرده اشرف را دل می‌دهند تا باحیل و ترفند او و دوتن از کارکنانش را اسیر و زندانی کند، سرانجام در نبردی که میان هلندیان و اشرفیان برای نجات اتلام و یارانش درمی‌گیرد از سه‌مقام مهم هلندی که به اسارت باروخان در آمده‌اند یکی در زیر شکنجه جان می‌دهد، دیگری، در هنگامه جنگ و گریز جان می‌سپارد و اتلام دقایقی پس از رهائی از چنگ زندانبانان درمی‌گذرد و انگلیسیان «شریر»^۱ که آتش این جنگ را دامن زده‌اند به هدف خود می‌رسند و بدینسان اتلام رئیس شرکت هلند جان خود را بر سر این کار می‌نهد.

کتاب‌راوی رویدادهای مهم زمان سلطه اشرف است مردی کودن^۲ که با دارو دسته خود یا به قول نویسندگان روزنامه جمعی از «سگان گرسنه»^۳، «دیوان هفت چشم» برای «تسراج، کلاشی و پوست کنی خلیق»^۴ مانند بیماری آکله در کارست، و ظهور برق‌آسای طهماسب‌قلی (نادر) در عرشه کشتی طوفانزده ایران، فرار شتابان اشرفیان از اصفهان، دسیسه‌ها و دوز و کلک‌ها و ترفندهای استعمارگران کهن در آن هنگامه هرج و مرج، برای ماهی گرفتن از آب گل آلود میهن ما؛ به سخن دیگر در این زمان ایران عرصه چپاول و تاراج است و بازیگران این عرصه چپاول و تاراج، کشتار و آدم‌زدی و آدم‌فروشی: اشرف، زبردست‌خان، زاهد علی‌خان، باروخان، تیمور خان ترك بلوچان و جز آنان از یکسو، و مدعیان تاج و تخت و حکومت ایران: طهماسب میرزا، محمد میرزا، صفی میرزا پسران آواره شاه سلطان حسین و قیام‌کنندگان علیه سلطه اشرفیان: سیداحمدخان مدنی «جنگجوی خانه بدوش»، یوزباشی یزد، قلندر اسماعیل و دیگران از سوی دیگر، بدیهی است

۱- ص ۹۷ .

۲- ص ۷

۳- رك ص ۱۳۰- ص ۸

۴- ص ۴۵

در کشاکشی که در میانه این مدعیان گونه‌گون در گرفته است تنها خاندان‌های مردم‌بی‌گناه است که می‌سوزد و برباد می‌رود. با ظهور نادر خراسانی^۱، آثار اهریمنی این ظلمت-آفرینان از پهنه ایران اندک‌اندک محو و ناپدید می‌شود و دوران زبونی و بردگی، علی‌الظاهر^۲ به سرافرازی و آزادگی تبدیل می‌گردد و سرانجام کتاب با سه ضمیمه سودمند که یکی شرح اجمالی جزیره و قلعه هرمز و تاریخچه‌ای نامستند از حاکمان آن جزیره در طول تاریخ، داستان سلطه پرتگالیان بر آن و غلبه جانانه امام‌قلی‌خان سردار بزرگ شاه عباس کبیر بر استعمارگران متجاوز پرتگالی است و دو ضمیمه دیگر توصیفی از وضع هرمز است که با شرحی مختصر از حدود قلمرو سلطه کوتاه محمودیان و اشرفیان در سرزمین ایران بزرگ و زمان کوتاه سلطه ایشان که زمان سلطه جنایت، نفرت، آدم-فروشی، آدمکشی و توهین به انسانیت است خاتمه می‌یابد.

جنون قدرت محمود و شهوت اشرف پی چپاول اموال و قتل عام گذشت
 نماند از این دوستمکاره هیچ جز نفرت زمان این دوستمگر چو باد سام گذشت
 ستمگران زمین را ز ما پیام دهید: «بسadda^۳ چو شما یان از این کنام گذشت»

آسیابك زرنند ۲۰ فروردینماه ۱۳۶۷ خورشیدی

ابوالقاسم سری

۱- با اینکه نویسنده این روزنامه هم‌چنانکه گذشت بارها از جنین و بزدلی ایرانیان سخن می‌گوید در کتاب بعدی که درباره نادرشاه است (توسط انتشارات توس به چاپ خواهد رسید) دیگر از بزدلی ایرانیان سخنی در میان نیست اما از نبردهای عظیم نادر و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر او در از میان بردن و نابود کردن آشوبگران به اختصار و سرسری سخن رفته حتی گاه از او بانکوهش بسیار سخن می‌رود.

۲- چون حکومت‌ها باطناً استبدادی است و ازدموکراسی خبری نیست.

۳- در اصل «سگا» بود، دیدم سگ دست‌کم در «وفا» وجودش کیمیاست.

حکومت اشرف افغان

رویدادهای اصفهان

(۱۷۲۵ - ۱۷۲۹)

اشرف خان پس از رسیدن به تاج و تخت امان الله خان را حامی اصلی خود خوانده و دستور داد که مهر و امضای او را همچون مهر شاه معتبر دانند. اما این مرد خونخوار و پول پرست نمی توانست این اعتبار را زمانی دراز حفظ کند. او که بار دیگر خود را بر اریکه قدرت می دید به دزدی و اخاذی آغازید و سندی را با امضای بیست و پنج تن جعل کرد و به اشرف پیشنهاد نمود که آنان را بکشد و اموالشان را برای غنی ساختن گنجینه پادشاهی مصادره کند. نام هلندیان در آغاز فهرست نامهای این بیست و پنج تن و پس از آنها نام برخی از بلند پایگان افغانی بود و از آن جمله اعتمادالدوله، قورچی باشیان، و سایر رجال ایرانی و سرانجام معتبرترین بازرگانان شهر در این فهرست بودند. حتی اسخارور نتوانست نسخه ای از این فهرست ۲۵ نفره به دست آورد. او تنها به طور شفاهی خبریافت که اشرف در پاسخ امان الله خان گفته است: کشتن این کسان موجب بروز واکنش خواهد شد باید با این مسأله با احتیاط برخورد شود. امان الله خان با الماس خان نیز همین طور رفتار کرده بود. نوکرانش الماس خان را زیر کتکی بی رحمانه گرفته بودند تا آنچه را که از خزانه پادشاهی خارج شده بود پیدا کنند. الماس خان اعتراف کرد که به هلندیان وثیقه ای داده است. افغانان بی درنگ از شرکت هلند خواستند که بنا به دستور اشرف و امان-

الله خان آن وثیقه را باز پس دهند. دیلماج شرکت نخست نزد امان الله خان رفت و او دیلماج را نزد خواجۀ سیاه آغا صالح رئیس پاسداران حرم شاه فرستاد. ارمنیان و بانیانها نیز ناچار شدند که هرچه را گرفته بودند دوباره به امان الله خان باز پس بدهند. افغانان حاضر نبودند این چیزها را به همان بهائی که در هنگام بازپس دادن برای آنها تعیین کرده بودند بپذیرند. از این رو ارمنیان و بانیانها ناگزیر می بایست با دادن اشیای اضافی اختلاف بها را جبران کنند. در این حیص و بیص الماس خان از فرط نومیدی و افسردگی در ۲۷ آوریل گلوی خود را چاک داد. و افغانان سر از تنش جدا کرده آن را در مقابل کاخ پادشاهی به نمایش گذاشتند.

اسخارور^(۱) در این باره نوشت: با الماس خان نیز به همان شیوه رفتار نمودند که با بسیاری از کسان دیگر؛ که اشرف شایستگی کمترین خدمات آنها را نداشت.» امان الله خان در این مقام چندان نپائید زیرا دو روز پس از این رویداد این «درویش مغرور» را در حالیکه دستانش در پس پشت بسته شده بود از کاخ شاهی به خانۀ زلی خان بردند. در آنجا پاهایش را به زنجیری گران بستند و برگردنش قلابه آهنین زیبایی استوار ساختند. این کار افغانان، ایرانیان و بیگانگان را بسیار شادمان ساخت. چندی بعد غل و زنجیر را از وی برگرفتند اما همچنان در خانۀ زلی خان زندانی ماند. عموی او ملاباشی یعنی میانجی را در یکی از اتاقهای خانۀ خودش محبوس ساخته بودند تا از تابش آفتاب مصون بماند! او را گهگاه نزد شاه می آوردند اما هلندیان از هدف این کار آگاه نگشتند. تنها دریافته اند که دارائی مصادره شده امان-الله خان بسیار با ارزش بوده و برخی تخمیناً میزان آن را سیصد هزار تومان دانسته اند. اسخارور می نویسد: «خدا را سپاس که این دومین امان^(۲) هم خانه خراب شد و بسیاری از مردم بی گناه از دست او خلاصی یافتند.»

شاه اشرف کسان زیر را به کارهای بسیار مهم دولت برگماشت:

اعتمادالدوله	زله (۳) خان
قورچی باشی	قادرخان
تفنگچی آغاسی باشی (در مقام خود ماند)	قاسم خان حاکم لرهای بختباری
قوللر آغاسی باشی	محمد امین بیگ
ایشک آغاسی باشی	محمد نشان خان
	(با نام جدید اخلاص خان)
دیوان بیگی	ناصرخان
میر آخور باشی	اسمعیل سلطان
مستوفی الممالک	میرزا رفیعا
مستوفی خاصه ^۳	میرزا اسماعیل
منشی الممالک و صاحب رقم اعتمادالدوله (۴)	میرزا ابراهیم
وقایع نویس	میرزا تقی داماد میرزا رفیعا
کلاتر اصفهان باقی ماند	میرزا احمد پسر میرزا رفیعا
میرزا مومن برادر مرحوم میرزا محمد وزیر اصفهان	
	میرزا علی مستوفی خاصه ^۳ اسبق
مستوفی اصفهان	پسر میرزا محمد علی
ملا باشی	ملا زعفران
قاضی القضاة یا نواب	میا صدیق (۵)

دیری نپائید که میا صدیق از کار بر کنار گشت چون اعتمادالدوله^۳ اسبق محمد قلی خان را بدون اجازه شاه اشرف از خانه اش بیرون کرده، و خانه او را متصرف

3- Zela Khen

۴- این هردو ایرانی و از ایالت زمینداور (در افغانستان امروز) بودند.

۵- Ma Sedieg ؟ ظاهراً میرزا صدیق ؟

شده بود. گلاب نیز که به دستور اعتمادالدوله برای پاسخگویی به کارهایش در زمان تصدی امور مالی تحت تعقیب قرار گرفته بود و به میا صدیق پناهنده شده بود در امان نماند و به چوب فلک بسته شد و برای نجات جان خود پذیرفت که ختنه شود و نام تازه ابراهیم بیگ را بر او نهادند.

هلندیان در طی چند روزی معدود، تغییرات زیادی را در حکومت مشاهده کردند اما هیچ يك از این تغییرات سودچندانی برای آنها به بار نیاورد. در ۳۰ آوریل ایشک آغاسی باشی با خبر خوش نزد هلندیان آمد و گفت: شادباشید که دوران ناگوار یها گذشته و شاه در مجلس شاهی که بزودی انعقاد خواهد یافت تفقد خود را نسبت به شما نشان خواهد داد. او به طور شفاهی به هلندیان گفت که به یوز باشی هندوستانی که نگهبان دروازه محل نمایندگی هلند بوده دستور داده تا زمانی که فرستاده شاه بیاید و به هلندیها آزادی اعطاء نماید یکی از تائین هایش را به جای خود بگمارد. دیری نپائید که یوز باشی بازگشت و طبق دستور یا بدون دستور شاه به تائین هایش گفت شاه دستور و اجازه داده که هلندیان در محل نمایندگی خود بمانند. هلندیان نمی دانستند به چه کسی باید شکایت برند و از این رو هر اسناک بودند. جریان موقوف را به گوش قولر آغاسی باشی محمد امین بیگ رساندند اما پاسخ روشنی دریافت نکردند. ناچار ساکت ماندند و گوش به زنگ تا بدانند چه کسی در حکومت از دیگران با نفوذتر است.

در ۲۸ مه شاه اشرف سوار بر اسب به فرح آباد رفت و بیست و دوتن از بزرگان و رجال باقیمانده ایران را به آنجا فرا خواند. و دستور داد که نوزده تن از این جمع را به هلاکت رسانند یعنی: اعتمادالدوله پیشین محمد قلی خان، دوتن از قورچی باشیان: شیخ علیخان و مصطفی قلی خان، میرزا رحیم حکیمباشی، طهمااسب خان میر آخور باشی، زندانیان زیر: فرج الله خان، اسماعیل بیگ، اللهوردی بیگ ناظر بیوتات و یازده تن دیگر که مقامات پائین تری داشتند. اشرف در پی شفاعت و وساطت اعتمادالدوله از خون شاهزاده تازی سید عبدالله خان و دو ایرانی سالخورده

که مقام پائین تری داشتند درگذشت. می گفتند که انگیزه این کار شایع شایعاتی بوده که از آغاز حکومت اشرف بر سر زبانها افتاده است که: اشرف باشاه طهماسب میرزا مکاتبه دارد و تنها تا زمانی که شاه طهماسب به اصفهان نرسیده است او عهده دار حکومت خواهد بود و شایعاتی از این دست. افزون بر این، کشتگان بالا به توطئه برای قتل شاه متهم شده بودند. به اغلب احتمال خود شاه اشرف این شایعات را بر سر زبانها انداخته و شایع کرده بود که طهماسب میرزا نسبت به این رجال ایرانی تفقد و التفات دارد تا ایشان به نامه نگاری به شاهزاده ترغیب شوند. و شاهزاده دلگرم شده با شمار اندک سپاهیان شبانه به اصفهان آمد. شاه اشرف این رجال و ادعای پذیرش مذهب شیعه را دستاویزی ساخته بود تا بدین وسیله طهماسب میرزا را به دام افکند. نیز به همین منظور پیکرهای شاهزادگان مقتول را (که در تابوتهای آراسته و با اسکورت باشکوهی مشایعت می شد) به قم یا سرزمین دشمنان خود آورد تا در گورستان پادشاهی به خاک سپارد. اشرف که شنیده بود طهماسب میرزا با سپاهیان اندک به سوی اصفهان روانست کلیه سپاهیان را گرد کرده به جانب او شتافت. می گویند از کاشان نامه ای به سیاق نامه پیشین خود برای طهماسب میرزا فرستاد تا او از خواب ژرف خود بیدار نشود و اشرف بتواند بر او شبیخون زند. اما به قول رازوی خداوند حیلۀ او را نقش بر آب ساخت.

طهماسب میرزا که چهار هزار سپاهی با خود داشت طلایه ای در پیشاپیش فرستاد تا از مقاصد افغانان آگاه شود اینان در پی حمله سخت افغانان پس از اندک مقاومتی گریختند و سر کرده شان میرزا عبدالکریم (۶) که نه سال پیش مستوفی خاصه بوده به چنگ افغانان افتاده و هنوز در اسارت به سر می برد طهماسب میرزا با شنیدن این خبرها با باقیمانده سپاه خود به مازندران گریخت و دشمنانش او را تا به درون

۶- میرزا عبدالکریم در مه ۱۷۱۹ به جای محمد علی خان به مقام مستوفی خاصه

رسید و پیش از آن حاکم کاشان بود. محمد علی خان باز در ژانویه ۱۷۲۲ مستوفی خاصه

جنگل دنبال کردند.

افغانان که از شکست نقشه خود خشمناک شده بودند شهرهای ساوه، تهران و قم را محاصره کردند و اشرف با پانصد سپاهی به اصفهان بازگشت. سرکرده سپاهیان محاصره گرساوه صیدال خان و سرکرده سپاهیان محاصره گرتهران زبردست خان حاکم پیشین شیراز بود. زبردست خان در نخستین شبی که اشرف به تاج و تخت رسیده بود به اصفهان فرخوانده شده بی درنگ چاروارا به اصفهان آمده بود. در این شهر کتک مفصلی نوش جان کرده تمام اموالش را در برابر کلیه خدماتی که انجام داده بود مصادره کرده! و تنها دوسه روز پیش از این لشکرکشی، او را از زندان آزاد کرده بودند. اشرف باروخان را مأمور محاصره شهر قم ساخته بود ولی تا آنجا که هلندیان خبر دادند، هنوز پیشرفتی حاصل نکرده بود و به نظرمی رسد که این سپاهیان محاصره گراز ترس کشته شدن به تاراج روستاهای پیرامون این شهرها بسنده کرده باشند. در ۱۷ ژوئیه سپاهیان افغان همراه با طبلها، باروبنه، اسبان و میرزا عبدالکریم اسیر سابق الذکر به نشانه پیروزی وارد اصفهان شدند چون هلندیان خبر یافتند که پس از این پیروزی ملا زعفران نفوذ فراوان یافته است. هلندیان به ملای نامبرده خبر دادند که بی هیچ سببی زندانی هستند. پس از آن که ملا زعفران با هلندیان آشنا شد و دانست که حکومت پیشین با آنها چه کرده است، اسخارور از او خواست که درباره این رفتار غیر منتظره که با هلندیان شده بررسی کرده و بگوید که هلندیان چه باید بکنند. ملا زعفران باشاه اشرف درباره وضع بد هلندیان در ۳۰ مه صحبت کرد و برای شاه روشن ساخت که هلندیان در زمان حکومت محمود تاراج شده اند و دستور داد که در برابر آزار کسان از آنها حمایت شود و یک نگهبان بردروازه محل کمپانی گماشته شود. آن گاه شاه اشرف دستور داده بود که هلندیان باید وضع و اهمیت سابق خود را باز یابند و از قولر آغاسی خواسته بود که دستورهای ملا زعفران را درباره هلندیان موبه مو اجرا کنند.

اما قولر آغاسی دستورهای شاه را بد جوری فهمیده بود و نگهبان کنونی

دروازه محل کمپانی را در سوم ژوئیه از کلر برکنار و یوزباشی هندوستانی را که قبلاً نگهبان دروازه بود دوباره به همین کار گماشته و به او دستور داده بود که تا او یا شاه دستور ندهند هیچ هلندی مأذون نیست که از ساختمان بیرون بیاید. قولر آغاسی برای اخذ پول اجرای این دستور را روز به روز به تعویق می افکند. بعد ملازعران به هلندیان پیشنهاد کرد که درخواست نامه ای به شخص شاه بنویسند ولی از نگهبان دروازه سخنی به میان نیاورند فقط از او بخواهند که امتیازات پیشین آنها را تأیید کند زیرا اگر شاه آن امتیازات را تأیید می کرد هلندیان می توانستند از شر این مهمانان ناخوانده یعنی نگهبانان رهایی یابند. بنابراین هلندیان درخواست نامه را نوشته نزد ملازعران فرستادند و او در ۳۰ ژوئیه ۱۷۲۵ آنرا به شاه داد. نتیجه این شد که شاه از قولر آغاسی خواست که فردای آنروز هلندیان را به دربار آورد و آنها را از تفقد حود مطمئن ساخته و به داروغه جلفا خواجه سفید ملاموسی دستور داد که با هلندیان همکاری کرده به آنها و نیز اعتمادالدوله خبر دهد که اعتمادالدوله باید چند روز دیگر برای نشان دادن التفات شاه هلندیان را به دربار فراخواند. ملاموسی به گونه ای که مهماندار هلندیان را نزد محمد امین بیگ قولر آغاسی آورد. هلندیان دیدند که قولر آغاسی درباره مطالبی که باید به آنها بگوید متحیر است و فقط دستورهای شاه را به آنها ابلاغ کرد و پرسید که به جز آن در خواست آیا مطلب دیگری برای گفتن ندارید تا من به شاه بگویم. هلندیان که دیدند او با اینکه منصب و خانه الماس خان را تصاحب کرده، وظایف و مسئولیت های خود را نمی داند گفتند که اگر در آینده درخواستی داشته باشیم امیدواریم که بتوانیم روی کمک و التفات شما حساب کنیم. آنگاه قولر آغاسی گفت که هلندیان در آمد و رفت در محل نمایندگی خود مانند روزگار ان پیشین آزادند و من به یوزباشی دستور داده ام که آنها را از رفت و آمد باز ندارد. هلندیان بعد فکر کردند که احتمالاً او با درخواستشان که خلاصی یافتن از شر نگهبان دروازه محل کمپانی است موافقت کرده است اما چون می ترسیدند که واکنش سوئی در او پدید شود و فکرهای دیگری در کله کودن او راه یابد پس

از گرفتن رخصت از او به محل نمایندگی خود بازگشتند. وضع هلندیان تا ۱۸ اوت ۱۷۲۵ به این منوال بود در این روز که منتظر بودند شاه آنها را احضار کند ملاموسی به دستور شاه به کمپانی آمد و گفت فردا که عید قربان است باید به مجلس شاهی بیایید. آنگاه پرسید چه نوع پیشکشی به حضور شاه خواهید آورد؟ هلندیان پاسخ دادند که همگان نیک دانند که ما پیشکشی سخت بزرگ به مجلس شاهی شاه ماضی تقدیم کرده ایم. ما که از همه دارائی‌ها و پول‌های خود محروم شده ایم نمی‌دانیم چرا باید باز پیشکشی بدهیم. ملاموسی گفت این کار پسندیده‌ای نیست زیرا اگر شما دست خالی به حضور اشرف شاه آید او این کار را نوعی اهانت به خود تلقی خواهد کرد. هلندیان ناچار بودند که چیزی ولو اندک بدهند، پس اسخارور و کارمندانش بر آن شدند که اسبی زیبا را که از آن اسخارور بود از سوی کمپانی به اشرف پیشکش دهند.

لاموسی هلندیان را به کاخ پادشاهی برد آنان پس از کرنش و تعظیم معمولی به جای ویژه خود راهنمون شدند و پس از صرف قلیان، قهوه، گلاب و نبات با غذای های ایرانی نیز پذیرائی شدند. تا زمانی که در کاخ بودند شاه اشرف یا از سرجهل یا غرور و یا به تقلید از شاه سلف خود با هلندیان یا علیه آنها حتی کلمه‌ای بر زبان نیاورد. هلندیان به محل کمپانی بازگشتند و از آن بیم داشتند که سکوت اشرف برای آنها گران تمام شود. برای کسب اطمینان و خاطر جمع شدن ناچار از اعتماد الدوله و رئیس ایل بلوچ شمالانیت^(۷) خان خواستند که نزد اشرف رفته نظر او را نسبت به هلندیان جویا شوند. اما هلندیان ناچار بودند که بدانند با افغانان سروکار دارند مردمی همانند ماران گشاده چشم یا دیوانی هفت چشم که تمام جهات را می‌پایند تا ببینند در کجا کسی هست که بتوانند پوست از سرش بکنند و پشم و پیلی او را بچینند. خوشبختانه کارها به خیر گذشت و هلندیان فقط حق‌الزحمت ایشک آغاسی باشی را پرداختند که معادل ده درصد از کل پیشکش‌هایی بود که به شاه پرداخته بودند. پرداخت

حق الزحمت اجباری بود بنابراین سیصد محمودی یا - : ۱۰ : ۱۲۷ فلورین هلند به ایشک آغاسی باشی دادند چون اسب را سه هزار محمودی قیمت کرده بودند. در ۳۰ اوت ملاموسی هلندیان را به‌خانهٔ اعتمادالدوله آورد. پس از سخنان کلی دربارهٔ هلند، شرایط اقلیمی آن و مطالبی از این دست هلندیان از ملاموسی خواستند که از اعتمادالدوله پرسد آیا ممکن است یوزباشی از نگهبانی دروازهٔ محل کمپانی مرخص شود چون موجودی نالازم و مزاحم آزادی ایشان است. اعتمادالدوله در زمان با این درخواست موافقت نمود و گفت شاه اشرف خواهان آنست که هلندیان وضع و حرمت پیشین خود را باز یابند. و اینان دوباره عرض‌حالی به‌شاه تقدیم کرده در طی آن اعادهٔ امتیازات پیشین خود را باز خواهند. و پرسید که میزان دقیق آن امتیازات چه بوده است. هلندیان که توضیح دادند اعتمادالدوله خواست که فهرست امتیازات پیشین خود را نزد او آورند تا هم‌زمان با تقدیم عرض‌حال آنرا به‌شاه دهد و دستورهای مساعدی دربارهٔ ایشان از شاه بگیرد. و داستان کمک دوستانهٔ مدیر کمپانی هلند در گمبرون را در رهائی خسرو بیگک نایب بندرعباس به‌شاه بگوید. آنگاه هلندیان اجازهٔ مرخصی یافته از اخلاص خان ایشک آغاسی باشی دیدار کردند بعد از ظهر همین روز به‌دیدار ملازعفران رفتند تا از خدمت‌هائی که به‌هلندیان کرده بود سپاسگزاری کنند.

چون به کمپانی باز آمدند به تنظیم فرمان‌هائی که بیانگر امتیازاتشان بود پرداختند. اما بزودی دریافتند که افغانان عمدتاً کارها را به تعویق می‌اندازند. هلندیان برای جلوگیری از شکست خود بر آن شدند که پشتیبانی اعتمادالدوله و سایر رجال را برای تأیید درخواست خود جلب کنند و از این رو برای اینان هدایائی دادند. چون هلندیان به شیوه‌ای می‌زیستند که خود را تنگ‌دست و بی‌پول بنمایند در نهان مقداری ادویه و فلفل به ارزش ۳۹۶۰ محمودی برابر با ۱۶۸۳ فلورین هلند و مقداری پارچهٔ نقره بافت به ارزش پانصد محمودی برابر با ۱۰۰۰ : ۲۱۲ فلورین هلند خریده آنها را در میان مقامات بسیار مهم یعنی اعتمادالدوله، ملاباشی، داروغهٔ جلفا، مستوفی

خاصه، قولر آغاسی، مهردار و منشی اول یاصاحب رقم اعتمادالدوله پخش کردند. این هدایا تأثیر خود را برجای گذاشته نتیجه مطلوب را به بار آورد و هلمدیان تأییدیه امتیازات پیشین خود را دریافت داشتند. هر چند آنها به ناچار تا اکتبر صبر کردند زیرا شاه با درباریان و حرم پادشاهی به سفری تفریحی در باغهای پادشاهی رفته و از ۱۳ سپتامبر تا ۶ اکتبر در آنجا مانده بود. اسخارور امید داشت که مقامات کمپانی در گمبرون این کار را تأیید کنند هر چند این کار به حل دشواریهای کمپانی در گمبرون و اصفهان کمک کرد. ولی او همچنان انتظار داشت که بیگلربیگی هدیه ای را که به او تقدیم شده بود - ارزش آن بالغ بر ۴۷۶۰ محمودی می شد - و همچنین پول نقدی را که به منشی نویسنده فرمان و ضباط داده بود، تأیید کند.

اسخارور همچنین اتهاماتی را که حاکی بود او از دادن اطلاعات لازم در جهت صلاح امور کمپانی در ایران غفلت ورزیده است رد کرد و مدعی شد که وی ناچار، با آنچه موجود بوده کار کرده که قابل ذکر و درخور توجه نبوده است.

آدمی نمی تواند به انواع شایعاتی که دائماً بر سر زبانها جاری است و مانند طلسمات شگفت آور، ناموثی و فریبنده است اعتماد نماید.

مثلاً معلوم شده بود که شماره افغانان اندک است اما هیچکس نمی دانست چند تن افغان در آنجا هستند. همچنین معلوم نبود که طهماسب میرزا در کشور مانده یا از ایران بیرون رفته است. برخی می گفتند که در استرآباد است و برخی دیگر می گفتند که در اشرف ولایت قاجاریان است. اسخارور با اطمینان نمی توانست بگوید که آیا طهماسب میرزا برای بیرون راندن این اوباش قادر هست سپاهی کافی تهیه کند یا آن ترك فربه (یعنی اشمانلی) این کار را خواهد کرد. شایع بود که اشمانلی سراسر شمال ایران تا تبریز را تسخیر و نابود کرده است. افزون بر این می گفتند که ترکان از همدان به خرم آباد پایتخت ولایت علی مردان خان حمله کرده اند. اسخارور ترجیح می داد که درباره رویدادهای آینده نکاتی مفید و معقول بگوید. وی تأکید کرد که کوشش و پشت کار اتلام را درباره این موضوع کاملاً درک و تأیید کرده اما از

او خواهش کرده که قدری حسن تفاهم نشان داده و از اسخارور چیزی که بیرون از قدرت و استطاعت اوست نخوادد. افزون بر این اسخارور گزارش داد که ابراهیم بیگ (گلاب) را ترغیب کرده که صورت برات‌هایی را که الماس‌خان به کمپانی هلند بازگردانده بود بنویسد. او آماده نبود که پولهای این برات‌ها را که قبلاً گردآوری شده بود به کمپانی بازگرداند این نیز خطرناک می‌بود زیرا نمی‌شد آنرا در نهان انجام داد. زیرا اگر کشف می‌شد نتایجی وخیم به بار می‌آورد. اینست که اسخارور بهتر آن دید که فقط خود را به دریافت برات‌ها راضی کند و اصراری در گرفتن پول آن برات‌ها نداشته باشد. اسخارور نوشت «خدا را سپاس که برات‌ها گم نشده است که البته اگر گلاب مسلمانی نشده بود برات‌ها حتماً گم می‌شد.» این برات‌ها مجموعاً بالغ بر ۳۵۴۳۵۰ محمودی می‌شد که مبلغ نامعینی از آن نقد شده بود زیرا دفاتر هنوز بسته بود. کمپانی هلند در اصفهان ۸۵۵۰۳۱ محمودی یا ۸ : ۳ : ۳۵۹۱۳۸ فلورین هلند پول نقد داشت.

اسخارور همچنین یاد آور شد که «ای کاش بیگلربیگی دستورالعملی به من می‌داد که در این روزگار پر آشوب می‌دانستم چگونه باید عمل کنم زیرا که عجالتاً بیشتر اوقات باید تأمل کنم که بهترین کار چیست و حتی الامکان از قوانینی که در گم‌برون وضع شده پیروی می‌کنم.»

در باره دستور بیگلربیگی که خواسته بود اسخارور به گم‌برون بازگردد اسخارور یاد آور شد که من و کارمندانم چنین پنداشتیم که بهترین شیوه آنست که در باره دستور بیگلربیگی سکوت اختیار کنیم و این کار را به نفع کمپانی هلند دانستیم. ممکن است در آینده این نکته به دادگاه سلطنتی احاله شود اما به نظر من در آن هنگام خطر بازگشت نگهبان سردروازه کمپانی و زندانی شدن ما بسیار زیاد است. اسخارور می‌نویسد: «هر چند افغانان وحشی و سرکش‌اند اما انصافاً گوش شنوا دارند جز این که قول‌ها و هدیه‌هایی که می‌دهند پس می‌گیرند. بنا بر این بهتر آنست که پس از دریافت فرمان جدید زیاد آفتابی نشوم و در انتظار دستور بیگلربیگی بمانم. اینک من

و کارمندانم تظاهر به تنگدستی و فقر می کنیم، چه این بهترین سیاست است. من امیدوارم که سرانجام افغانان نسبت به همهٔ مردمان ستمدیده‌ای که در لبهٔ پرنگاه مرگ ایستاده‌اند قدری ترحم نشان دهند. حکومت عوض نشد و زبردست خان از شیراز فراخوانده نشده و راه‌های گرمسیرات باز نشده است. بنابراین صبر داشته باشید و خدا را سپاس گوئید که ما هنوز زنده‌ایم.»

انگلیسیان را نیز همزمان با هلندی‌ها به مجلس شاهی فراخوانده بودند و آنها از طریق دیلماج خود بی‌درنگ کوشیده بودند که جایگاهی بهتر از هلندیان داشته باشند. انگلیسیان مدعی شده بودند که هلندیان فقط بازرگانند. و آنان به‌منزلهٔ رعایای یک سلطان پیوسته بر هلندیان تقدم و تفوق داشته‌اند و حتی در کنار ایشک آغاسی باشی جای می‌گرفته‌اند. ممکن بود که این دروغ بزرگ را افغانان باور کنند هر چند هرگز مسیحیان را در میان مسلمانان جای نمی‌داده‌اند. اما هلندیان از این دروغ و حيله آگاهی یافتند در حالیکه هنوز فرصت باقی بود که به‌دربار خبر دهند که شاه محمود انگلیسیان را هرگز به مجلس شاهی احضار نکرده است. یعنی که مقام آنها پائین‌تر از هلندیان برده است که پیشکشی کریمانه به محمود داده بوده‌اند. هلندیان می‌گفتند بنابر این معقول نیست که انگلیسیان پیشکشی را که برای تقدیم به شاه محمود تهیه کرده بوده و هرگز به او نداده‌اند، اینک به‌شاه اشرف بدهند. این استدلال‌گوش شمزائی نیافت. هلندیان تأکید کردند که ما هر چه داشتیم ربودند اما انگلیسیان در آرامش بودند و اجازه یافتند که هر چه دارند برای خودشان نگهدارند اینست که دست کم باید میان ما و انگلیسیان تفاوتی قائل شوید.

در نتیجه افغانان ایشک آغاسی باشی را همان روز عصر به دنبال انگلیسیان فرستادند تا آنها را با چهار هزار تومان پیشکش به مجلس شاهی احضار کنند. اسخار و رنتوانست بداند که چگونه انگلیسیان از این مدعا خلاصی یافتند شاید با دادن دو بیست تومان انعام به ایشک آغاسی باشی. اما بعدها مسلم شد که ایشک آغاسی باشی به‌شاه اشرف گفته است که انگلیسیان بسیار تهیدستند و شاه پاسخ داده در این صورت لازم نیست

به مجلس شاهی بیایند.

چیزهایی را که قرار بود به شاه بدهند فروخته بودند و آنچه مانده بود سخت اندک بود. بنابراین شاه آنها را به گونه‌ی هدیه‌ای برای خودشان وا گذاشت تا صرف هزینه‌های شان شود. امروز انگلیسیان شایع کردند که شاه به ما افتخار بار اعطا کرده و فردا مردم شهر دانستند که نه چنین است. انگلیسیان چون این خبرها را شنیدند از شرم اینکه مبادا درباره‌ی این تغییر ناگهانی مورد سؤال قرار گیرند جایگاه نمایندگی خود را ترک کرده به جلفا رفتند و مخفی شدند، اسخارور و کارکنانش از این رویداد بسیار خشنود گشتند.

معهذا اسخارور از نتیجه‌ی کارهایی که برای تأیید امتیازات شرکت هلند انجام داده بود چندان خشنود نبود. زیرا که انگلیسیان نیز همان امتیازات را دریافت کرده بودند بی آنکه حتی شاه درباره‌ی فرمان‌های آنها پرسشی کرده باشد. به نظر اسخارور وقایع نویسی که مسئله‌ی انگلیسیان را با شاه مطرح کرده بود موجب این امر گردیده بود. همچنین به فرانسویان بیچاره نیز چنین وعده‌ای داده شده بود هر چند آنها در وضع بد خود باقی ماندند. اسخارور می‌افزاید که اگر انگلیسیان به مجلس شاهی احضار می‌شدند فرانسویان هم احضار می‌شدند اما چون انگلیسیان فرخوانده نشدند آنان نیز از رفتن به مجلس شاهی محروم گشتند.

دشواری‌های خارق‌العاده مانند زمان رژیم گذشته آشکار نبود هر چند در برخی موارد چنین بود مثلاً به بهانه‌ها و دست‌آویزهای گونه‌گون در زمان لشکرکشی شاه اشرف به تهران اعتمادالدوله از بازرگانان و دکانداران بسیار معتبر اخاذی می‌کرد. گفته می‌شد که این اخاذی‌ها را به اغوای نوکران ایرانی خود انجام داده است. اخاذی‌هایش این بود که از شهروندان مسلمان و ارمنی خواسته بود که برای ساختن برج‌هایی در گرداگرد کاخ پادشاهی نیروی کار و مصالح فراهم کنند.

برخی بر آن بودند که این کارها بر اثر هراس انجام گرفته تا کاخ پادشاهی را به گونه‌ی درونی نظامی در آورند و برخی را باور این بود که این کارها را برای تزئین کاخ

وساختن غرفه‌های تازه‌ای برای اعتمادالدوله و دیگر بزرگان دولت انجام داده‌اند. مورد و نمونه دیگر مطالبه جزیه از ارمنیان، بانیان‌ها، و یهودیان در سال ۱۷۲۲ بود. پس از محاصره اصفهان شاه محمود جزیه را موقوف ساخته بود. بامداخلات ملازعران جزیه‌های عقب افتاده فرقه‌های بالا به نیم برابر کاهش یافته بود اما اسخارور درباره دیگر فرقه‌ها آگاهی‌های درخور اعتماد نداشت.

چنین پیداست که ملا زعفران بیش از آنچه اسخارور پنداشته رحم و شفقت داشته است چرا که او در چوپ و فلک بستن مردم از دیگران سختگیرتر بوده است. قربانیان در حضورش به چوپ و فلک بسته شده معمولاً آنقدر تازیانه می‌خوردند تا از نفس بیفتند برخی می‌مردند و برخی دیگر روزهای بسیاری در بستر می‌گذرانند. اسخارور می‌گوید ملازعفران کج طبع نبود زیرا در موارد غیر سیاسی، با حسن اداره حکومت سروکار داشت و به داد داوری می‌کرد. شکایات را با رغبت می‌پذیرفت، و مواظب بود که خودش و دیگران عدالت را اجرا کنند.

افغانان خود از وزیران جدید دلخور بودند و بر مرگ الماس خان تأسف می‌خوردند زیرا می‌دیدند که خادمان کنونی شاه هیچکدام شایستگی های الماس خان را ندارند. شاه و اعتمادالدوله در زمان حکومت محمود در زندان بسر می‌بردند و نمی‌دانستند که در ایام زندانی بودنشان در کشور چه‌ها گذشته است از الماس خان سود فراوان برده بودند و ناچار از ملازعفران هم همین امید را داشتند. بنابراین ملازعفران نفوذ خود را حفظ کرد و چون خلق و خوئی ملایم تر از دیگر بزرگان کشور داشت اقتضا می‌کرد که کلمه ای به خیر و صلاح این و آن بگوید. به سبب این خدمت‌ها که در میان این مردم بر بر صفت وحشی بسیار نا معمول بود نزد مردم نامی نیک یافت. اسخارور در نوامبر ۱۷۲۵ نوشت، شهر اصفهان باز جمعیت یافته اما بازرگانی به سبب نا امنی مانند پیش همچنان راکد است. افزون بر این کسانی که می‌توانستند در اصفهان معاملات می‌هر چند جزئی انجام دهند چنانچه تضمینی می‌یافتند که مورد آزار قرار ندهند گرفت یا بیم آنرا نمی‌داشتند که سرمایه‌شان از دست برود

این کار را انجام می‌دادند اینست که سوداگری فقط به خرید و فروش نیازمندیهای ضرور زندگی و پارچه که بسیار گران شده بود منحصر بود. افزون بر این، این خرید و فروش تنها در اثر ترس از افغانان انجام می‌گرفت. اینان در اثر دزدی‌ها و تعدی‌هایشان مبالغی هنگفت پول به چنگ آورده بودند. انتظار نمی‌رفت که در دوران این حکومت برای مدت زمانی درازبهای نیازمندی‌های زندگی کاهش پیدا کند به خصوص که مؤسساتی که مصرف بیشتری داشتند مواد نیازمندی‌های خود را مستقیماً از روستاها و بیش از حد نیازشان فراهم می‌کردند. آن چنان که مردم تنگدست و خارجیان با دشواری بسیار دست به گریبان می‌شدند.

در یکم سپتامبر ۱۷۲۵ کسی به نام حاجی حاجیان^(۸) از اصفهان باشکوه تمام به ایلچگری به دربار سلطان عثمانی باب عالی فرستاده شد. امانوئل^(۹) که از خاندان شریمان^(۱۰) بود و دستیارانی از ارمنیان داشت این ایلچی را همراهی و خدمت می‌کرد. بنا به خبرهای رسیده، ایلچی به همدان رسیده و کریم مصطفی پاشا به گرمی او را پذیرفته بود. اما ناچار شده بود که به عزم آبادنزد احمد پاشا برود. و از آنجا به دستور احمد پاشا راهی استانبول شد گفته می‌شد که ایلچی دستور دارد که معاهده‌ای را که میان شاه عباس و باب عالی به امضاء رسیده بوده مؤکد گرداند. گذشت زمان نشان خواهد داد که در این کار تا چه حد توفیق خواهد یافت.

در اصفهان درباره‌ی جا به جایی سپاهیان در گرسیرات شایعاتی بر سر زبانها بود اما تا زمان رسیدن نامه مورخ ۳۱ اوت ۱۷۲۵ از گمبرون این شایعات تأیید نشد. اسخارور نوشت که تقریباً ممکن نیست من متقاعد شوم که این دروغ نیست که هزار نفر نیروی تقویتی از اصفهان به شیراز فرستاده شده تا ببینند آیا می‌توانند شیراز را حفظ کنند و آنچه را می‌خواهند بگیرند. آقا محمد، وکیل باشی پیشین زبردست خان

۸- بنا به گفته لکه‌پارت فصل ۲۱ نام این مرد عبدالعزیز بوده است.

9- EMANUEL

10- Shariman

تقریباً ۲۵ روز پیش آنجا فرستاده شده بود اما گفته می‌شد که برای جمع آوری مالیات - های عقب افتاده بوده است از نامه‌ای که از گمبرون فرستاده شده معلوم می‌شود که سفر او به همین مقصود بوده است زیرا که او یکی از دلاورترین سپاهیان بود.

اسخارور و کارکنانش چشم‌به‌راه نتیجه این کار بودند به خصوص که شایع بود که سید احمد خان و ولی محمد خان اختلاف فی‌مابین را حل کرده سپاهی بالغ بر ۱۵ تا ۱۶ هزار تن گرد کرده و در انتظار گسرد کردن سپاهیان بیشترند. این کار امکان داشته است چون سید احمد خان مبلغ هنگفتی پول از يك كاروان شراب متعلق به - کمپانی انگلیس را در نزد يك جهرم تاراج کرده بود. همچنین شایع بود که در ۵ سپتامبر ۱۷۲۵ چاپاران از تهران خبر آورده‌اند که سپاهی از ولایت قاجاران حرکت کرده و زبردست خان درخواست یاری نموده است. این شایعه راست می‌نمود چون به‌تازگی مردی به نام آقا ابراهیم که در نزدیکی جایگاه نمایندگی هلند می‌زیست به‌مأموریت فرستاده شده بود این آقا ابراهیم به اندازه آقا محمد شهرت داشت، و تنها در لشکر کشی‌ها از وجودش استفاده می‌شد. هلندیان یقین داشتند که این بار او با هزار مرد به تهران فرستاده شده است. اسخارور نوشت: اینک که شاه اشرف ازدو سومورد حمله قرار گرفته ناچار باید تسلیم شود به‌ویژه که افغانان گفته‌اند او نمی‌تواند به کمک قندهار دل خوش کند.

نامه‌ای که ملا زاهد از قندهار از سوی برادر محمود آورده همه امیدهای رسیدن یاری از قندهار را به‌نومیدی مبدل کرده است. بنا بر این اگر به افغانان سخت‌تاخته شود زمانی دراز پایداری نتوانند کرد.

چون هلندیان ناچار بودند چهارده روز برای تعلیقه (دستور) فرستادن يك نامه صبر کنند. اسخارور توانست گزارش دهد که در این مدت هیچ چیز مهمی رخ نداده است. شایع بود که ایرانیان و عربان، ترکان را در خرم‌آباد و همدان شکست داده و ترکان در همدان در محاصره قرار دارند. مسافرانی که از شیراز آمده بودند خبر دادند که سید احمد خان از افغانان شکست خورده به داراب گریخته و در آنجا در محاصره

قرار دارد. شاه اشرف بی‌دغدغه نحاطر و به مدت يك هفته برای شکار و تفریح از اصفهان بیرون رفته بود.

از بصره خبر رسید که در ۱۴ و ۱۶ فوریه ۱۷۲۵ در آنجا ترکان به یاد بودتسخیر تبریز چراغانی کرده‌اند. افزون بر این پسرخواهر شاه سلطان حسین را که در همدان دستگیر شده به استانبول فرستاده‌اند تا در آنجا به او مقام پاشا بدهند. در یکم ژوئن در بصره شایع بود که در نمایندگی هلند در اصفهان استحکاماتی ساخته شده و به کارکنان کمپانی هلند گفته شده که نزد کنسول فرانسه بمانند. خبرهایی که در دوم اوت به گمبرون رسید حاکی از آن بود که شاه اشرف باروئی گرداگرد اصفهان ساخته و نمایندگی هلند در درون این دیوار و نمایندگی انگلیس در بیرون این بارو قرار گرفته‌اند. و نیز گزارش شده که فقط افغانان مجازند که در درون این حصار بمانند و هلندیان ناچار به جلفا رفته‌اند. در ۱۳ و ۱۴ آوریل ۱۷۲۶ خبر رسید که به هلندیان در اصفهان دستور داده شده که مالیاتهای گمرکی کالاهای فروخته شده و نیز کالاهای باقیمانده خود را بپردازند آنها حتی به خود زحمت اعتراض کردن هم ندادند چرا که فقط این حکم دربار را گزارش کردند.

در ۱۳ اوت ۱۷۲۶ انگلیسیان در گمبرون خبر یافتند که در اصفهان خبر آوردن شاه طهماسب بر سر زبانهاست و مردم نسبت به این خبر بسیار همدلی نشان داده‌اند و شاه اشرف دستور داده که مردم را قتل عام نمایند.

در ۲۸ ژوئن ۱۷۲۶ در ساعت ۱۴ افغانان کشتار عموم مردم غیر نظامی اصفهان را آغاز کردند. اگر ملازعفران پا درمیانی نکرده بود، کشتار و تاراج ادامه می‌یافت. اینک اشرف شاه به سپاهیان خود دستور داده که از کشتار باز ایستند. جنازه کشتگان را در خانه‌ها و کوچه‌ها شماره کردند جمعاً ۱۷۰۲ تن جان باخته بودند. اما مردم اصفهان فقط مدت کمی فرصت نفس کشیدن یافتند، زیرا سرمستی این کشتار را تاراج سرا - سری شهر در ۲۹ سپتامبر ۱۷۲۶ به دنبال آمد. هیچکس نمی‌توانست این افغانان دوزخی دیو خو را از این کار توجیه ناشدنی بازدارد. در این اثنا حکومت عثمانی

برای آزاد ساختن شاه سلطان حسین به اشرف اعلان جنگ داد. پیش از اعلان جنگ يك نماینده از سوی ترکان نزد شاه اشرف گسیل شده از او خواسته بود که عبدالباقی خان حاکم کرمانشاه و خانواده اش را که در اسارت او بودند آزاد کند. شاه اشرف در پاسخ نماینده ترك دستور داد که سه تن از سالمندترین افراد خانواده عبدالباقی را بکشند و همه افراد ذکور جوانتر خانواده را عقیم کنند. آنگاه سرهای آن سه کشته را به نماینده ترك داد تا برای مخدوم خود به ارمغان برد با این پیغام که: «من هر طور صلاح بدانم با رعایای خود رفتار خواهم کرد و نیازی به مداخله بیگانه ندارم.» این کار در استانبول خشم مقامات ترك را برانگیخت و آنها نماینده افغان را بی آنکه به او پاسخی دهند نزد احمد پاشا فرستادند. احمد پاشا او را به زندان افکند. سپس کلیه تجهیزات و وسایلی را که برای جنگ فراهم کرده بود به او نشان داد، و او را بایک ملای ترك نزد شاه اشرف بازپس فرستاد در حالیکه پیش از او دو ملای افغان را فرستاده بودند. اینان می‌بایست به شاه اشرف پیغام زیر را بدهند: «اشرف شاه تو باید برای تسلیم به سلطان عثمانی به تن خود نزد احمد پاشا آیی و سلطان به عنوان يك سنی همکیش مقام بیگلربیگی نواحی مفتوحه ایران و جاهائی را که تسخیر خواهی کرد به تو خواهد داد. تو باید بی درنگ تسلیم شوی و سکه و خطبه به نام سلطان عثمانی زده و خوانده شود.» اشرف آن ملا را با پاسخ زیر نزد سلطان عثمانی، بازپس فرستاد: «اگر سلطان عثمانی مایل نیست که معاهداتی را که با امپراطوران صفوی بسته است تجدید کند من هیچ يك از امتیازات سلطانی خود یا سرزمین‌هایی را که به تازگی گشوده‌ام تسلیم نکرده با جنگ و دندان و تا آخرین نفس از آنها دفاع خواهم کرد.»

اشرف شاه از همه اروپائیان مقیم اصفهان خواست که در لشکر کشی اش علیه ترکان همراه او باشند. اما اروپائیان بد بخت از طریق استشفاع و پادرمیانی ملازعران و سید صادق اجازه یافتند که در اصفهان بمانند.

در ۸ نوامبر ۱۷۲۶ جنگ بین دو سپاه در گرفت در حالی که اشرف ۴۰ هزار

واحد پاشا دویست هزار سرباز زیر فرمان داشت. اشرف ترکان را بسختی در هم شکست در حالیکه تنها چهارده تن از سپاهیان خود را ازدست داده بود. اما ترکان در این نبرد سی هزار مرد و مقداری عظیم از تجهیزات و وسایل خود را ازدست دادند. زیرا که اشرف ۴۶ توپ، ۵ خمپاره انداز، سه بیرق از سپاه ترک و مقادیری عظیم اسلحه و مهمات به غنیمت گرفت. اشرف در ۱۷ نوامبر ۱۷۲۶ با پیروزی به اصفهان بازگشت. اسخارور نیز از جمله کسانی بود که در یک میلی بیرون شهر به پیشباز سلطان ظفر نمون رفته بودند.

ترکان پس از این شکست می خواستند که پاشا اشرف صلح کنند به خصوص که هدف اصلی جنگ که آزاد ساختن شاه سلطان حسین بود اینک دیگر با مرگ شاه سلطان حسین از میان رفته بود. این است که احمد پاشا نماینده ای را نزد شاه اشرف فرستاد و او با همراهی ملازمان بسیار، در ۵ آوریل ۱۷۲۷ به اصفهان رسید.

افغانان رابطه این نماینده را با دنیای خارج قطع کردند هر چند او چندین بار با اعتمادالدوله و قولر آغاسی باشی ملاقات کرده بود. در ۲۹ آوریل نماینده ترک که یک ملای افغان او را همراهی می کرد به نزد احمد پاشا بازگشت. در کرمانشاه با ملای افغان به تلافی رفتاری که در اصفهان با نماینده ترک شده بود به سردی برخورد شد. اما احمد پاشا به دستور مقامات استانبول که خواهان صلح بودند با ملای نامبرده در همدان برخوردی بهتر داشت.

در نتیجه امضای قرارداد صلح بین ترکیه و ایران، اسخارور توانست اطلاعاتی هر چند کوتاه و متضاد به دست آورد. افغانان مدعی بودند که فقط ولایت حویزه و نیز نقاطی را که قبلاً ترکان متمصرف گشته بودند به آنها واگذار کرده اند و همچنین توپخانه ترکان را که به غنیمت گرفته بودند باز پس داده اند.

افغانان همه حقوق خود را بر سایر نقاط ایران محفوظ داشته اند پیمان صلح دارای دوازده ماده بود و بسیاری نگردهاشته می شد. هلندیان معتقد بودند که معاهده مزبور دست کم دارای شرایط زیر است:

۱- سپاهیان فراری طرفین به محض اینکه یکی از دو طرف معاهده درخواست کند باید تحویل داده شوند.

۲- نماینده‌ای از هر طرف در برابر طرف دیگر خواهد ماند تا جوازهای اتباع خود را در آن کشور دریافت کند.

۳- هر دو طرف متقابلاً ناچارند که بهای کالاهایی را که دزدان کشورشان از کشور دیگری دزدند به کشور دزد زده بپردازند.

ایرانیان به هلندیان گفتند که ترکان فقط برای حفظ ظاهر با افغانان صلح کرده‌اند. این آشتی برای آن بوده که هدف آنی آنها یعنی آزادی شاه سلطان حسین از میان رفته است چرا که اشرف شاه با آگاهی از این هدف ترکان در ۹ سپتامبر ۱۷۲۷ و به رغم سوگندی که خورده بود دستور داد تا شاه سلطان حسین را بکشند. البته افغانان ادعا کردند که او به مرگ طبیعی در گذشته است و پنج روز بعد کلانتران و کدخدایان و نیز هلندی‌ها را وادار کردند که اعلامیه‌ای را دایر بر مرگ طبیعی شاه سلطان حسین امضاء کنند. افغانان این اعلامیه را برای ترکان فرستادند. سپس پیشنهاد کردند که چون شاه سلطان حسین مرده است بهتر آن است که ترکان اشرف را به منزله شاه ایران به رسمیت شناسند زیرا که او سنی و همکیش ایشان است. ترکان با این پیشنهاد اشرف همداستانی نمودند مشروط بر اینکه او هزینه و اسپین لشکر کشی ترکان را که هشتاد هزار تومان شده بود، بپردازد. البته این مبلغ قرار نبود که از خزانه پادشاه پرداخته شود بلکه از مردم ازرمق افتاده ایران گرفته می‌شد. افزون بر این ایرانیان ناچار می‌بایست خراجی سالانه بالغ بر ۲۴ هزار تومان بپردازند.

سرانجام معاهده با ترکان به امضاء رسید و در ۵ ژانویه ۱۷۲۸ مواد آن در مجلس شاهی به زبان ترکی خوانده شد هلندیان به رغم کوشش‌های خود نتوانستند نسخه‌ای از این معاهده را به دست آورند.

نماینده ترک با نماینده افغان موسوم به ملا نصرت حرکت کرده رفتند اما اسخار و نتوانست از شرایط معاهده‌ای که میان طرفین به امضاء رسیده بود آگاه شود.

در ۲۸/۳/۱ يك چاپارترك از همدان با شکایت نامه‌ای برای اعتمادالدوله به اصفهان آمد به این مضمون که افغانان دوکاروان را در راه همدان - اصفهان تاراج کرده‌اند. ترکان بنا به شرایط معاهده استرداد کالاهای تاراج شده را نحو استار شده بودند. اعتمادالدوله به قلندرخان دستور داد تا دزدان را یافته و کالاهای دزدیده شده را به صاحبان آنها بازپس دهد سپس چاپارترك در سوم مارس ۱۷۲۸ باخشنودی به همدان بازگشت.

در ۲۱ سپتامبر ۱۷۲۸ يك چاپارترك دیگر آمد و باز او هم در دوم اکتبر ۱۷۲۸ به همدان بازگشت. اسخارور نمی‌دانست که قصد این چاپارچیست و آیا با خود نامه‌ای آورده است یا نه.

هر چند افغانان با ترکان معاهده‌ای امضاء کرده بودند ایرانیان آن را قبول نداشتند. قلندر اسماعیل نامی که پیش از این نحو استار شده بود روسیان را از گیلان بیرون براند، در تابستان سال ۱۷۲۸ سپاهی انبوه مرکب از گرجیان، لزیگیان و ایرانیان گرد کرده بود و گفته می‌شد که در تبریز ترکان را شکست داده و کشور را تا همدان و ولایت درگزین مورد تاخت و تاز قرار داده است. او همه مخالفان خود حتی کودکان را کشته تاراج‌های بسیار کرد. این خبرها چندی بعد تأیید و بدینگونه تصحیح شد که فتوحات قلندر اسماعیل تنها به تبریز و اردبیل محدود بوده و همه ترکانی را که نتوانسته‌اند بگریزند کشته است. اما ترکان به تلافی شهر را دوباره تسخیر کرده و گفته می‌شود که به نوبه خود مردم تبریز را قتل عام کرده‌اند قلندر اسماعیل اسیر شده و سپاهیان‌ش شکست خورده‌اند.

در ۱۷۲۸/۱۱/۲۵ نماینده‌ای از سوی پشای همدان عبدالرحمان پاشا با دو هزار و سیصد تن همراه به اصفهان آمد. در ۲۸ نوامبر ۱۷۲۸ اعتمادالدوله با آب و تاب تمام از او پذیرائی کرد و وی در هشتم دسامبر ۱۷۲۸ به همدان بازگشت. می‌گفتند هدف این دیدار این بوده که مناسبات دوستانه میان دورژیم مورد تأیید قرار گیرد و به افغانان آگاهی داده شود که باب عالی يك ایلچی بسیار مهم را همراه با يك

هزاروپانصد تن برای ابلاغ احتراماتش و نیز تأیید دوستی موجود نزد شاه اشرف فرستاده است. گفته می‌شود که این نماینده هنگام ترك دربار ده تومان از شاه اشرف و پانزده تومان از اعتمادالدوله انعام گرفته است.

شاه اشرف محمد خان بلوچ والی پیشین شیراز را به عنوان ایلچی خود در کشور عثمانی برگماشت. محمد خان دستوری یافت که با پانصد مرد - به جز نوکرانش - خود را برای این سفر آماده سازد. او ناچار بود به محض آمدن نماینده ترك به اصفهان راهی جایگاه مأموریت خود گردد و قول داده بودند که به او روزی سیصد تومان پردازند.

برای خوشامدگوئی باشکوه به ایلچی ترك تدارکات بسیار دیده شده بود. افغانان از همه بزبانان اصفهان و جلغا شش هزار گز پارچه قرمز برای جامه تنگچیان افغان که می‌بایست در برابر شاه رژه روند گرفته بودند. همچنین شمار زیادی از ظروف طلائی و نقره‌ای را برای استفاده در مجلس شاهی و قوللران (غلامان) - ی که در مجلس شاهی نزدیک شاه می‌ایستند از مردم گرفتند. باروت دانه و کیسه‌هایی مزین به طلا و یاقوت ساخته شد. فراهم کردن همه این تجهیزات برای مردم اصفهان رنج فراوانی به بار آورد.

زبردست خان نیز از بانیانمای اصفهان به زور براتی به مبلغ هشتصد تومان گرفت چنانکه ولایت اصفهان یکباره از رمق افتاد. پول چنان کمیاب شده بود که دیگر به ندرت کسی چشمش به پول می‌افتاد.

اسخارور در پایان ژانویه ۱۷۲۹ گزارش داد که دیگر سخنی در باره آمدن ایلچی ترك در میان نیست.

هلندیان دیگر در محل نمایندگی خود نبودند چون در ۲۰ فوریه ۱۷۲۷ ابراهیم آغا که محبوب شاه بود آنها را به زور از آنجا بیرون کرده بود. هلندیان می‌بایست از میان اقامت در يك کاروانسرا یا نزد کنسول فرانسه یکی را برگزینند. چند روزی نزد کنسول فرانسه ماندند آنگاه دستوری یافتند که خانه‌ای را در جلغا اجاره کنند. چون

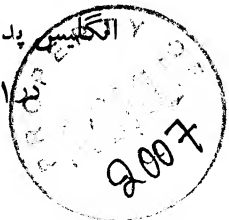
هلندیان بارها به افغانان گفته بودند که دیگر آه در بساط ندارند پیش از ترك محل نمایندگی ناچار مبلغ چهار هزار تومان (برابر با ۱۷۰۰۰۰ فلورین هلند) را از ترس اینکه مبادا به چنگ افغانان بیفتد، در زیر خاک پنهان ساختند. در این زمان شاه دستور داده بود که بسیاری از کاروانسراها، خانه‌ها و دکان‌های مرکز شهر تخریب شود و به جای این‌ها قرار بود شهری ساخته شود که هیچکس جز افغانان و بانیان‌ها پس از غروب آفتاب حق ماندن در آن را نداشته باشد. در گرداگرد این شهر همچنین خندقی پهناور ساخته شد. وضع گذران انگلیسیان رو به بهبود نهاد چون جایگاه نمایندگی آن‌ها بلافاصله پس از دیوار این شهر جدید قرار داشت.

این شهر نویکی از نشانه‌ها - اگر نه مهمترین نشانه - ی علاقه اشرف به شکوه و جلال بود. او به تقلید از پادشاهان سلف خود صفویان بیشتر اوقات خود را به شکار و ساختن بناهای جدید اختصاص داده بود. از جمله بناهایش ساختمان صدگوشه ای است در کاخ پادشاهی.

درباریانش نیز به پیروی از او بیشتر وقت و توانشان را مصروف باغ‌ها و خانه‌هایشان می کردند و در نتیجه این بناها مرمت و وضع بهتری یافت. اتلام^(۱۱) در این باره نوشت که اشرف نیز مانند شاه سلطان حسین در این راه تاج و تخت خود را از دست خواهد داد.

با اینکه بازرگانی تقریباً به هیچ رسیده بود حکومت افغان توقع داشت که همان منافع روزگار صفویان را از شرکت‌های اروپائی به دست آورد. این اقدام نیز در میان کمپانی هلند و انگلیس رقابت برانگیخت چه هر یک از این دو می خواست محبت حکومت افغان را به سوی خود جلب کند. این کاری سخت بیهوده و عبث بود و فاقد هر گونه اساس اقتصادی یا بازرگانی؛ اما به سبب رقابت‌های سنتی هلند - انگلیس پدید آمده بود.

۱۱ نوامبر ۱۷۲۸ اعتمادالدوله در پی اسخارور فرستاد چون اسخارور به نزد



اعتمادالدوله آمد وی که ناچار می‌بایست به حضور شاه رود به اسخارور گفت: نزد ناظر بیوتات پیشین و مستوفی الممالک فعلی من میرزا قاسم برو!

در هنگام بازگشت اسخارور گرفتاری یکی از قوللران شد که از سوی اعتمادالدوله از اسخارور پرسید چرا هلندیان پیشکش معروف سالانه خود را نمی‌دهند. اسخارور پاسخ داد: من از این پرسش سخت تعجب می‌کنم چون در ایران بازرگانی و داد و ستدی وجود ندارد. تعجب اسخارور زمانی شدت یافت که می‌دید در باره وامی که هلندیان به شاه سلطان حسین داده‌اند و پولی که محمود از شرکت هلند ریوده، ناله و فریادی بلند نیست. پس از قوللر پرسید آیا همچنان که به تو دستور ستدن داده‌اند دستوری هم داری که چیزی به ما پردازی؟ قوللر گفت نه! آنگاه اسخارور گفت: پیشکش تنها وقتی داده می‌شود که شاه در گردآوری ابریشم برای شرکت هلند امکاناتی فراهم می‌کند. هنگام بدرود قوللر از اسخارور درخواست که فردا بامدادان با رقم‌هایی که شاه سلطان حسین به او داده‌اند نزد اعتمادالدوله رود. قوللر افزود: انگلیسیان به من گفته‌اند که هلندیان می‌خواهند جزیره هرمز را تصرف کنند. اسخارور پاسخ داد: در این باره چیزی نمی‌دانم اما خبر موفقی داریم که انگلیسیان چشم طمع به جزیره قشم دوخته‌اند. اسخارور ضمناً از قوللرخواست که در این باره از بندرعباس کسب اطلاعات کرده نتیجه را به او خبر دهد. قوللر همچنین از اسخارور پرسید آیا می‌دانی که به شرکت انگلیس چه امتیازاتی داده شده بوده است؟ اسخارور پاسخ داد: از انگلیسیان رقم‌ها و احکامی را که شاه سلطان حسین به آنها داده بخواید در آن رقم‌ها تنها انگلیسیان مجاز بوده‌اند که تا سه هزار تومان بی‌پرداخت حقوق گمرکی، بازرگانی و داد و ستد داشته باشند. قوللر گفت: من پیش از این، آن رقم‌ها را دیده‌ام و اینک طبق حکم دستور دارند که تا پنج هزار تومان معاف از پرداخت حقوق گمرکی بازرگانی کنند. انگلیسیان مدعی شده بودند که نماینده شرکت شان می‌بایست نزد شاه سلطان حسین رود زیرا که به آن امتیازات خرسند نبوده‌اند. اما محاصره اصفهان این امر را ناممکن ساخته بود. اسخارور می‌گوید که این اطلاعات همگی برایش تازگی

دارد. از سال ۱۷۲۲، سالها گذشته است و اگر انگلیسیان به راستی می‌خواستند می‌توانستند ایلچی‌های نزد شاه در این باره بفرستند. آنگاه قوللر به اسخارور گفت: از اتلام بخواید که اگر اطلاعات بیشتری درباره امتیازات شرکت انگلیس و فعالیت‌های آن در بندر عباس دارد، ارسال دارد، امتیازاتی که انگلیسیان خواسته بودند هنوز به آن‌ها داده نشده بود. تنها امتیازی که تاکنون به آنها داده شده، امتیاز حمل ابریشم است. اسخارور می‌خواست اسنادی را که توسط دولت ایران امضاء شده بود به قوللر بدهد، اما تنها واکنش قوللر این بود که مبلغ هنگفتی پول به آنها افزوده شود. نیز قوللر در میان سخن درباره شرکت انگلیس به اسخارور گفت: هر چند این کمپانی بی‌چیز و تنگ‌دست است دست کم به‌وظیفه خود یعنی دادن پیشکش به اعتمادالدوله و انعام به‌من عمل کرده است. اسخارور گفت انصافاً دسم باید همین طور باشد چون که کمپانی انگلیس تنها سه هزار تومان به‌شاه سلطان حسین داده که آن را هم با اعمال زور از شاه‌بندر بندر عباس بازپس گرفته است افزون بر این پیشکشی به مبلغ هزار تومان برای شاه محمود فراهم کرده اما به او نداده و در همان حال محمود همه دارائی شرکت هلند و حتی جایگاه نمایندگی آن را ضبط کرده است. حکومت ایران نباید تصور کند که شرکت هلند آنچه را که از دست داده بازپس نخواهد گرفت چرا که اگر اتلام از حکومت هلند دستوری یابد که بازو اموال شرکت را پس بگیرد از جایگاه نمایندگی خود که در ساحل بندر عباس است این کار را خواهد کرد. عنداللزوم هلندیان پیوسته می‌توانند با غنایم به‌چنگ آورده به کشتی‌های خود عقب نشینی نمایند و ساحل بندر عباس را محاصره کنند. اسخارور از قوللر درخواست نمود که عین این مطالب را لطفاً به اعتمادالدوله بگوید، و افزود: من نمی‌فهمم که چرا افغانان هزار و صد تومانی را که انگلیسیان سالانه از درآمدهای بندر عباس می‌گرفته‌اند هنوز می‌پردازند. اعتمادالدوله باید به انگلیسیان بگوید که اگر هنوز آن هزار و صد تومان را می‌خواهند باید جزیره هرمز را برای او تسخیر کنند و اگر نمی‌توانند این کار را بکنند کسانی دیگر هستند که می‌توانند از عهده این کار برآیند. قوللر قول داد که این پیغام را برساند. هر

چند فردای آن روز احکام پادشاهی که برای هلندیان صادر شده بود برای اعتمادالدوله فرستاده شد اسخارور چیز بیشتری در این باره نشنید.

باوجود اینکه اوضاع هلندیان و انگلیسیان در اصفهان و نجیم بود این دو گروه از خوار کردن یکدیگر در چشم افغانان کوتاهی نمی کردند.

انگلیسیان در روز عید فطر به مجلس شاهی دعوت شدند آنها نخست از اعتمادالدوله خواستند که در میان اروپائیان تنها به آنها خلعت داده شود و جایگاه آنها در مجلس شاهی فراتر و بهتر از جایگاه هلندیان باشد و شاه آنها را پیش از هلندیان بار دهد چرا که اعتمادالدوله نباید هلندیان را با انگلیسیان برابر شمارد چون انگلیسیان اتباع پادشاهند به عکس هلندیان که اتباع جمهوری و یاغی اند.

از آنجا که انگلیسیان نامه والی خودشان در بمبئی را به اعتمادالدوله داده و به او و نایبش و ناظر بیوتاتش پیشکش های هنگفت تقدیم کرده بودند و نیز به سبب نامه زبردست خان هلندیان از آن می ترسیدند که انگلیسیان موفق شوند. بنا بر این اسخارور از وابستگان خود در دربار یعنی سید صادق (از ارکان دولت نبود ولی می توانست آزادانه نزد شاه رود) و اخلاص خان ایشک آغاسی باشی خواست تا او را در نگهداشت حرمت هلندیان در برابر انگلیسیان یاری دهند، البته انعامی دریافت دارند. سید صادق به اسخارور گفت اندوه مخور که با هلندیان بدتر از انگلیسیان رفتار نخواهد شد. هلندیان جایگاه دیرینه خود را در مجلس شاهی در کنار شاه خواهند داشت و دست آخرش این است که همزمان با انگلیسیان به حضور شاه بار خواهند یافت.

در نیمه شب همان روز هلندیان سه خلعت دریافت داشتند. فردای آن روز خلعت ها را پوشیده سوار بر اسب در شهر گردش کردند تا افتخاری را که نصیبشان شده بود به معرض نمایش عامه بگذارند. همان روز ریکا (۱۲) (پیک) آمد تا نخست هلندیان را آماده کرده آنگاه آنها را به کاخ شاه برد. آنگاه ریکا نزد انگلیسیان رفته آنها را آماده کرد

و نزدیک هلندیان نشانند. هلندیان و انگلیسیان در کنار یکدیگر نشستند بی آنکه با هم سخنی بگویند تا اینکه شاه بر جایگاه خود نشست. آنگاه از اروپائیان خواسته شد که همزمان در برابر شاه حاضر شوند. اما هلندیان را پیشاپیش همه اروپائیان بردند. آنها پس از کرنش در برابر شاه به جایگاه دیرین خود بازگشتند. هلندی‌ها در کنار اعتمادالدوله، انگلیسیان در کنار قورچی باشی درست در مقابل یکدیگر قرار داشتند. آنگاه اعتمادالدوله که رویهمرفته خیلی از هلندیان گرفته بود بر پای خاست و چیزی به شاه گفت که هلندیان در نیافتند. اما از حرکاتش چنین استنباط کردند که سخنش به نفع انگلیسیان بوده است زیرا که اندکی بعد اعتمادالدوله به ایشک آغاسی دستور داد که انگلیسیان را آماده کند. آنها را به حضور شاه برد. نخست انگلیسیان را برد و بعد هلندیان را. شاه اشرف تنها چند کلمه‌ای با اسخارور گفتگو کرد وی گفت: تاکنون درباره اروپائیان مقیم کشور اطلاعی نداشتم اما پس از بازگشت زبردست خان درباره اروپائیان آگاهی‌هایی یافته‌ام اینست که به او دستور داده‌ام به بندر عباس نامه بنویسد که اروپائیان باید مانند روزگاران پیشین به بازرگانی بپردازند. اگر هلندیان درخواست معمولی داشته باشند باید به اعتمادالدوله که زیر نظر من کار می‌کند بگویند. شاه عین همین سخنان را به انگلیسیان - که اعتمادالدوله بی آنکه مقدار زیادی آنها را بدو شد نمی‌گذاشت بروند - گفت. آنگاه اعتمادالدوله از شاه خواست که به انگلیسیان یک قلیان هدیه کند، که شاه چنین کرد. انگلیسیان که دیدند این بارتیرشان به سنگ خورده‌نگام عید بایرام (۱۳) از فرصت استفاده کرده مقدار زیادی پیشکش و ارمغان دادند. اما این بار هم تیرشان به سنگ خورد. این بار شاه نه با هلندی‌ها و نه با انگلیسی‌ها یک کلمه حرف نزد.

دنگامی که شاه اشرف و درباریانش از ۲۸ اوت تا ۱۰ سپتامبر ۱۷۲۸ به سعادت آباد می‌رفتند انگلیسی‌ها از اعتمادالدوله خواستند که دربار شاه را تا آنجا همراهی کنند. انگلیسی‌ها در اصفهان شایع ساختند که در مدتی که در سعادت آباد

می مانند شاه مخارجشان را می پردازد اما به زودی دروغ آنها بر همگان آفتابی شد. سپس انگلیسی ها هدایای تازه ای به نایب اعتمادالدوله دادند تا به هر حال مخارجشان را پردازد. اما با این که به آنها قول پرداخت داده شد سرانجام تنها توانستند هزینه چهارده روز را آن هم نه از شاه بلکه از اعتمادالدوله دریافت دارند.

در همین زمان انگلیسی ها به اعتمادالدوله پیشنهاد نمودند که با ایران يك قرارداد بازرگانی امضاء کنند با این شرط که همه کالاهای کمپانی انگلیس از پرداخت عوارض گمرکی معاف باشد. اما اعتمادالدوله گفت: من می خواهم که انگلیسی ها نیز مانند همه بازرگانان دیگر عوارض گمرکی کالاهای خصوصی خود را به ما پردازند، افزون بر این کمپانی انگلیس باید يك کشتی در انگر گاه بندرعباس نگاه دارد تا از هر تهاجم دشمن به ایران جلوگیری کند. انگلیسیان نباید ارمینان یا کالاهای خود را به بصره برند بلکه باید به بندرعباس آورده پس از پرداخت عوارض گمرکی به هر جا که می خواهند ببرند. سرانجام انگلیسیان باید از کلیه دعوی خود در ایران از جمله حق گرفتن یک هزار و صد تومان از عواید گمرکی بندرعباس چشم پوشی کنند در عوض شاه بیست درصد از کل مالیاتها و عوارض صادر و وارد را که به شاهبندر بندرعباس داده می شود به انگلیسیان بدهد. شایع بود که انگلیسیان این معاهده نورا پذیرفته اند. انگلیسیان همچنین اعتمادالدوله را واداشتند که از بازرگانان ارمنی تعهد بگیرد که نمایندگان مقیم بصره خود را که با هند داد و ستد دارند ظرف شش ماه فرا خوانند و گرنه هزار تومان به خزانه شاه جریمه دهند. شکایت بازرگانان ارمنی از این تصمیم سودی نبخشید. بناچار تعهد مزبور را امضاء کردند و بعداً با صرف مبلغی هنگفت پول آن را فسخ نمودند.

روسیان گیلان را زیر سلطه داشتند و طهماسب میرزا از طریق فرستادن وختانگ میرزا به مسکو روابط خود را با همسایه شمالی قطع کرده بود. می گفتند روسها وختانگ میرزا را به نمایندگی خود به مشهد فرستاده اند. این شایعه پیچیده های زیادی را به دنبال آورد از جمله می گفتند طهماسب میرزا وختانگ میرزا را به مقام قولر

آغاسی باشی خود برگماشته است.

لواشوف (۱۴) سردار روس نامه‌ای به صیدال‌خان (۱۵) حاکم قزوین نوشته و خبر داده بود که بازرگانان آنجا می‌توانند مانند روزگاران پیشین با گیلان داد و ستد و مناسبات بازرگانی داشته باشند. اسخارور از این نامه نتیجه گرفت که ظاهراً روسیان مایل به ادامه جنگ با افغانان نیستند.

در تابستان ۱۷۲۷ طاعونی دهشت انگیز در سراسر گیلان شایع شد و خلقی عظیم را به هلاکت رساند و در ماه اکتبر فروکش کرد. روسیان سپاه امدادی برای ارمنیان به قفقاز فرستاده بردند تا با ترکان که گفته می‌شد در ایروان سخت شکست خورده و تبریز را ازدست داده‌اند، بجنگند.

پس از شکست افغانان در برابر روسیان در آنسوی قزوین هیچ واقعه‌ای رخ نداد. اندکی بعد روسیان گروهی را مرکب از شش تن به ایلچیگری نزد صیدال‌خان حاکم قزوین فرستادند اینان هر روز پنجاه محمودی هزینه داشتند. شاه اشرف عمر خان نامی را همراه بامیرزا اسماعیل مستوفی خاصه به قزوین فرستاد تا ببیند می‌توان قرارداد به امضاء رساند یا نه، گفته می‌شد که روسیان تا قزوین تسلیم نشود حاضر به گفتگو نیستند. افغانان یا می‌بایست صریحاً «آری» گفته و بی درنگ قزوین را تسلیم و ترک کنند و یا «نه» بگویند و باحمله روسیان مواجه شوند.

روسیان دوازده هزار تن دیگر قزاقی امدادی دریافت کرده به مازندران رفته بودند تا این ولایت را نیز تسخیر کنند. همچنین شایع بود که سردار روس طهماسب میرزا را برای عقد قراردادی به گیلان دعوت کرده است.

طهماسب میرزا مایل به انجام دادن این کار بوده اما مشاورانش او را از آن کار بازداشته‌اند. بعد دوباره شایع شد که سپاهیان تازه نفس روسی از حاجی ترخان آمده‌اند و هرروزه تقویت می‌شوند اما مقصد و هدفشان روشن نیست بنابراین افغانان

14_ Levashov

15_ Said Ali Khan؟ ظ سید علی خان؟

نیروهای کمکی برای تقویت دفاع قزوین به آن صوب فرستادند. گفته می‌شود که روسیان در تسلیم قزوین پافشاری دارند و در این حال بخشی از قسمت علیای گیلان را از دست ترکان گرفته‌اند.

در ژانویه ۱۷۲۹ آشکار شد که در گیلان با روسیان پیمان صلح به امضاء رسیده اما هنوز اسناد و مدارکی مبادله نشده است. نیز گفته می‌شود که یک ایلچی از سوی طهماسب میرزا با هدایایی برای سردار روس به گیلان آمده که مأموریت او دانسته نیست.

شایعات گوناگونی دربارهٔ فعالیت‌های طهماسب میرزا در ایران رایج بود. هلندیان نمی‌توانستند راست یا دروغ آنها را دریابند. در واقع در گمبرون احساس می‌شد که شاهزاده مرده است یا در متهای مراتب مانند مدعیان آواره و در بدری است که حرف می‌زنند و هیچ کاری نمی‌کنند. از این رو هلندیان احساس می‌کردند که در میان مدعیان پادشاهی بهترین فرد سید احمد خان است زیرا که دست کم کارهای مفیدی انجام داده بود. و گر نه انسان ناچار بود که شایعات بی‌شمار مربوط به طهماسب میرزا را باور کند. یکی از این شایعات این بود که طهماسب میرزا با ازدست دادن نه هزارتن از جنگجویان خود افغان‌های ابدالی را شکست داده و هفده هزارتن از ایشان را کشته است. گفته می‌شد که در اثر این شکست حسن خان برادر محمود به بندگی شاهزاده گردن نهاده و با کوتوال پیشین بم به دستور شاهزاده به کرمان رفته است. اما هلندیان به درستی این شایعه سخت مشکوک بودند، به خصوص که اطلاعاتی از لون دیگر از کرمان دریافت کرده بودند. شایعهٔ امضای پیمان صلح شاهزاده باریوسیان به پادرمیانی و ختانگ میرزا اعتبار بیشتری داشت.

این شایعات باز مزه‌های مربوط به ورود طهماسب میرزا به استرآباد پایتخت طایفهٔ قاجار تقویت شد. اما مزه‌های دیگری دایر بر هجوم پنجاه هزار از بک به خراسان و به زحمت زیاد انداختن طهماسب میرزا نیز شایع گشت. همچنین گفته می‌شد که طهماسب میرزا نامه‌هایی به کمپانی هلند فرستاده و خواسته که آن نامه‌ها را

با درخواست کمک به باتاویا بفرستند.

احتمالاً این نامه‌ها در بین راه از بین برده شد چون هرگز به دست اولیای کمپانی هلند نرسید. ایلچی ای نیز نزد سلطان محمد میرزا فرستاده شد که ناکام بازگشت. لکن اسخارور باور نداشت که طهماسب میرزا چنان نامه‌هایی را نوشته باشد یا افغانان در بین راه آنها را به دست آورده باشند زیرا در این صورت افغانان این فرصت را برای اخاذی بیشتر از هلندی‌ها از دست نداده آنها را مورد مؤخذه قرار می‌دادند.

اسخارور دربارهٔ ارسال چاپار طهماسب میرزا به نزد مدعی پادشاهی در سمرکند (۱۶) نیز هیچگونه اطلاعی نداشت. اما خبر موقت داشت که طهماسب میرزا هرات را تسخیر کرده و در راه اصفهان است. سرداری به نام طهماسب خان (۱۷) (یعنی نادر) سیستان را برای طهماسب میرزا تسخیر کرده. پسر و برادرزادهٔ ملک محمود خان از سیستان گریخته و در ۲۲ سپتامبر ۱۷۲۸ با بیست و پنج تن دیگر به اصفهان رسیده اند این رویداد برای اسخارور تقریباً مؤید شایعات بالا بود. در ۲۳/۱۱/۲۸ اسخارور گزارش داد که: اینک یقین دارم که طهماسب میرزا افغان‌های ابدالی را شکست داده، هرات را تسخیر کرده، سپاهیان خود را برای حرکت به سوی تهران آماده می‌سازد همچنین گفته می‌شود که برخی از سپاهیان طهماسب میرزا به کرمان رفته‌اند. گزارش دیگر حاکی از آن بود که طهماسب میرزا قندهار را تسخیر کرده و در بهار سال ۱۷۲۹ به سوی اصفهان حرکت خواهد کرد.

به نظر می‌رسید که خبرهای مربوط به طهماسب میرزا واقعیت دارد زیرا که اسخارور در ۲۷/۱/۲۹ گزارش داد که در اصفهان بدین منظور مقدماتی فراهم گشته و اشرف دستور داده که یازده هزار سپاهی جدید استخدام کنند. نیز دستور داده که شمار افراد واحدهائی که به سرکردگی يك قوئلر باشی است به صد و آنهائی که به سرکردگی يك خان است هر يك به پانصد تن افزایش یابد.

۱۶ - Cindirک یا اندرک؟

۱۷ - طهماسب قلی خان. م.

خبرهای بعدی درباره لشکرکشی های طهماسب میرزا مؤید آن بود که او هرات و قندهار را تسخیر کرده و آهننگ همراه نموده تا آنجا را نیز منقاد خود کند. اشرف به محض دریافت این خبر به صدتن از زبده ترین سپاهیانش دستور داده بود تا چارپاروار به آنجا روند و حقیقت را دریابند. هنگام بازگشت این گروه، اسخارور نتوانست از نتیجه سفرشان آگاه شود.

اشرف با همه سپاهیان در ۱۳ اوت ۱۷۲۹ آهننگ تهران کرد اسخارور از تهران خبر یافت که اشرف همه باروبنه خود را در تهران باز گذاشته و سبکبار با همه سپاهیان به جنگ طهماسب میرزا شتافته است. گفته می شد که طهماسب میرزا دو سپاه دارد. سپاه نخست شامل سی و پنج تا چهل هزارتن و به سرکردگی سه تن از بهترین سرداران اوست. دومین سپاه به سرکردگی خود طهماسب میرزا به دنبال سپاه نخست حرکت می کند. اسخارور امید داشت که طهماسب میرزا پیروز شود زیرا که در حکومت افغانان امکان بازرگانی وجود نداشت.

در این اثنا اشرف به یعقوب خان پیغام داد که: «هر کس که می تواند سلاح بگیرد با هر چه اسب و قاطر که در اصفهان و حومه است گردآوری کن و بفرست.» یعقوب خان تا آنجا که دستش می رسید هر چارپائی را ضبط و مصادره کرد حتی دو اسب از کمپانی انگلیس به زور گرفت. نیز دستوری یافت که همه مردمان اصفهان را از شهر بیرون رانده و هر تنابنده ای که در شهر یافت شود، بکشد. اسخارور نوشت اینک شهر سراسر ویرانه گشته و خلقی کثیر از ایرانیان قتل عام شده اند.

نیز گزارش شد که تیمورخان که از شیراز بیرون آمده بود اینک به علی مردانخان سرکرده لران فیلی پیوسته آهننگ اصفهان دارند. گفته می شد که پاشای ترك حاکم بغداد به فرمان باب عالی چهار هزارتن سپاهی به یاری اشرف گسیل داشته است. خبرهای بیشتری رسید که ترکمانان سنی نیز به طهماسب میرزا اظهار انقیاد نموده اند.

قادرخان قورچی باشی با هفتصد تن برای نابود ساختن لرها که در غیبت اشرف به تاراج آبادی های نزدیک شهر پرداخته بودند شتافت. لرها به محض آگاهی

یافتن از آمدن قادرخان به کوهها گریختند و قادرخان به اصفهان بازگشت.

اشرف در دامغان از طهماسب میرزا با ازدست دادن بار و بنه و شماری کثیر از سپاهیان و نیز شهرهای قزوین، تهران، قم و کاشان سخت شکست خورد و در ۲۶ اکتبر ۱۷۲۹ به اصفهان بازگشت و چشم براه آمدن طهماسب میرزا ماند. در ۲۷ اکتبر اشرف دستور داد که همه کارکنان کمپانی‌های هلند و انگلیس در شهر جدید در کاروانسرای جده درست در مقابل میدان نقش جهان سکونت گزینند. انگلیسیان همان روز نقل مکان کردند اما هلندیان هشت روز بعد درخواستی دادند به این امید که اشرف به آن‌ها اجازه بازگشت و اسکان در محل نمایندگی هلند را بدهد، اما این درخواست بی نتیجه ماند و سرانجام آن‌ها ناچار مانند انگلیسیان به آن کاروانسرای نکبت بار رفتند و برای جلوگیری از فرارشان حکم شد که در کاروانسرا برهنه تن زیست کنند و نیز میرمهر علی یوزباشی با گروهی از سپاهیان مأمور شدند که در کاروانسرا آن‌ها را زیر نظر گیرند. چون اشرف شنید سردار طهماسب میرزا موسوم به نادرقلی یا طهماسب قلی خان از کاشان آهنگ اصفهان کرده، برای نبرد با او با همه سپاهیان در ۳۱ اکتبر از اصفهان به مورچه خورت در ۱۴ مایلی این شهر رفت. بنا به گفته خود افغانان با این که در این نبرد اشرف چهل هزار و نادرقلی خان تنها پنج تا شش هزار سپاهی داشت اشرف بسختی شکسته شد و پسین هنگام روز سیزدهم نوامبر در حالی که هرچه داشت در پس پشت نهاده بود هر اسان به اصفهان شتافت و آن شب را تا یکساعت پیش از دمیدن آفتاب به نحالی کردن گنج خانه پادشاهی و بسته بندی جواهرات گذرانده آنگاه شتابان به سوی شیراز گریخت. خوشبختانه در آن هنگامه متوجه کارمندان کمپانیهای هلند و انگلیس نگشت زیرا که در آن صورت یقیناً یا دستور کشتارشان را می داد یا آن‌ها را با خود می برد.

فان لایپزیگ^(۱۸) که در هنگام دمیدن آفتاب متوجه شد که طبالان نقاره خانه خاموش مانده‌اند و طبق معمول هر روزه نوبت نمی زنند از کاروانسرا بیرون شد و از

آنان پرسید: چرا نوبت نمی‌زنید؟ آنان پاسخ دادند: چون دیگر در شهر حاکمی نیست ما اجازه نوبت زدن نداریم! فان لایپزیگ گفت: من می‌گویم نوبت بزیند وگرنه خود از دیوار بالا می‌آیم و نوبت می‌زنم! آنگاه طبالان نقاره خانه مشغول نواختن شدند و احتمالاً همین کارجان اروپائیان را نجات داد. زیرا که اشرف در حال گریز از شهر به صد تن از سپاهیان دست‌ور داده بود که به شهر بازگشته همه اروپائیان را قتل عام کنند. این سواران به پل امام وردی خان رسیدند و بردند که صدای طبل‌های نقاره خانه به هوا برخاست و اینان که پنداشتند سپاهیان طهماسب قلی به شهر آمده‌اند بی‌درنگ عنان بر تافته از شهر گریختند. اروپائیان همچنان برهنه تن به محل نمایندگی انگلیس که در همان نزدیکی‌های کاروانسرای جده بود رفتند در حالی که هلندی‌ها همان روز به خانه خورد در جلفا رفتند. اسخارور نوشت: سراسر شهر ویران شده چون افغانان در دل شب بازارها را آتش زدند و هر چه را که نسوخته بود تاراج کردند.

نزدیکی‌های غروب روز پانزدهم نوامبر برخی از مقامات طهماسب میرزا به پشت دروازه‌های بسته اصفهان رسیدند. اینان عبارت بودند از میرزا تقی خان شیرازی منشی الممالک، نایب، ناظر بیوتات، و پسر میرزا باقر که در زمان حکومت شاه سلطان حسین مقام وقایع نویس را داشت و یکی از دوستان وفادار کمپانی هلند بود. روز شانزدهم نوامبر هلندیان به دیدن میرزا تقی شیرازی رفتند و او با خوشروئی آنها را پذیرفت همان‌روز کارکنان کمپانی‌های هلند و انگلیس برای ادای احترام به پیشگاه سردار طهماسب قلی خان که از گرد راه به اصفهان رسیده و در خانه‌ای کوچک در محله عباس آباد سکونت جسته بود، رفتند.

قیام و سقوط سید احمد خان پادشاه کرمان

(۱۷۲۷-۱۷۲۵)

آغاز جنبش سید احمد

در شبانگاه ۷/۸/۱۷۲۲ یا ۲۲ شعبان میرزا سید احمد مرعشی همراه با طهماسب - میرزا خط محاصره اصفهان را شکافته گریختند. عیاشی و هرزگی طهماسب میرزا و علاقه نداشتنش به امور کشور و بی توجهیش به اندرزهای سید احمد، موجب شد که این مرد از شاهزاده گسسته و خود قیامی را علیه افغانها سازمان دهد. وی به ابرقوه رفته فرمانی را از سوی طهماسب میرزا خطاب به خودش جعل کرد که به موجب آن از سوی شاهزاده به مقام سپاه سالاری فارس و لقب «خان» مفتخر شده بود. در این فرمان بر ساخته به مردم فارس دستور داده شده بود که از سید احمد خان مانند خود شاهزاده و فرمانهایش تبعیت کنند.

از آن پس مردم به زیر بیرق سید احمد خان گرد آمدند. وی بر آن شد که از ابرقوه که در همسایگی اصفهانست جا به جا شود زیرا که از حملات تلافی جویانه افغانها که هنوز آمادگی مقابله با آنها را نداشت در بیم بود^(۱). وی به سوی جنوب

۱- اوبه بوانات و مرودشت واقع در پنجاه کیلومتری شمال شیراز رفت و از زبر - دست خان حاکم افغانی شیراز شکست خورد، و به ابرقوه بازگشت و به سبب گردن ننهادن به رهبری طهماسب میرزا زندانی گشت. اما پس از دو ماه به لطف الحیل از زندان گریخت.

شتافت و در اوایل سال ۱۱۳۷ هجری (پایان ۱۷۲۴ م.) به جهرم رسید. در این جا حاکم محل عبدالغنی بیگ که سازمان مقاومت علیه افغان‌ها را تشکیل داده بود به سید احمد پیوست. در آن زمان نواحی نزدیک لار به جز قلعه در دست افغان‌ها بود. حاکم افغانی شیراز نهد تن را برای بیرون راندن سید احمد خان از جهرم و محاصره این شهر بدان صوب گسیل داشت. محاصره شش ماه به درازا کشید اما به سبب پایداری سرسختانه مدافعان شهر، ناکام ماند. در آوریل ۱۷۲۵ اشرف خان به جای پسر عمویش محمود بر تخت سلطنت نشست. افغان‌ها به سبب دشواری‌های داخلی خود از محاصره جهرم دست برداشتند. سید احمد خان در رمضان ۱۱۲۷ هـ (ژوئن ۱۷۲۵ م.) از جهرم بیرون شد و در آن ناحیه به گردآوری سپاه پرداخت. در شهرهایی مانند داراب نیریز، اصطهبانات، فسا، و خفر، قریب شش هزار سپاهی به او پیوستند. در آغاز همان سال طهماسب میرزا از فعالیت‌های او که خائنه قلمداد شده بود آگاه گشت. بنا بر این ولی محمد خان شاملو و شاهوردی خان چنگی کرد را به ترتیب مقام بیگلربیگی کرمان و سپهسالاری فارس داد. شاهزاده طی فرمانی سید احمد خان را شورشی و غاصب قلمداد کرده از او خواست به شاهوردی خان که به نیریز و داراب رفته بود تسلیم شود.^۴

بنا به نامه‌ای که آوانس (۲) به رئیس کمپانی هلند در تاریخ اول اوت ۱۷۲۵ نوشته بود: خبرهای مربوط به مرگ محمود شاه که به کرمان رسیده نشان می‌دهد که او در آغاز ماه ژوئن در گذشته است. اما بیگلربیگی کرمان پیش از این در آغاز ماه مه ۱۷۲۵ از کرمان برای نبرد با افغانان بیرون رفته بود. (گزارش نشده که خروج محمد ولی - خان شاملو از کرمان با آگاهی از مرگ محمود بوده ولی احتمالاً آگاه بوده است) ولی محمد خان به سیرجان رفت و بر اساس گزارشات تا ماه اوت هنوز در آنجا بوده است. بنا به نامه‌ای که برادر ولی محمد خان به پیترا تلام (۳) مدیر شرکت هند خاوری هلند در گمبرون نوشته و آن در ۳۰ ژوئن ۱۷۲۵ به دست اتلام رسیده، وی به بهیمیه (۴)

که در راه کرمان لار قرار گرفته و تا کرمان شش روز راه است رفته بوده است. وی سپس میرمهر علی^(۵) کلانتر تزرگ احمدی و سرکرده چهار هزار تن را پیشاپیش برای تسخیر شهر لارگسیل داشت میرمحمد علی بنا به اطلاعاتی که در نامه او خطاب به مدیر کمپانی هلند در گمبرون موجود است در ۹ مه ۱۷۲۵ از تزرگ احمدی به طارم و از آنجا به روستای سفیدبانی که در اشغال افغانان بود رفته این روستا را از چنگ افغانان شورشی بیرون کرده خلقی کثیر از ایشان بکشت. و از آنجا به مهسای خون^(۶) رفت که با مخالفت مردم این روستا که از قلعه آبادی خود دفاع می کردند روبرو گشت. روستائیان اینجا پس از تحمل تلفات سنگین به میرمهر علی تسلیم شدند. در ۲۷ مه میرمهر علی به جایگاهی رسید که تا لار چهار روز راه بود. در اینجا از سپاهیان خود بازدید کرد و دید که شماره آنها از چهار هزار به پنج یا شش هزار مرد افزایش یافته است.

به خدادادخان حاکم افغانی لار درباره آمدن میرمهر علی خبرهایی رسیده بود وی دوبار به سپاهیان در حال پیشروی میرمهر علی با حیلہ گری حمله برد و هر دو بار باشکست روبرو گشت. هر چند حمله دوم او از نخستین حمله، سخت تر بود. خدادادخان صبر کرد تا سپاه میرمهر علی به فاصله یک روزه راه تالار رسید آنگاه به آبادی های حومه لارگریخت. افغانان باقی مانده باز در دهکده سنی نشین اهواز^(۷) گرد آمدند.

در سوم ژوئن ۱۷۲۵ میرمهر علی به لار در آمد و آنجا را به نام شاه طهماسب

۵- میرمهر علی یکی از سرکردگان بلوچ و کلانتر تزرگ احمدی که تا سال ۱۷۳۲ در سیاست محلی گرمسیرات نقش مهمی را ایفا کرد.

6- Mhesai Ghoen

۷- درباره نقش این قصبه و سنیان رک

J. Aubin :

Les sunnites du Larestan et la Chute des Safavides, in :
Revue des Etudes Islamiques ج ۳۳، ۱۹۶۵ ص ۱۵۵ ف

تسخیر کرد. چون آوازه تسخیر لار به گوش ولی محمد خان رسید در زمان خلعتی برای میرمهرعلی فرستاد و او را ترغیب کرد که دشمن را تعقیب و سپاهی روانه اهو از کند و هر مخالف بدخواهی را بکشد. ولی محمد خان همچنین خبر این پیروزی را به کرمان فرستاد و در آغاز ژوئیه به دستور او سه روز شهر کرمان آذین بندی و چراغان گشت.

ولی محمد خان برادر خود احمد خان را همراه بامیرزا ابوالقاسم نایب پیشین گمبرون به دنبال میرمهرعلی فرستاده بود تا او را در آزاد ساختن لار یاری دهد. هنگامی که این دو تن به لار رسیدند میرمهرعلی لار را آزاد ساخته بود. گرچه هنوز برخی از دشمنان در پیرامون آن بودند. میرمهرعلی بر آن شد که برخی از سپاهیان خود را به گمبرون بفرستد. گرچه پیش از این ولی محمد خان سپاهیان به آن صوب گسیل داشته بود، اما او معتقد بود که آن سپاهیان تا مدتی دیگر به گمبرون نخواهند رسید. میرمهرعلی خورشاوند خود میرشیربان را بانیروئی برای دستگیری حسن گاو بستی (۸) به گمبرون فرستاد و از اتلام خواست ضمن جلوگیری از فرار حسن گاو بستی به پاس دوستی شاه طهماسب او را دستگیر سازد. احمد خان که از سوری برادرش ولی محمد خان به مقام نایب لار برگماشته شده بود به اتلام نوشت: «من پس از پاك کردن لار از وجود دشمنان به تن خود برای تسلی دادن به مردم بیچاره گمبرون و نابودی بدخواهان به آنجا خواهم آمد.»

در حوالی ۲۰ ژوئن ۱۷۲۵ چاپاری از کرمان خبر آورد که شاه طهماسب با سپاهی، به تهران رسیده و با صدور رقیمی ولی محمد خان را مقام بیگلربیگی فارس، لار، بندر و خرسان داده. بدینسان مقام بیگلربیگی ولی محمد خان دوباره تأیید شد. شاه طهماسب همچنین رقم دیگری صادر کرده بود که به دستور نایب کرمان در مسجد شهر درملاء عام خوانده شد. صرف نظر از خبرهای مربوط به ورود شاه طهماسب به

۸- حسن گاو بستی بندرعباس را در سال ۱۷۲۴ برای افغانان تسخیر کرده بود (رك

کتاب محمود افغان فصل ۹ از همین مؤلف).

تهران طهماسب میرزا ولی محمد خان و سپاهیان‌ش را نیز به تهران فرا خواند. نیز به مردم ولایت کرمان فرمان داد که ولی محمد خان را با آذوقه و مردان جنگی یاری رسانند، تا بتوان هرچه زودتر به اصفهان حمله کرد. متن رقم شاه طهماسب همراه با خلعت‌هائی برای ولی محمد خان، حاجی عباس بیگگ و میرزا ابوالقاسم به سیرجان اقامتگاه ولی محمد خان فرستاده شد. بنا بر این ولی محمد خان با شتاب تعلیقه‌ای به کرمان فرستاد که مضمونش این بود: «من بزودی به تن خود آنجا خواهم آمد» حاجی عباس بیگگ خلعت طهماسب میرزا را در کرمان به تن کرده به سپاهیان خود دستور داد: که گوش به زنگگ و آماده فرمان باشند. خلعت میرزا ابوالقاسم به بسم فرستاده شد.

در این اثنا وضع حومه لار تقریباً آشفته و شلوغ شد. میرزا محمد نعیم مستوفی و جانشین پیشین گمبرون که پس از سیطره افغان‌ها بر شهر لار توانسته بود قلعه شهر را در برابر هجوم آنها حفظ کند به اتلام نوشت: «چندی است می‌شنوم ولی محمد خان با سپاهی انبوه به سوی لار در حرکت است.» هر چند خداداد خان دوبار کوشید میر مهر علی را شکست دهد خود بیشتر سپاهیان‌ش را از دست داد. نیز در لار شایع بود که شاه‌بندر پیشین گمبرون میرزا زاهد علی به دستور شاهزاده صفی میرزا^(۹) در راه است. خداداد خان که از نزدیک شدن میر مهر علی آگاه شد با باقیمانده افغانان گریخت به میرزا محمد نعیم نیز نامه‌ای رسیده بود، بدین مضمون: «رئیس ابوالحسن سر- کرده سپاهیان سلخارد در نبرد بایک افغانی به نام احمد مدنی^(۱۰) وی را شکست داده و همه سپاهیان‌ش را کشته است. او نیز به سوی لار در حرکت است.»

سومین سردار ایرانی که به سوی لار حرکت می‌کرد سید احمد خان بود که

۹- صفی میرزا دومین پسر شاه سلطان حسین و یکی از مدعیان اصلی پادشاهی

صفویان است.

۱۰- درباره شخصیت و زندگانی بعدی شیخ احمد مدنی سر کرده سپاهیان سنی- مذهب بنگرید مقاله نگارنده با عنوان شورش شیخ احمد مدنی (۳۴- ۱۷۳) را در

چندی در جهرم در محاصره شماری از سپاهیان افغان قرار داشت. سید احمد به آنها یورش برده برخی را کشت و برخی را دنبال کرد و پس از پیروزی او نیز به سوی لار روان شد و انتظار می‌رفت که تا آخر ژوئن ۱۷۲۵ به این شهر برسد.

در یکم ژوئیه میرزا محمد نعیم از لار نامه دیگری به اتلام نوشت که مضمونش چنین بود: «خداداد خان اصلاً برای آن گریخت که شنیده بود سید احمد خان با سپاهی در راه است» میرزا محمد نعیم خود نزد سید احمد خان که با سپاهیان در دارابجرد اقامت داشت، رفته بود. وی با سید احمد خان و ده هزار سپاهش به لار بازگشت. در لار سید احمد خان او را به مقام جانشین گمبرون برگماشت. وی به اتلام نوشت: «من بزودی با چاباره گمبرون می‌آیم و پیش از این نامه‌ای به محمد صالح بیگ نوشته‌ام که مقدمات آمدنم را فراهم کند. شما نیازمندی‌های محمد صالح بیگ را تأمین و او را یاری کنید.»

در ۲۲ سپتامبر ۱۷۲۵ نامه‌ای از میرزا زاهد علی شاه‌بندر پیشین به اتلام رسید با این مضمون: «با سپاهی انبوه به لار در آمدم و دیدم که سپاهیان احمد خان شاملو تقریباً از آنچه میرمهر علی انجام داده بود بیکه خورده بودند. در ۱۵ سپتامبر من باشی رئیس ابوالحسن را با دوهزار سپاهی برای نابودی دشمن فرستادم و می‌خواهم در پایان محرم برای ریشه کن کردن دشمن از لار حرکت کنم اما برای نابود کردن دشمنان دین سرب و باروت می‌خواهم که در لار نیست چون می‌بندارم که کمپانی هلند سرب و باروت فراوان دارد تقاضا دارم به پاس دوستی کمپانی هلند با خاندان پادشاهی صفوی هر قدر می‌توانید برای من سرب و باروت بفرستید پولش را از شاه‌بندر گمبرون بگیرید و اگر شاه‌بندر پول نقد نداشت لطفاً نسبه بدهید تا پس از چند روز بهای آنرا تقدیم دارم.»

میرزا زاهد علی همچنین نامه‌هایی برای دیلماج شرکت هلند، خاجاتور^(۱۱)، و دلال آن اتومشان^(۱۲) فرستاد. از اتومشان خواست که شکر و آهن به لار بفرستد

چون این دو کالا در لار نبود. او می‌خواست با آهن تفنگک فتیله‌ای بسازد. در ۲۹ سپتامبر اتلام نیز از سوی کارکنان کمپانی هلند در پاسخ به میرزا زاهد علی چنین پاسخ نوشت: «شما خوب می‌دانید که من اجازه فروش یا نسبه دادن سرب و باروت را ندارم.» بنابراین میرزا زاهد علی نتوانست او را به دادن سرب و باروت مجبور کند. اما اتری مشاقت با پولی که از شاه‌بندر گرفت مقداری شکر و آهن برای میرمهر علی خرید.

دلیل بیکه خوردن احمد خان شاملو که در گزارش زاهد علی خان یاد شده این بود که میرمهر علی به سید احمد خان پیوسته بود این اخیر نیز خود را بیگلر بیگی می‌خواند و ولی محمد خان او را غاصب و خصم دولت خوانده و یکی از غلامانش را برای جاسوسی نزد او فرستاده بود. مردم دو بخش شده بخشی هوخواه ولی-محمد خان و بخش دیگر خواهان سید احمد خان بودند هر چند به ظاهر قدرت سید احمد خان بسیار بیش تر می‌نمود. به جز نقض عهد و برگشت میرمهر علی و پیوستنش به سید احمد خان جانشین (نایب‌الحکومه) های متعدد یا فرستادگان ولی-محمد خان را مردم بیرون رانده بودند چون هیچکس حاضر نبود آنها را بپذیرد. در پایان ژوئیه به کرمان خبر رسید که مردم یزد افغانان را ناگزیر به ترك محاصره شهر کرده‌اند و آنان از پیرامون یزد پراکنده شده‌اند.

چون فصل خرید پشم در آغاز نوامبر به پایان رسیده بود آوانس به مدیر شرکت هلند در گمبرون نوشت: «اجازه دهید کرمان را ترك کرده و به گمبرون بیایم. تا فصل خرید پشم در سال آینده هفت تا ۸ ماه مانده است. در این حال به سبب خبرهایی که به ویژه درباره تغییر حکام و به طوری کلی درباره افغان و بلوچ بر سر زبانهاست، بازرگانی پشم آینده خوبی ندارد. البته من عنداللزوم دوباره به کرمان باز خواهم گشت.»

پیر اتلام در پاسخ این درخواست آوانس در دهم نوامبر ۱۷۲۵ نوشت: «شما می‌توانی به گمبرون بیایی اما چون فصل خرید پشم آغاز شود ناچار باید به کرمان بازگردی و بهانه وجود افغانان و بلوچها و جز آن پذیرفته نیست. باید در فصل خرید

پشم به کرمان روی وتأخیر نکنی.»

آوانس در ۱۹ دسامبر ۱۷۲۵ گزارش داد که: به تازگی مردی به نام سید احمد خان با سپاهیان فراوان به کرمان آمده است. بیگلربیگی پیشین ولی محمد خان از کرمان گریخته به بم نزد میرزا ابوالحسن رفت. مردم کرمان با کلانترشان محمد حسین از سید احمد خان با آغوش باز استقبال کردند و او بسیار از این حسن استقبال خشنود گشت. و به کلانتر خلعتی گرانبها داده بیشتر کارهای مهم کرمان را در کف کفایت او گذاشت. گفته می شد که نایب پیشین حاجی عباس بیگ برای بی طرف ماندن به قلعه شهر عقب نشسته است. اما سید احمد خان به زور قلعه را تسخیر و حاجی عباس بیگ را زندانی و اموالش را مصادره کرده است.

هنگام ورود سید احمد خان به کرمان آوانس در کرمان نبود اما چون زمزمه آمدن سید احمد خان بر سر زبانها افتاد باشتاب به کرمان بازگشت تا درباره دعوی شرکت هلند (واک) با اوسخن گوید اما زمانی به کرمان رسید که سید احمد خان با کلانتر شهر برای تسخیر قلعه بم به آن صوب رفته بود. در این لشکر کشی بیشتر دارائی حاجی عباس بیگ را با خود برده و در غیبت خود مردی به نام محمد جعفر بیگ را به نیابت خود برگماشته بود.

چون ماندن آوانس در کرمان به سود واک نبود به مدیر شرکت هلند خبر داد که: من در ۱۲ دسامبر ۱۷۲۵ کرمان را ترک کردم زیرا حتی در این زمان غالباً راه برای عبور یک تن هم بسته است و ماندن من در کرمان موجب نخواهد شد که واک بتواند به گردآوری پشم پردازد، چون حمل و نقل پشم امکان ندارد. آوانس در ۲۷ ژانویه ۱۷۲۶ با نامه ای از نایب سید احمد خان، محمد جعفر سلطان خطاب به پیترا تلام به گمبرون آمد. در این نامه نایب کالاهای گوناگونی برای مخدوم خود سفارش داده بود.

در همین ماه ژانویه سید احمد خان خود را شاه خوانده به نام خود سکه زد و همه کارهائی را که برای مقام شاه لازم است انجام داد. وی ولی محمد خان رازدانی

کرد اما بعد او را به مقام اعتمادالدوله خود برگماشت. مقامات مهم دیگر دربارش به قرازیر بودند،

محمد جعفر خان	قوللر آغاسی باشی + سپهسالار
محمد حسین خان	ایشک آغاسی باشی
عنایت خان	تفنگچی باشی
حسنعلی خان	قورچی باشی
محمد مؤمن خان	ناظر بیوتات

افزون بر آن درباریان بسیار دیگری نیز داشت، کوتاه سخن اینکه او را درباری تمام عیار بود بامنشیان وقاپوچیان و دیگر تجملات. شاهبند پیشین گمبرون میرزا زاهد علی در شغل خود ابقا شد و شیخ راشد با سعیدی (۱۳)، نایب او گردید. اما شایع بود که افغانان در قلعه لارسرازه تن میرزا زاهد علی جدا کرده اند.

در دهم ماه فوریه سال ۱۷۲۶ دوازدهمین روز پیش از اعلان عمومی نامه‌ای (۱۴) از سوی میر مرتضی خفاف (۱۵) ایلچی پیشین ایرانی همراه با اسنادی که برای اعتمادالدوله دربار کرمان فرستاده شده بود به دست اتلام رسید. در این نامه پیشنهاد شده بود که شرکت هلند در دربار کرمان برای خود جای پائی دست و پا کند. شورای شرکت بر آن شد که این مرسوله را پنهانی به کرمان فرستد و در همان زمان نامه‌ای برای شاه و وزیرانش فرستاده از آنان بخواهد که نسبت به شرکت هلند توجه کنند.

در رقم‌هائی که در ۲۴ فوریه ۱۷۲۶ به اتلام رسید ذکرى از امتیازات شرکت هلند (واک) و حقوق انگلیس که نیمی از درآمد گمرکات گمبرون را دریافت می‌کرد

۱۳- شیخ راشد رئیس با سعیدی تا زمان مرگش که در اکتبر ۱۷۳۶ اتفاق افتاد در جزیره قشم نقش مهمی را در امور محلی ایفا می‌کرد.

۱۴- در پشت نامه نقش سیاه رنگ مهرولی محمد خان شاملو پدیدار بود. با این متن لا اله الا الله. زنده عدل و داد شاه چاکرولی محمد (واک، ۲۰۵-۱۶۹ برگه).

۱۵- میر مرتضی خفاف در سال ۱۷۱۲ ایلچی ایران در هند بود، رکن ریاض الاسلام، روابط هند - ایران، تهران: ۱۹۷۰ ص ۱۳۷.

نبرد. اتلام اندیشید که این تجاهل عمداً برای دریافت هدایائی از شرکت هلند صورت گرفته، تا بعد از دریافت آن هدایا امتیازات کمپانی را تأیید کنند. اما بر آن شد که این تجاهل العارف را نادیده انگارد و حتی اگر بازرگانی کمپانی بهر کسود کامل دچار گردد.

بنا به اطلاعاتی که اتلام دریافت کرده بود به نظر می رسید که سید احمد خان بهزندگانى تجمل آمیز و وسایل آسایش و تفریح یا آنچه مطلوب پولداران طبقه متوسط جامعه ایران است توجهی ندارد. و نیز زیاد تند خور و زود رنج نیست بلکه نسبتاً مردی دادگرو و جنگاور، با داوری درست و ۲۷ یا ۲۸ سال سن. اتلام می نویسد که اگر نیمی از این صفات راست باشد سید احمد می تواند آرامش را به سرزمین کرمان بازگرداند. گفته می شد که بیست هزار مرد جنگی در زیر فرمان اوست. نیز شایع بود که در نوروز قصد لشکر کشی دارد. اتلام امید داشت که سید احمد خان به گمبرون نیاید چون آمدنش برای کمپانی هلند مستلزم هزینه هنگفتی بود.

تا ماه ژوئیه انگلیسی ها، با تقدیم کردن هدایائی توانسته بودند در دربار کرمان برای خود جای پای دست و پا کنند. آن ها هنر زبا کرمان مکاتبه داشتند. اتلام این امر را به سود شرکت هلند نمی دانست، اما کارها را به حال خود رها کرد. در این اثنا شاه احمد مکاتبه با اصفهان از راه کرمان را قدغن ساخت و این دستوریکی از خطری ارتباطی شرکت هلند را قطع کرد.

شایع بود که شاه احمد به حومه کرمان رفته و برج و باروی شهر را مستحکم ساخته است. و نیز می خواست حکومت بم را که سر بر خط فرمانش نداشت به زیر ربه اطاعت خود در آورد. پیش از این گزارش شده بود که شاه احمد سپاهیان خود را فرا خوانده و آنها در جیرفت تقریباً چهل میلی گمبرون هستند. خبرهای رسیده از کرمان حاکی از آن بود که بم سر بر خط فرمان شاه احمد نهاده و سه هزار مرد جنگی به یاری سپاه او گسیل داشته است. هر چند کمپانی هلند از آن بیم داشت که احمد شاه در راه بازرگانی آزاد آن دشواری هایی پدید آورد، اشکالی پیش نیامد. اتلام نوشت:

با وجود آوازه صفات پسندیده شاه احمد چیزی در خورد ذکر از او نشنیده‌ام جز اینکه دوبار بلوچان را شکست داده و در نهبان خانوادۀ اش را از همیشه به کرمان آورده است. بنا به اطلاعاتی که انگلیسیان در ۲۶ ژوئیه دادند گفته می‌شد که او از کرمان حرکت و قلعه بم را تسخیر کرده است آنگاه کلیه تجهیزات موجود را گرد آورده اطلاعات مشروحتی درباره گمبرون و به ویژه درباره شرکت‌های اروپائی و دارائی شیخ راشد به دست آورده و آماده است به تن خود به گمبرون آید.

چاپارانی که نامه‌های واك (شرکت هاند) را به کرمان می‌بردند خبر آوردند که در دربار جدید به افراط می‌گساری رواج دارد. و این حاکم نیز مانند همتایان خود به تاراج، کلاشی و پوست کنی خلاق سرگرم است و می‌خواهد به گمبرون بیاید. اتلام می‌خواست آوانس را با ارمغانی ارزنده نزد شاه احمد فرستد تا شرکت هلند بتواند با کرمان روابط بازرگانی داشته باشد. افزون بر آن انگلیسیان نیز هدایای مهمی برای شاه احمد فرستاده بودند و کمپانی هلند هم می‌خواست فرمانی از شاه احمد برای جواز بازرگانی پشم داشته باشد. اما در نهم ماه مه اعضای دیگر انجمن مشورتی شرکت هلند با اتلام مخالفت نمودند.

در هشتم ماه شاه احمد به اتلام افتخار داد و از او خواست پزشکی برای درمان اعتماد الدوله و دو تن از اعضای بیمار وزارت عدلیه اش گسیل دارد. اتلام در ۱۳ مه پاسخ داد که «اجازه ندارم هیچیک از کارکنان شرکت هلند را به بیرون گمبرون بفرستم گذشته از این پزشکی در گمبرون ندارم.» با اینکه هاندیان مقیم گمبرون بر آن بودند که هنوز افغانان دست بالاتر را در ایران دارند تأکید می‌کردند که این شایعه یقیناً راست است که شاه احمد با زبده ترین سپاهیان آهنگ لار و شیراز را کرده است. گفته می‌شد که افغانان برای اینکه آسان‌تر بتوانند از اصفهان دفاع کنند نیروهای خود را از این دو شهر عقب نشانده‌اند.

در آغاز سپتامبر هر روزه به هلندیان خبر می‌رسید که شاه احمد افغانان را در نزدیکی شیراز شکست داده و این شهر را از چنگ آنان رها ساخته است. اما این

خبرها که - صفی میرزا (۱۶) برادر طهماسب میرزا به شاه احمد پیوسته و شاه احمد فقط مصلحت را خود تاجگذاری کرده تا غیبت شاه طهماسب را جبران کند و در آینده به نفع شاه طهماسب از سلطنت کناره خواهد کرد - از نظر هلندیان بی اعتبار و مشکوک قلمداد شد.

در ۸ سپتامبر ۱۷۲۶ چپاری که از کرمان به بندر عباس آمد خبر آورد که سید احمد در شیراز بر افغانان غلبه کرده به شادی این پیروزی سه روز در کرمان چراغانی و جشن - ها و مهمانی ها برگزار شده است. اما در ماه سپتامبر از باسعید و خبرهایی متضاد رسید. بر اساس این خبرها سید احمد نه فقط پیروز نشده بلکه در ۲۶/۹/۹ بسختی شکست خورده است (۱۷). روز بعد چپاری از دربار کرمان نزد محمد صالح بیگک نایب بندر - عباس آمد و خبر شکست را تأیید کرد. وی دستور یافت که درباره جمعیت و چگونگی وضع دفاعی بندر عباس تحقیق کند زیرا سید احمد می خواست این شهر را تسخیر کند. در تقویت شهر محمد صالح بیگک می بایست از میر مهر علی کلانتر بزرگ احمدی یاری گیرد. چپار نیز خود درباره چگونگی شکست سخت سید احمد سخن ها گفت. افغانان حیلہ گرانہ سپاهیان دوازده هزار نفری احمد خان را به درون قلمرو خود کشاندند آنها پیوسته خود را در سر راه طلایه سپاه نشان داده می گریختند و گاه باز دو خورد کوتاهی عقب می نشستند تا سپاه پیشرو هر چه بیشتر جسارت و اعتماد به نفس بیابد. این حیلہ مؤثر واقع شد سپاه سید احمد خان در جوش و خروش تعقیب افغانان پراکنده و فاقد سازمان گشت. آنگاه افغانان حمله را آغاز کرده میمنه و میسره و قلب سپاهش را شکافته آن را متلاشی ساختند. در این نبرد افغانان پانزده هزار سوار با شتاب از

۱۶ - شایع بود که صفی میرزا با هفت هزار مرد جنگی در دشتستان است: «اومی - خواهد به شیراز که افغان ها ضعیف ترین نیروی دفاعی را در آن دارند حمله کند.» (واک ۲۰۴۵ برگ ...)

۱۷ - این توصیف از جنگ با گزارشی که مرعشی درص ۷۲ داده مطابقت دارد مرعشی شکست را به بی تجربگی خود سید احمد و خیانت سردارانش مانند محمدولی خان و طالب خان نسبت می دهد که در نهان با مخدوم خود مخالفت می نمودند. مرعشی ص ۷۲-۷۱.

اصفهان به میدان آورده بودند و حال آن که سپاه سید احمد با خیانت مواجه شد و از پشت خنجر خورد. قریب صدوپنجاه تن افغان از جمله مؤخره سپاهش بودند که در زد و خورد های اوایه که در آنها سید احمد پیروز شده بود به اسارت او در آمده و مورد عفو او قرار گرفته بودند. عمق فاجعه در این بود که سپاه سید احمد که می پنداشتند شیراز را در چنگال دارند یکبارگی ریشه کن شدند. سید احمد توانست با تنی چند از جنگجویان خود از معرکه بگریزد و به داراب در آید. این خبرها را خیلی ها تأیید کردند.

هاندیان داستان آمدن سید احمد خان به بندر عباس را دستاویزی برای سر-پوش نهادن به رسوائی شکست و حفظ آبروی ریخته اومی دانستند.

يك خبر دیگر شکست سید احمد خان را نئی دیگری گزارش می داد گفته می-شد که زبردست خان سپاهیانش را در حومه شیراز برده و در آنجا سرگرم داشته تا چنین وانمود کند که در هیچ جنگی شرکت نخواهد کرد. مردم شیراز داشت باورشان می شد که زبردست خان با سید احمد خان بیعت کرده و برای سید احمد خان هم این پنداشت پدید آمده بود و از این رو بی چشم داشت بروز مخالفتی به سوی شیراز رانده بود. اما زبردست خان از کمینگاه خود به سپاه پیشتاز سید احمد خان تاخت و قلب آن را شکافته حاجی عباس بیگ کو توال کرمان را با دو یا سه تن دیگر از سرداران بزرگ سید احمد خان اسیر کرده آنها را پنهانی در يك کجاوه (۱۸) که سید احمد نیز خود در حین نبرد از آنها استفاده می کرد - به شیراز انتقال داد.

در ۳۰ سپتامبر ۱۷۲۶ يك شاطر انگلیسی از داراب خبر آورد که سید احمد خان پس از شکست نیروهای کمکی از کرمان دریافت داشته است پیش از این نیز در ناحیه داراب دو تا سه هزار مرد جنگی گرد کرده چنانکه اینک شش تا هفت هزار سپاهی دارد. و با پشت گرمی ایشان باز آهنگ تسخیر شیراز دارد.

در این زمان شایعات دیگری بر سر زبانها بود از جمله گفته می شد صفی میرزا

یکی دیگر از مدعیان پادشاهی خاندان صفوی خود را شاه خوانده و شیراز را تسخیر کرده است.

در صفوف پشیمانان سید احمد نیز رخنه‌هایی پدید شده بود. چنین می‌نمود که ولی محمد خان اعتمادالدوله اش، او را ترک کرده و برای گردآوری سپاه به جایگاهی در میان یزد و کرمان رفته و ادعا نموده است که از سوی شاه صفی مقام بیگلربیگی یافته است.

به نظر می‌رسید که افغانان پس از متلاشی ساختن سپاه سید احمد خان بازندانان خود خوش رفتاری می‌کنند در ۱۵ اکتبر خبر رسید که زبردست خان سرکرده افغان به اسیران ایرانی اجازه داده که به‌خانه‌های خود بازگردند و به‌هریک از آنها یک من (۵ تا ۹ کیلوگرم) غله و یک محمودی هزینه سفر داده است. نیز به آنها اندر ز داده که نسبت به پادشاه خود خدمتگاری وفادار باشند.

نقشه‌های سید احمد خان برای تسخیر شیراز ناکام ماند و در ۱۷ نوامبر خبر رسید که او می‌خواهد به بندرعباس بیاید و این مطلب را در سپتامبر طی نامه‌ای به محمد صالح بیگ اطلاع داده بود. ظاهر آوی باردیگر باشش هزار مرد جنگی خود در نبردی دیگر شکست خورده و توانسته بود تنها با دوازده تن از همراهان خود، شبانه همچون دزدی خود را به کرمان برساند.

اما با رسیدن این خبر که زبردست خان با چهار هزار سپاهی برای یاری اشرف-شاه در نبرد با ترکان از شیراز به اصفهان رفته است سید احمد خان جان تازه‌ای یافت و بر آن شد که باردیگر آهنگ تسخیر شیراز کند.

در شش مارس ۱۷۲۷ نامه‌ای از رودان به محمد صالح بیگ رسید حاکی از اینکه سید احمد و سپاهیانش مایه‌آزار همسایگان خود شده‌اند. گفته می‌شد که سید احمد می‌خواهد سلطان محمد میرزا یکی از مدعیان پادشاهی صفوی را اسیر کند و می‌خواهد نیمی از سپاه خود را مأمور تحقق این هدف کند. و نیم دیگر قرار است که نواحی اطراف را تسخیر کنند. معلوم نبود اینها سپاهیان سید احمدند یا نه همین

قدر معلوم بود که روستائیان آن حوالی در سختی و آزار به سر می‌بردند زیرا خبرهای رسیده از شمیل نشان می‌داد که همه مردم آنجا سرگرم بستن اثاث و بار و بنه خود هستند و به قلعه شمیل یا در زیر باروهای آن پناه می‌برند.

وضع سید احمدخان از بد هم بدتر شد، زیرا طهماسب میرزا او را فرخوانده بود تا گزارش کارهایش را تقدیم دارد. کمترین خطایش این بود که طی فرمانی بر ساخته به نام شاه طهماسب خود را حاکم سر اسر جنوب ایران خوانده بود. سید احمدخان که می‌ترسید غضب حکومت پادشاهی بی‌پادافره نخواهد ماند فرمان طهماسب میرزا را نادیده گرفته و در کرمان ماند شاه طهماسب که پس از منقاد ساختن ملک محمود خان و مشهد وضع خود را سخت استحکام بخشیده بود به حاکم یزد فرمان داد که در یزد بماند اما به پسر خود میرزا فخرالدین مأموریت داد که جنگ علیه سید احمد را آغاز کند. حاکم یزد به سبب نزدیک بودن افغانان ترجیح داد که در یزد بماند اما به پسر خود میرزا فخرالدین مأموریت داد که فرمان شاه را اجرا کند. سید احمد خان که از نزدیک شدن سپاه فخرالدین آگاه شد سپاهی به سرکردگی مخلص خان به نبرد او فرستاد در این جنگ سپاه سید احمد خان شکستی سخت خورد و گفته می‌شد که نیمی از آنها از دست رفته و باقی ماندگان به کرمان گریخته‌اند. میرزا فخرالدین در سه میلی کرمان با سپاه دیگری از سید احمد خان که سرکرده‌ای دیگر داشت روبرو شد و آنرا نیز ناچار به عقب نشینی کرد. پس از این شکست‌ها سید احمد بر آن شد که به تن خود سپاه را رهبری کرده بر دشمن مهاجم بتازد. در پی نبردی سخت مقاومت او نیز درهم شکست و بانندک یاران خود به شهر بازگشت. او تنها دوازده روز دیگر در کرمان ماند. در ۲۷ مارس ۱۷۲۷ میرزا فخرالدین به پیشروی پرداخت سید احمد و کلانتر کرمان که او نیز از او اخذ شدن درهراس بود به قلعه شهر پناهنده شدند. پس از محاصره کوتاه قلعه، سید احمد تسلیم و به دربار شاه طهماسب آورده شد. ناظر بیوتاتش شرایط تسلیم و انقیاد او را ترتیب داده بود.

هلندی‌ها چند ماهی از سر نوشت سید احمد بی‌خبر ماندند و پنداشتند که روزگار او به سر آمده است. مدیر کمپانی هلند در بندر عباس در وصف او گفت: سید احمد یکی از بهترین جنگجویان خانه بدوش بود زیرا که او (دست کم) دو بار کوشید شکم

حکومت افغان، / شیراز/ را بدرد تا سر آن حکومت / اصفهان / و بخش های زیرین پیکرش / گرمسیرات / سقوط کند یا دست کم به «گیجی» دچار شود.

در نزدیکیهای پایان سال ۱۷۲۷ هلندیان خبر یافتند که شاه طهماسب سیداحمد خان را بخشوده و او سیستان را برای شاه تسخیر کرده است. در این زمان باور بر این بود که سید احمد با سپاهیانش به کرمان بازگشته است.

در جمعه ۲۴ اکتبر ۱۷۲۷ به زاهد علی خان والی بندرعباس خبر رسید که سید احمد خان بادوا زده هزار سپاهی تا ناحیه تزرگ احمدی پیشروی کرده است. گفته می شد که از جانب شاه طهماسب دستور دارد که بندرعباس را برای شاه تسخیر و اداره کند. اما هلندیان این شایعه را نیز یکی دیگر از دروغهای بسیاری می دانستند که ایرانیان درباره فعالیت های شاه طهماسب بر سر زبانها انداخته اند. اما دوروز بعد مترجم کمپانی هلند این خبرها را تأیید کرد و خبر داد که سید احمد خان از روستای شمیل گذشته نزدیک آبادی نای بند (Naiban) است و بنا بر این لازم است انجمنی برای استقبال از وی تشکیل شود. چون اتلام با چند تن از مشاورانش برای آوردن آب به گنو- (Ginauw) رفته بود. در ۲۱ اکتبر بازرگان پالوس هامل (۱۹) جانشین او دستور داد تا اسبها را زین کرده بر نشینند و برای دیدار سید احمد به آبادی نخل ناخدا دریک تا پنج میلی خاور شهر بروند. وی پیش از حرکت دستور داد که بیست و یک تیر توپ به عنوان سلام نظامی شلیک شود. سید احمد در پاسخ احوالپرسی ها و تعارفات کارکنان کمپانی هلند فقط گفت «خوب» و به سری باغ کمپانی هلند «بویتنزرگ (۲۰)» اسب راند و در اینجا خانه گرفت. آنگاه هامل از سید احمد پرسید که «آیا بامن کاری دارید؟» سید احمد پاسخ داد: نه من امشب اینجا استراحت کرده فردا صبح به بندرعباس می آیم! فردا بامدادان پیش از ظهر، هامل و همراهانش بر نشستند تا از سید احمد در

19- Paulus Hamel

20 - Buitenzorg این واژه = Care free = Sans Souci = آرام جای

نیمه راه بندرعباس نای بند (Naiban) استقبال کنند. سید احمد در پاسخ احوالپرسی و تعارفات معمول کارکنان کمپانی هلند فقط گفت: «البته! البته!» آنگاه با سواران خود به شهر درآمد. گروه او عبارت بودند از: سید احمد خان بیگلربیگی و سپهسالار (به قول خودش) که بنا به گفته هلندیان راستی را مردی خوش ریخت بود نزدیک سی سال عمر داشت سوار بر اسبی زیبا، زرین زین و لگام و دهنه می خرامید و در طرف راستش طبلی خرد با قداره ای زرنشان قرار داشت جامه ای آراسته پوشیده بود و انبوهی عظیم از شاطران گرداگردش را فرا گرفته بودند. و پیشاپیش موکبش دختران رقصه، طبالان، شیپورچیان، بوق و قره نی نوازان روان بودند.

ده تا دوازده شتر بازنبورک (توپ کوچک) بار شلیک کنان به دنبال داشت. همراهان وی تشکیل می شدند از بیرق های کوچک، مردان نیزه دار، زره پوش با کلاه خودهای نقرگین و مردان یکپارچه آهن پوش. هم سواران و هم پیادگان سپاهش راستی را خوب مسلح بودند.

چون این سپاه به جایگاه نمایندگی هلند رسید بیست و یک تیر توپ و سه تیر تفنگ فیله ای از پادگان شلیک شد و کشتی هلندی اسغر اولاند (۲۱) از لنگرگاه خود نوزده تیر به عنوان سلام نظامی خالی کرد.

مردم شهر با گرمی و هلهله کنان از سید احمد خان استقبال کردند. او برای نشان دادن ناخشنودی خود زاهد علی خان و محمد صالح بیگ را ناگزیر ساخت که فاصله درازی را در کنار اسبش پیاده راه روند. وی به خصوص از زاهد علی خان ناخشنود بود. تنها جنبه مثبتی که هلندیان در ورود سید احمد خان مشاهده کردند این بود که فقط جلوداران هلندیان مجاز بودند که با جلوداران سید احمد در یک صف حرکت کنند. انگلیسیان از این رفتارچنان بر آشفتمند که با سید احمد تا آخر راه یعنی جایگاه اقامتش بر خلاف مرسوم همراهی نکردند و از میانه راه بازگشتند.

فردای آنروز (۲۹ اکتبر) بندرعباس دریافت که حاکم تازه ای آمده است.

یکمی از قول‌المران که با اونقض عهد کرده بود از قضا به دست سید احمد خان گرفتار آمد و اوسر از تنش جدا کرده جنازه اش را برای عبرت اهالی به دیوار قلعه شهر آویخت. در همین حال زاهد علی خان را به زندان افکنده همه دارائی اش را مصادره کرد و محمد صالح بیگک هنرمند مغضوب بود.

او همچنین در بازار توسط جارچیان اعلام نمود که دکانداران چه خرده فروش چه عمده فروش می‌توانند مانند پیش به دکانهای خود بازگشته به فروش کالاهای خود پردازند. و چنانچه کار خلافی مشاهده کردند تنها نزد سید احمد آمده عرض حال دهند، حتی اگر شکایت راجع به چیزی باشد که فقط یک دینار بیارزد عدالت اجرا خواهد شد.

انگلیسیان در ۳۰ اکتبر به دیدار سید احمد رفتند و دیدند که طرز رفتارشان با آنها چنانست که پنداری در شمار رعایای اویند نه اروپائی و از دوستان او. زیرا که سید احمد که در صنف نعال نشسته بود انگلیسیان را همانجا نشاند و فقط قهوه و گلاب و نبات به آنها تعارف کرد و پس از لحظاتی چند آنها را مرخص ساخت. اتلام که پسین- هنگام روز ۳۰ اکتبر بازگشته بود مترجم خود را نزد سید احمد خان و مشاور بانفوذ او فرستاد تا از عنایت و دوستی او نسبت به شرکت هند خاوری هلند دلگرم و مستظهر گردد. انگلیسیان نیز همین کار را کردند و دوتن از ندیمان نزدیک سید احمد از سوی او برای بازدید انگلیسیان به جایگاه نمایندگی آنها آمدند. انگلیسیان در همین وقت با استفاده از این فرصت توپهای خود را شلیک کردند تا وانمود کنند که به افتخار زاده روزمدرشرکت هند خاوری انگلیس شلیک کرده‌اند.

سید احمد خان در انتظار حمله افغانان بود چون در یکم نوامبر ۱۷۲۷ همه صنعتگران به ویژه آهنگران و درودگران را زیر فشار گذاشت تا در خدمت او لوازم جنگی، عراده‌های توپ مستقر بر باروها و قلعه شهر را تعمیر کنند. او دستور داد که به جای وسایل تعمیر ناپذیر ابزارهای تازه‌ای بسازند.

آغاز یادداشت‌های روزانه

نوامبر

شنبه یکم نوامبر، امروز مدیر شرکت هند خاوری هلند به‌وسیله هفت سالگی گام می‌نهد. از آنجا که زادروز مدیر تا حدی در شهر شناخته بود و نیز به سبب اوضاع کنونی شهر تنها جشنی مختصر برپا شده بر فراز کشتی اسغر اولاند پرچم‌هایی برافراشتند و بامدادان هنگام دیدن آفتاب و هنگام فروشدن آفتاب آتش‌هایی برافروختند.

سید احمد خان هرصنعتگری را که در شهر یافته می‌شد به ویژه آهنگران و درودگران را زیر فشار گذاشت تا ابزارها و عراده‌های توپ مستقر بر باروها و حتی در شهر را هر چه بیشتر تا آنجا که ممکن است تعمیر کنند و به جای ابزار تعمیر ناپذیر نمونه‌های جدیدی بسازند.

بنا به خبری که از اصفهان رسیده (راست یا دروغ آنرا هنوز نمی‌دانیم) شاه اشرف باردیگر با سپاهی عظیم علیه ترکان لشکر کشی کرده و پیش از حرکت دستور داده تا سرازتن شاه مخلوع سلطان حسین جدا کنند. باید در انتظار تأیید بیشتر این رویداد بود.

سید احمد خان چندین بار کسی را نزد مدیر شرکت هلند فرستاد تا پارچه کامریک (۲۲) بگیرد. اما چون جناب مدیر نداشت هر بار اظهار تأسف می‌نمود.

یکشنبه دوم، مدیر شرکت هلند آگاهی یافت که سید احمد خان بر آنست که از ما وانگلیسیان نخست با ملایمت و اگر نشد با زور مبلغی پول بگیرد. او (گویا می‌خواست این پنداشت را در مردم پدید آورد که مردی عتابگر است) چند بار توپهای (۳۴۷۳، ۷۶) قلعه و باروها را شلیک کرد. و نیز به سپاهیان خود دستور داد که در پیرامون جایگاه نمایندگی هلند مسلحانه گشت بزنند. و در برخی از این موارد چنین می‌نمود

که گویا قصد اصلی اش عتابگری و تشرزدن است. افزون بر این همه اثاث گرانهای میرزا مرتضی نماینده دربار مغول را از گمر کخانه تحویل گرفته هر روز از آنها استفاده می کرد. درباره این نماینده چندین بار در اینجا به ویژه در آخرین روزنامه سخن گفته شده (رك: دفتر نامه های وارده از آنجا که تاریخ ۱۳ فوریه و ۱۰ دسامبر ۱۷۲۶ را دارد) و حتی در نامه ۱۰ دسامبر ۱۷۲۷ به سورت و نیز نامه هایی که کارکنان آنجا برای ما فرستاده اند و نامه هایی که خود میرزا مرتضی نوشته است. آدم می بیند که آدم های سید احمد خان با اثاث البیت میرزا مرتضی فیس و افاده می فروشند تو گوئی که ایشان مالک اصلی اینها هستند.

دوشنبه سوم، مدیر شرکت هلند به همراهی آقایان هامل (۲۳) و میخیلس (۲۴) دیگر اعضای شورای شرکت هلند به سبب بیماری در جشن شرکت نکردند) به یک دیدار تشریفاتی و نیز برای خیر مقدم گوئی به سید احمد خان رفتند. به اینان بیش از همسایگان انگلیسی ما احترام گذاشتند و دیدند که جناب رئیس ما را بر نیمکتی در دوگامی خان نشانند (با اینکه خان لحظه ای پیش بیهوده کوشید که جناب رئیس سر برهنه نزد او نشیند) سپس از اینان مؤدبانه و به شیوه ایرانیان با قهوه، گلاب و نبات پذیرائی شد. هنگام صرف اینها جناب رئیس ما خود به پارسی (پشت صفحه ۳۴۷۴) با سید احمد خان سخن گفت. خان در ضمن این گفتگو یاد آور شد که من به عنوان یک دوست شرکت هلند به اینجا آمده ام و در موقع مقتضی این دوستی را نشان خواهم داد. اگر جناب رئیس بدگوئی مرا از کسی به زیان خود بشنود نباید به آن گوش دهد و باید در همه کارها به من اعتماد کند و جز آن، آنگاه با خدا حافظی این دیدار به پایان رسید.

سه شنبه ۴، برخی از نزدیکان مهم خان امروز صبح اتومشان (۲۵) دلال شرکت هلند را فراخوانده از او ارمانهای گرانها و مقداری کالاهای نایاب خواستند و به زور و ادارش کردند که وعده تحویل آنها را بدهد. او که می دید راهی برای انجام این

23_ Hamel

24_ Michielsz

25_ Ottumsjant

درخواست‌ها وجود ندارد درحیرت و سرگردانی کوشید با بهانه‌های گوناگون خود را معذور دارد و آنگاه بازداشت شد چون این خبر به گوش رئیس شرکت هلند رسید در زمان شکایتی به این آقایان تسلیم کرد و خواست که دلال شرکت هلند را آزاد کنند و گرنه جریان این زورگرایی بی سابقه را به گوش خان رسانده دادخواهی خواهد کرد و جز آن. در نتیجه این کار اتومشانت آزاد شد و به جایگاه نمایندگی نزد ما آمد و اجازه یافت که با برادرش در همین جا بماند تا از چنان رویدادهای تبه کارانه‌ای در امان ماند، با این شرط که خود نیازمندیها و آذوقه خودشان را فراهم کنند (پشت برگ ۳۴۷۴)

چهارشنبه ۵، سید احمد خان آگهی یافت که انگلیسیان مبلغی پول از شیخ راشد در باسعیدو، به زور یا به لطائف الحیل اخاذی کرده‌اند. وی بر آن شد که این پول را باز پس گیرد و از آنها خواست که آنرا مسترد دارند. و تهدید کرد که اگر باز پس ندهید به زور آنرا خواهم گرفت.

افزون بر این خان مزبور کارش تنها این بود که همه روزه مردم را بازداشت کرده از آنها اخاذی کند.

پنجشنبه ۶، امروز پیش از ظهر خان با سواران و پیادگان و انبوهی از همراهان باشکوه تمام از سراسر شهر بازدید کرد. همانند زمان ورودش به شهر در روز ۲۸ ماه گذشته چون از برابر جایگاه شرکت هلند می گذشت ۲۱ تیرتوپ شلیک شد.

جمعه ۷، مخلص بیگک نایب کنونی خان بایک قولر مهمم دیگر خان به نام لاجین- بیگک و چند تن از نزدیکان دون پایه ترا و از سوی خان به بازدید مدیر شرکت هلند آمدند. اینان اگر مشروبات الکلی را بر آنچه معمولاً در مهمانی‌های ایرانیان آورده می شود ترجیح نمی دادند و تقاضای مشروبات الکلی نمی کردند یقیناً ما برای آنها نمی آوردیم. اما چون تقاضا می کردند مدیر ما برای آنها کمی آورد. اینان با رغبتی بس افزون تر از یک فنجان قهوه یا کلاب که در مذاق آنها خیلی بیمزه بود کتیک را نوشیدند. پس از صرف مشروب، این نادانان به اندازه یک خوک هم ادب از خودشان نشان ندادند

چون به محض اینکه چند جام کتیاک نوشیدند بی گرفتن اجازه مرخصی بیرون رفتند. اما هنوز آنقدر ادب داشتند که برای بازدید از کشتی ما اجازه بخواهند. مدیر شرکت هلند نمی‌توانست با این درخواست مخالفت کند بی‌آنکه موجب رنجش آنها گردد اینست که مانند دفعات پیش به آنها اجازه بازدید از کشتی را داد.

شنبه ۸، دانسته شد که زاهد علی خان باز مانند پیش میرزا شده و می‌گویند از زندان آزادگشته، می‌خواهند خلعتی به او دهند و نیز به‌مقام شاهبندری این بدر گماشته خواهد شد.

گفته می‌شود که خان می‌خواهد برگرداگرد شهر بارویی بسازد و همه خرابی‌های برج و باروهای شهر را تعمیر کند. نیز در هشتصد تا نهصدگامی شرکت هلند دژ دیگری خواهد ساخت وی نیز هم‌روزه برخی از بزرگان با زبان‌ها را دستگیر و زندانی می‌ساخت هر یک از این دستگیرشدگان می‌بایست مبلغی پول کفاره بدهد تا آزاد شود یکی ۶ دیگری ۵ سوومی ۴ و جز آن تا یک و حتی نیم تومان پول از اینها گرفته می‌شد. آنان که پول داشتند می‌پرداختند اما تهیدستان به‌سختی شکنجه می‌گشتند و به نحو رقت‌آوری با آنها رفتار می‌شد. (پشت برگ ۳۴۷۵) مهمانان دیروزی که می‌خواستند به بازدید از کشتی اسغر اولاند بروند امروز عصر داخل کشتی شده و آنقدر مهربان بوده‌اند که رویهمرفته تنها هفت و نیم شیشه الکل را نوشیده‌اند. افزون بر این سر کرده آنان از فرط میگساری و مستی ناچار شده شب را در کشتی بماند. اما متصدی این روزنامه و دیلماج شرکت هلند که به عنوان راهنما با آنها به کشتی رفته بودند امروز پسین- هنگام دیرگاه با برخی دیگر از این نادانان کرمانی به ساحل آمدند و به مدیر شرکت گزارش دادند که مردی که شب در کشتی مانده بود نخست به ساحل آمد ولی دوباره به کشتی بازگشت.

یکشنبه ۹، امروز ما حساب کردیم که هفده تن از بانیان‌های زندانی هر یک برای پرداخت مبلغی بازداشت شده‌اند و گاه برای پرداخت آن پول با خشونت با آنها رفتار می‌شود. مخلص بیگ نیز که دیروز در کشتی اسغر اولاند مانده بود امروز

به ساحل آمد و در زمان سو ار براسب به سوی خانه خود راند.

دوشنبه ۱۰، دلال متوفای انگلیسی ناچاجترا (۲۶) که دارائی اش به دست و کیلش ناچازنکر افتاده است یک هزار و پانصد تومان به حاکم پیشین یعنی همین میرزا زاهد علی بدهکار بوده (دلیل این بدهی به درستی معلوم نیست) است. داستان این بدهی نیز به عرض سید احمد خان رسیده و او بدهی مزبور را از وکیل نامبرده مطالبه می کند و وکیل بارنج و جان کندن تا کنون تو انسته انگلیسیان یادست کم مدیر شرکت انگلیس آقای درپیر (۲۸) را و ادار به مداخله کند و مدیر قول داده که هر چه زودتر این وام پرداخت می شود.

اکنون دانستیم که میرزا زاهد علی نمی خواهد پیش از آنکه دست کم بخشی از اموال مصادره شده اش را به او بازگردانند از بازداشتگاه خود بیرون آید وی گفته با دست تهی و بی چیزی نمی تواند خود و خانواده اش را تکفل کند بهتر است او را آزاد گذارند تا مطابق شرفات خود عمل کند اینست که ترجیح می دهد همیشه بماند. خان به او پیام داد که می توانی در زندان بمانی و او با رغبت پذیرفت.

سه شنبه ۱۱، گفته شد که شهر یارمیناب فقط با ده تن به شهر آمده تا به سید احمد خان اظهار انقیاد کند.

چهارشنبه ۱۲، به نظر می رسد که سید احمد خان در اجرای نقشه های دفاعی خود جدی است زیرا که دستور داده دژی کهن را که تقریباً در میان شهر و دقیقاً هم سطح جایگاه نمایندگی هلند قرار گرفته تعمیر کنند و می خواهد توپها و وسایل جنگی (پشت برگ ۳۴۷۶) را در آن مستقر سازد. گذشت زمان نتیجه را معلوم خواهد کرد.

پنجشنبه ۱۳، مردی رازدار پنهانی نزد مدیر شرکت آمد و گفت که از ناظر سید احمد خان به نام آقا رضا (که پیشترها در خدمت نورالله خان بدنهاد بوده و در همان

26_ Nacha Tjettera

27_ Nacha Zancar

28_ Mr Drapper

زمان آگاهی‌های بسیاری از امور شرکت هلند به دست آورده است) و نیز دوست من است خبرهای مهمی آورده‌ام. این خبرها کمابیش به‌قرار زیر بود:

هلندیان مقداری شرکت خود را تقویت کرده‌اند اما اگر برآستی قدرت دارند چرا در هنگام نیاز آنرا نشان نمی‌دهند. چه اجداد فاتی از یعقوب سلطان (۲۹) تحمل کردند و چه پاداشی یافتند؟ چه پول هنگفتی را در اصفهان از دست دادند و در این باره چه کرده‌اند؟ اینجا ما در پی پول به‌سرمی‌بریم (و آنها می‌توانند از آن مطمئن باشند) زیرا در این فرصت یک بار می‌توانند نشان دهند که چند مرده حلاج‌اند و جز آن. جناب رئیس شرکت هلند از این مرد به‌خاطر دادن این آگاهی‌های مهم سپاسگزاری کرده خواست که باز هم از این خبرها برای او بیاورد.

سید احمد خان تمام سفاین دریا را زیر فشار گذاشت تا برای او سنگ آهک و سایر مصالح ساختمانی حمل کنند بنایان، دروگران و دیگر صنعتکاران زمان درازی در خدمت او بوده‌اند و حتی اکنون نیز اجازه ندارند که پیش از اتمام کار سید احمد خان برای کس دیگری کار کنند.

جمعه ۱۴، کلانتر رودان در نهران به‌مدیر شرکت هلند اخطار کرد که آینده‌نگر و (۳۴۷۷) مواظب باشد چون ممکن است سید احمد خان از اونیز بیگاری و جز آن بخواهد. جناب مدیر از اخطار مؤدبانه کلانتر سپاسگزاری نمود و گفت من پیوسته مواظبم نیز می‌دانم که آدم با دوستانش ارتباط دارد نه با دشمنانش.

امروز انگلیسیان پیشکش بزرگی به سید احمد خان دادند و پس از بررسی و تحقیقات و غیره... دانستیم که آن پیشکش شامل ارقام زیر بوده است:

سه‌دستگاه توپ کوچک - چهار قواره پارچه، ده دستار با ارزش‌ها و کیفیات گونه‌گون، ۹ عدل شکر بنگالی هر عدل برابر بیست من تبریز، ۱۳ قواره پارچه بی-

۲۹- یعقوب سلطان یکی از فرماندهان زیر دست لطفعلی خان داغستانی بود که در

آوریل ۱۷۱۸ جایگاه نمایندگی هلند را محاصره کرد تا بدینوسیله هلندی‌ها ناگزیر به-

قرص دادن یک کشتی به او شوند.

زریا سیم، يك قواره ازقطنی ضخیم سورت، دو قواره پارچه زرین چینی، ده قواره چیت ظریف بافت صدرسپاتنم (۳۰) یا ساحل کوروماندل (۳۱).

خان به ناظر خود دستور داده بود که این ارمغان‌ها را به انبار ببرد گویا آنها را دست کم گرفته چون به ندرت بر آنها نگریسته است.

شنبه ۱۵، میرزا زاهد علی که هنوز زندانی است از زندان برای رئیس مادر نهران درود فرستاده و گفته: «جناب رئیس به چربزبانی و سخنان نرم و وعده‌های سید احمد خان و آدم‌های فریفته نشوید زیرا اینها برای خام کردن شماست» او حتی (پشت برگ ۳۴۷۷) با دلیل اظهار تردید کرده بود که: از خانه بازرگان باشی که غالباً نامش برده شده تونلی به سوی حیاط برج و باروی ماکنده می‌شود تا استحکامات ما و هرچه پیرامون آنست را هرگاه بخواهند، منفجر سازند. افزون بر این تدارکات دیگری دیده‌اند که آشکارا خصمانه است و سخت کوشیده‌اند که اینها را از چشم من نهران دارند اما چون گهگاه آنها کاملاً به این کارها پرداخته‌اند از آن بوبرده‌ام.

رئیس ما صمیمانه‌ترین درود خود را برای میرزا زاهد علی فرستاد و ازدادن این اطلاعات که نشانگر دوستی صمیمانه‌اوست سپاس گفت و درعین حال این آگاهی‌ها را برای بررسی‌های بیشتر پذیرفت.

یکشنبه ۱۶، سخت شایع بود که بلوچان در راهند و به اینجا می‌آیند اما به نظر می‌رسید که این شایعات بی‌اساس باشد. با وجود این به دستور رئیس شرکت احتیاط‌های لازم اندک اندک انجام شد و نیازمندیهای زندگانی مانند آب آشامیدنی، هیزم و جز آن پیوسته به جایگاه نمایندگی هلند آورده می‌شد تا چنانچه محاصره، حمله، یا رویدادی از این دست پیش آید مجهز باشیم. جناب رئیس به مقامات کشتی اسغراولاند دستور داد که دویا چهار دستگاه توپ هشت پوندی را با نیمی از گلوله‌هایی که از این کالیبر توپ در کشتی دارند به آهستگی به ساحل بفرستند. او همچنین شایع ساخت که

سه کشتی از کشتی های شرکت هلند به لنگرگاه مسقط رسیده و آهنکگ بندرعباس دارند.

دوشنبه ۱۷، توپهای هشت پوندی آهنی را که دیروز از آنها یاد کردیم امشب آدم های خودمان با لوازم مربوط به جایگاه نمایندگی هلند آوردند. و این کار را با حداقل سروصدا و با آهستگی بسیار انجام دادند.

به درخواست دلال شرکت هلند برخی از هوخواهان بیم زده این شرکت به دستور مدیر اجازه یافتند که با همان شرایطی که پیش از این یاد شده به جایگاه نمایندگی هلند در آیند. این اجازه تساحدی برای آن داده شد که آنها در آینده برای شرکت هلند بهتر کار کنند و نیز برای آنکه این آقایان اظهار داشتند که انگلیسیان چند روز پیش همین کار را کرده و اجازه دادند که بانیان های خودشان به شرکت انگلیس وارد شوند. سه شنبه ۱۸، شهریاره میناب با کلانتر رودان و پسر کلانتر شمیل به نام قورچی سالم (که به ترتیب با چندین مرد به گم برون آمده بودند) با یک یوزباشی هرمزی به نام رضا قلی بیگ امروز پیش از ظهر به نمایندگی از سوی سید احمد خان و نیز از سوی خودشان به دیدار مدیر شرکت هلند آمدند. به جز سخنانی که از هردی رفت گفت و شنید درباره خان بود و اینکه هلندی ها نباید به شایعاتی که درباره مقاصد خان نسبت به آنها بر سر زبانهاست اعتماد کنند چرا که این شایعات توسط افراد نا آگاه پخش می گردد. (شک نیست که سبب بروز این شایعات آشکار شدن اقدامات احتیاطی ما بود، هر چند این کارها به قدر امکان در نهان و به آهستگی صورت گرفته بود.) افرادی که نمی بایست در این امور مهم دخالت کرده پای از گلیم خود فراتر نهند و جز آن جناب رئیس پاسخ داد (پشت برگ ۳۴۷۸) که: من نیز بر همین باورم به ویژه که می دانم دلیلی برای ظنین بودن ما وجود ندارد و من سخت از خان خاطر جمع می باشم. آنان باز به سخن پرداختند که: جناب رئیس باید به لطف و دوستی خان دلگرم باشند میانه خان باشما خویست و هیچ اندیشه بدی در سر ندارد. ماهمگان به جرأت به شما اطمینان می دهیم که خان نیکخواه شماست و جز آن. از محبت و توجه این آقایان

نسبت به امور شرکت هلند سپاسگزاری شید. اما مدیر شرکت هلند که می‌خواست این وعده‌های خوش را یکبار هم که شده آزمایش کند به شهر یارمیناب گفت: «ممکن است لطفاً هر چه زودتر کاری کنند که همه سپاهیان با بار و بنه‌شان خانه بازرگان باشی را (که در ۱۴ تا ۱۵ گامی شمال خاوری شرکت هلند است) تخلیه کنند این درخواست یکی برای اینست که این خانه نزدیک شرکت هلند است. و دیگر اینکه ممکن است برخی از سپاهیان ما گاهی به افراط باده‌گساری کرده و در هنگام مستی چه بسا با آدم‌های خان به زد و خورد پردازند و همین ممکن است انگیزه درگیری ما با خان گردد. چنانکه درخواست ما انجام شود به آسانی می‌توان از این درگیریها پیشگیری کرد.» شهر یارمیناب قول داد که در حد توان بکوشد و این درخواست جناب رئیس را انجام دهد و اینان پس از سپاسگزاری رخصت یافته بدرودگویان بیرون رفتند.

بعد از ظهر شهر یارمیناب به دنبال مترجم شرکت هلند فرستاد (۳۴۷۹) و باز قول داد که با تمام توان خواهد کوشید که سپاهیان مسلمان خانه بازرگان باشی را تخلیه کنند. و گفت که ناخدای کشتی هلند باید ازدوستی من خاطر جمع باشد و جز آن. نتیجه شایعاتی که دیروز درباره کشتی‌ها بر سر زبانها انداختیم اینست که همگان باور کرده‌اند که دو کشتی هلندی بایک کشتی انگلیسی در مسقط‌اند. حتی به خود قبولانده‌اند که نامه‌هایی از باسعیدو در تأیید این شایعه آمده است. نیز دانستیم که این داستان بر ساخته بسیار موفق بوده است زیرا که شایعات بد خواهانه‌ای که نسبت به ما بر سر زبانها بود و در بالا یاد شد بسیار کاستی گرفت.

سید احمد خان که دلش می‌خواست قدرت بمب‌ها را آزمایش کند سه نمونه از آنها را از انگلیسیان درخواست کرد که به او دادند و در عین حال دادن هر سلاح دیگری را هم که داشتند به خان پیشنهاد کردند. اینست که امروز پسین‌گاه سید احمد خان باشکوه و جلال بسیار از شهر بیرون رفت تا اثرات بمب‌ها را تماشا کند. وی پس از آنکه یکی از بمب‌ها را منفجر کرد به اقامتگاه خود بازگشت.

یک کشتی به لنگرگاه طبیعی شهر رسید که در آن شماری از زیران بلند پایه

مکه بودند. چون دانستند که خان در اینجاست خواستند که با گریز خود را از چنگالهای چپا و لگرا و برهانند (پشت برگ ۳۴۷۹) اما کشتی آنها خیلی زود کشف و تحت تعقیب قرار گرفت انگلیسی‌ها دردنبال کردن این کشتی و دستگیری و تحویل سر نشینانش به خان اندکی یاری دادند. برای این کاریک کرجی بومی را بایک گروهبان، یک سر- جوخه و ده سپاهی که با سه صندوق باروت و تعداد مناسبی تفنگ به خوبی مسلح شده بودند، تجهیز نمودند. اینان زیر فرمان یک یوزباشی هرمزی به نام کلبعلی بیگ قرار گرفتند.

چهارشنبه ۱۹، سید احمد خان جا به جا شدن همه کشتی‌های محلی را که در این سواحل رفت و آمد دارند بدون استثناء قدغن کرد از جمله حرکت ناوگان ما و انگلیسیان را بی آنکه از او یا مأمورانش اجازه عبور داشته باشیم ممنوع ساخت. مدیر شرکت هلند از مترجم شرکت خواست که بی درنگ شکایتی از سوی کشتی‌هائی که پرچم هلند دارند به خان بدهد تا زیانمندی و شومی این فرمان بردگیهای پردرد- سرتازه‌ای نیافریند. این شکایت چنان مؤثر گردید که همه کشتی‌ها از اجرای آن فرمان معاف گشتند. اما پس از بیرون آمدن مترجم از بارگاه خان، خان باز او را احضار کرد و گفت: «من می‌خواهم یکبار از کشتی هلند دیدار کنم این درخواست باید از قول من با ناخدای کشتی مطرح شود تو/ مترجم/ به مدیر شرکت هلند بگو که او ناچار بر طبق این خواست عمل کند. نیز باید توضیح دهم که این دیدار اصلاً (۳۴۸۸) برای اینست که سوءظن‌هائی که بسیاری از مردم نادان درباره من و مقاصدم نسبت به شرکت هلند برانگیخته‌اند برطرف شود.» خان از مترجم خواست که هر چه زودتر پاسخ این درخواست نامنتظر او داده شود اینست که مدیر شرکت هلند از تاجر اصغر و کارل کوناد (۳۳) منشی خواست که اعضای شورای شرکت هلند بپرسند که آیا راه مناسبی برای جلوگیری از ارضای پرهزینه کنجکوی خان بی آنکه مایه رنجش و... او شود به نظرشان می‌رسد. آنان پاسخ دادند که مدیر شرکت مشکل می‌تواند بسا درخواست

خان (شاه) مخالفت نماید و این دیدار یقیناً هزینه‌هایی دارد. سپس مدیر شرکت به خان آگهی داد که همه چیز - در کشتی - برای دیدار او آماده است. و او از شنیدن این پاسخ سخت شادمان گشت.

پنجشنبه ۲۰، به جناب سید احمد خان از شیخ راشد با سعیدی نامه ای رسید حاکی از اینکه افغانان برای آمدن به این سوی از لار حرکت کرده‌اند و می‌خواهند اینجا آمده گمبرون را تسخیر کنند. اما خان با دریافت این خبر و شنیدن شایعات دیگر درباره بلوچ و جز آن به اقدامات احتیاطی پرداخته گرانبهاترین چیزهای خود را به جایگاه نمایندگی انگلیس انتقال داد.

در این حال تدارکات بسیاری دیده می‌شد تا خان باشکوه و جلال هر چه بیشتر از کشتی اسغراولاند دیدار کند.

جمعه ۲۱، به دستور مدیر شرکت هلند کشتی اسغراولاند به قدر توان تا آنجا که خطری تهدیدش نکند به ساحل نزدیک شد تا بتوان آسان‌تر با قایق به آن رسید. امروز کشتی زایران مکه که در هیجدهم این ماه از آن یاد کردیم توسط انگلیسیان بازگردانده شد. سرنشینان این کشتی در زمان تخلیه و زندانی شدند. جگونگی زیر فشار قرار گرفتن آنها و اخاذی از آنها را مابه‌خوبی تماشا خواهیم کرد. شنبه ۲۲، خبرهایی که از با سعید و درباره آمدن افغانان رسیده بود بیشتر تأیید شد. گفته می‌شد که حدود دوهزار افغان به سرکردگی ندا خان تا بندر خمیر (در باختر این شهر که تا اینجا سه روز راه است) آمده‌اند و سرداریا فرمانده کل آنها هنرزدر بندر کنگ است.

یکشنبه ۲۳، پس از تدارکات بسیار پرهزینه و شکوهمند برای دیدار خان از کشتی دستورهای زیر صادر شد:

بدینوسیله به کارکنان کشتی اسغراولاند اخطار می‌شود که خود را همزمان برای عملیات دفاعی و ادای احترامات نظامی فردا آماده کرده مراقب باشند که کشتی گرانبهای شرکت هلند (۳۴۸۱) خسارتی ندیده و نیز توهینی متوجه این شرکت نشود.

برای روشن شدن این دستورمند کرمی شود که شاه کنونی یا غاصب پیشین کرمان که اینک (عنوان) خان خانان و سپهسالار این کشور را دارد به نام سید احمد خان در زمان مقرر احتمالاً با افرادی بیش از حد معمول - اگر تعداد آنها را محدود می‌کردم به او برمی‌خورد - به کشتی خواهد آمد شما باید چهارچشمی مراقب همه جا بوده تفنگ‌های چخماقی درون کشتی و تفنگ‌های خدمه نظامی آنها را پروآماده داشته باشید نیز هرچه قره مینا (۳۳)، باروت دان و نارنجک در آنجا هست و هرچه را که در زمان نیاز و تحقق هرگونه قصد خیانتگری بتواند همچون سلاحی به کار رود به فرمان من آماده دارید. اما باید مراقب بود که باروت کافی برای شلیک توپ به عنوان سلام نظامی دم دست باشد که هنگام ورود ما به کشتی به دستور من شلیک شود. نیز باید دقت داشت که آدم‌های تند ذهن تیز چشم متوجه نشوند که این تدارکات هم برای ادای احترامات و هم برای آمادگی برای نبرد است. همه چیز باید به قدر امکان تمیز باشد و خورگ‌ها و مبال‌ها و جز آن از نظرها پنهان باشد هنگام ورود ما ۲۰ تیر توپ شلیک کنید و سه تیر نیز سپاهیان ما شلیک کنند بقیه دستورهائی را که اینک نمی‌توانم بر شمارم (پشت برگ ۳۴۸۱) در همانجا خواهم داد. همه پرچم‌ها و بیرق‌های سه-گوش باید در اهتزاز باشند و پارچه پرچم‌ها باید در جهت باختر باشد پرچم شرکت هلند باید بر افراشته باشد مانند یک علامت، زیرا ممکن است خان نتواند در روز مقرر بیاید. گذشته از اینها باید این نکته مهم را به خاطر داشته باشید که همه کارکنان کشتی هشیار و آماده و هر چیز را در نهایت درستی آماده کار داشته باشند تا کشتی را از دزدی محفوظ دارند. باید قایق‌ها و کرجی‌ها را در یک جای امن و مخفی مسلح سازند. اینها هم باید پرچم‌ها و بیرق‌هایشان را برافرازند. اینها نباید نخست در آب حرکت کنند یا پارو زنند بلکه باید در سمت چپ نزدیک کشتی اسغر اولاند چنان بمانند که اگر بخوانند حرکت کنند یا پارو زنند بتوانند در حال حرکت گلوله‌های باروت دارو نیز سرب دار را شلیک کنند. افزون بر دستورهایی که در بالا یاد شد هر کاری را که فکر

می‌کنید لازم است انجام دهید و گذشته از اینها در حضور من بکشید که نظم و وقار و شکوه را در برابر خان حفظ کنید یعنی اندک سخن و پرکار باشید یا دست کم چنان نمایند که همه این کارها با حداقل سروصدا و گفتار انجام شده است.

در جایگاه شرکت هلند. ۲۳ نوامبر ۱۷۲۷

امضاء: پیتر اتلام.

به مقامات کشتی اسغراولاند خبر رسید که خان اکنون نمی‌تواند از کشتی دیدار کند و این کار را در زمان دیگری در آینده بی‌درنگ پس از آگاهی دادن به رئیس شرکت هلند، انجام خواهد داد ناظر او نیز با دو پیام از سوی خان نزد رئیس شرکت هلند آمد این پیامها بیانگر بزدلی و هراس خان بود. پیام نخست این که: «آیا مدیر شرکت قول می‌دهد که اگر افغانان حمله کردند به من کمک کند یا کاری به نفع من انجام دهد؟» جناب رئیس در پاسخ گفت: «من به جناب خان اطمینان کامل می‌دهم که قصدی جز دفاع از شرکت هلند، دارائی و اموال آن ندارم من تا آنجا که امکان داشته باشد بی‌طرف خواهم ماند.» پیام دوم این که: «آیا جناب رئیس شرکت هلند آمادگی دارد که اگر من آنقدر ناتوان شوم که نتوانم در برابر افغانان پایداری نمایم و ناگزیر بخواهم به هر مز یا جای امن دیگری عقب نشینی کنم کشتی شرکت را به من وام دهد. قول می‌دهم که هزینه کشتی و مواجب کارکنانش را در آن مدت پردازم» رئیس شرکت در پاسخ این پیام گفت: «موضوع کوچک هزینه کشتی و کارکنانش مسأله‌ای نیست، و پرداخت این هزینه توسط خان موضوع مهمی نیست (پشت برگ ۳۴۸۲) اما عاریه دادن کشتی شرکت هلند موضوع دیگری است که من اصلاً در انجام دادن آن اختیاری ندارم و نیز آنقدرها تهور ندارم که حداکثر خشم رئیس خود را با عاریه دادن آن تحمل کنم. هر کار دیگری را حاضرم در خدمت خان انجام دهم و جز آن.» ناظر خان پس از بگو مگوهای بی‌پایان به خود اجازه داد که متقاعد شود و دوباره بازگشت. امشب در روستای سورو (۳۴) (که در کمتر از یک ساعت راه در باختر این شهر

است) آتش سوزی عظیمی پدیدگشت چنانکه هر کسی می‌پنداشت که از این روستای سوزان چیزی بر جای نخواهد ماند. مطلع شدیم که این کار به دستورخان انجام گرفته تا پناهگاهی برای دشمنان پیشتاز بر جای نماند یامی خواهد در هنگام نیاز آنرا به میدان جنگ تبدیل کند.

دوشنبه ۲۴، درخواست دیروزخان امروزهم با پافشاری بسیار زیاد تکرار شد. رئیس شرکت دوباره تأکید کرد که در انجام دادن آن و جز آن اختیاری ندارد. آنگاه نماینده خان شروع کرد به تغییر لحن و با پافشاری بسیار به بحث درباره موضوع دیگر پرداخت می‌خواست بداند که رئیس شرکت برای مخدومش خدمتی مهم انجام خواهد داد، یعنی به او اجازه می‌دهد که در کشتی‌های شرکت نشسته به سوی مقصد خود رود. رئیس شرکت در پاسخ گفت: من از انجام چنین خدمت کوچکی به خان کوتاهی ننموده باشدامانی این کار را خواهم کرد (۳۴۸۳) و اگر دست و بال من کمتر بسته بود و محدودیت کمتری در این باره داشتم می‌توانستم صمیمیت و دوستی خود را به نحو بارزتری نشان دهم. اما آنقدر گذشت دارم که از کسی که زیر فرمان من نیست تقاضای انجام این کار را بکنم و از این مهمتر اگر آزاد بودم که بتوانم به دلخواه از این کشتی‌ها استفاده کنم آنگاه کشتی‌ها در خدمت خان می‌بود. «نماینده خان - هر چند ناخشنود - با این پاسخ به نزد خان بازگشت در ضمن جناب رئیس شرکت دستور داد که همه کشتی‌های حامل پرچم شرکت هلند پس از تخلیه بار برای تهیه آب و میزم یا چیز دیگر بازگردند و در ساحل نمانند. اندکی بعد خان سواره در گرداگرد شهر به گردش پرداخت اما این بار شکوه و جلال کمتری داشت. هنگام عبور از پشت جایگاه شرکت هلند بیست و یک تیر توپ به احترام او شلیک شد. گفته شد که در پی یافتن میدان جنگ مناسبی است تا در آنجا با دشمنان خود به نبرد پردازد.

به نظر می‌رسید که تنها هدف خان دفاع سرسختانه از شهر است (پشت برگ ۳۴۸۳) بنابراین با اقدامات احتیاطی همه کدخدایان و کوتوالان روستاها و قلعه‌های پیرامون شهر را با مردان جنگی آنها به طور گروهی در جانب شمال خاوری شهر

مستقر ساخت و به آنها هشدار داد که از جایگاه‌هایشان دلیرانه دفاع و نگهداری کنند و هر که دستورها را نادیده گرفته یا از خود بزدلی و هراس نشان دهد سرش را از دست خواهد داد اما دفاع از سمت غرب شهر را (که انتظار می‌رفت دشمن از همینجا حمله کند) خود به عهده گرفت. پیشاپیش، سرپرده خود را در میان دوروستای شهر نزدیک زیارتگاهی به نام چدر (۳۵) برافراشت. زیرا که جوانب دیگر شهر را استوار و مستحکم می‌دانست.

نیز دانستیم که دیشب خان پنهانی یکی از قسولران خود به نام لاجین بیگ را که بارها به او اعتماد کرده باز نزدیک پنجاه سوار به چنالی (۳۶) (که تقریباً در سه میلی مغرب شهر قرار دارد) که پنداشته می‌شد قبلاً افغان‌ها در آنجا آمده‌اند، فرستاده است چون لاجین بیگ امروز باز نگشت خان صد سوار دیگر را به یاری او فرستاد زیرا که می‌ترسید وی در دام افغانان افتاده یا در نبردی با آنان درگیر شده باشد.

سه‌شنبه ۲۵، خان درست در بیرون دروازه اصفهان در خانه بزرگی سکونت جسته تا در هنگام حمله دشمن نزدیک استحکامات شهر باشد. (۳۴۸۴) همچنین به تن خود در حوالی پسین‌گاه به بازدید گرداگرد شهر پرداخته به جایگاه خود بازگشت. و هر بار که از نزدیک شرکت هلند می‌گذشت ۲۱ تیرتوپ به احترام او شلیک می‌شد.

چهارشنبه ۲۶، باز برای سومین بار کسی از سوی سید احمد خان برای درخواست استفاده از کشتی هلند به شرکت آمد و گفت: «اگر دادن کشتی برای استفاده شخصی خان امکان ندارد آیا دست کم ممکن نیست که برای ترساندن هر چه بیشتر دشمن آن کشتی را به باختر شهر رانده و در آنجا علیه هر کشتی عبور کننده و هر عربی که بخواهد به افغانان یاری رساند به نگهداری بگم‌ارید و امنیت سواحل را در حد برد تیرهای خود حفظ کنید.» نماینده خان برای دریافت مقدراری باروت نرم خوب برای تفنگ‌های چخمافی بسیار خوب نیز پافشاری کرد. اما هر دو درخواست ناکام ماند زیرا

ما از انجام دادن آنها پوزش خواستیم با این دستاویز که در کشتی آب بسیار داخل می‌شود و سواحل خاور و باختر بندر کم عمق است. از این گذشته ما خود در این زمان برای مقابله با دشمنان به باروت نیاز فراوان داریم.

امروز بعد از ظهر خان با دشمنان افغان خود اندکی درگیری داشت (پشت برگ ۳۴۸۴) اینان به آهستگی از سوی لارتا روستای سو رو که تا اینجا فقط یک ساعت راه است و در سمت باختر قرار دارد پیش تاخته‌اند. گفته شد که از سپاه خان فقط دو تا سه تن کشته و پنج تا شش تن زخمی شده‌اند. اما افغانان سی تا چهل زخمی و تلفات داشته‌اند. هیچکس دقیقاً شمار کشتگان دو طرف را نمی‌داند. اما یقین است نسبت به بزدلی و جبنی که ایرانیان گاه از خود نشان می‌دهند خان شهامت استشمام بوی باروت را دارد و آتش تفنگ‌ها او را وادار به عقب نشینی نمی‌کند چون مدعی است که تا خون در رگ‌هایش جریان دارد تسلیم نخواهد شد.

پنجشنبه ۲۷، مدیر شرکت هلند نامه‌ای به زبان فارسی از بیگلربیگی شیراز و نامه دیگری از فرمانده افغانی در سو رو دریافت داشت که مضامین آنها در دفتر نامه‌های وارده شرکت درج است. از قضا در همین زمان سید احمدخان به مدیر شرکت آگاهی داد که در نبرد دیروز شمار زیادی از دشمنان خود را از پای در آورده و امیدوار است که آنها را تارومار کند. بنابراین جناب رئیس شرکت هلند دستور داد تا به سبب دریافت این خبرها توپها را شلیک کنند تا هر دو حریف ببندارند که این شلیک به نفع آنها شده و نشانه ابراز شادمانی است. امشب نزدیک ساعت ۱۰ چنان صدای تیراندازی با تفنگ چخماقی از سوی شمال شهر به گوش می‌رسید که پنداشتی حمله یا جنگی آشکار در گرفته است. اما (۳۴۸۵) در پی ورود هفت افغان که خود را به مدافعان شهر نشان داده فریاد زدند که فردا صبح خدمت می‌رسیم و بی انجام دادن هیچ کاری بازگشتند مردم به توهم دچار شده در زمان در سراسر شهر آماده باش اعلام شد. و به محض اینکه گروهی انبوه از زنان و کودکان بی دفاع برای پناهندگی به ساختمان شرکت هلند هجوم آوردند بسیاری از سپاهیان گمبرونی پست‌هایشان را ترک کردند.

جمعه ۲۸، نایب کمونی سید احمد خان که مخلص بیگ، نام دارد نیز از سوی خان نزد مدیر شرکت هلند آمد تا خواسته‌هایی را که قبلاً مطرح کرده بودند دوباره تجدید کند که باز انجام خواسته‌هایش در نهایت ادب پوزش خواهی شد.

مخلص بیگ موضوع دیگری را مطرح نمود: «مخدوم من فقط بیست و پنج سپاهی بسیار مجهز و مسلح اروپائی می‌خواهد که در چند کرجی ایرانی بنشینند و از رفت و آمد ناوگان دشمنان بین ساحل و جزایر نزدیک جلوگیری کرده حداکثر آسیب را به دشمن وارد آورند.»

مدیر ما باز نداشتن اختیار که در پیش یاد شد سخن گفت و افزود که برخی از آدم‌های ما بیمارند و به مخلص بیگ یادآوری کرد: «من سخت امیدوارم که خان پیروز شود. دلآوری و بی‌باکی اش برای من جای هیچ شکی باقی نگذاشته است که وی پیروز می‌شود. خان دوست ما بوده (پشت برگ ۳۴۸۵) همچنانکه مادوست او بوده‌ایم و چنان دوستی را از افغانان نمی‌توان چشم داشت. اینست که هم او و هم ما باید از خود نگهبانی کرده آماده دفاع و چشم به راه دشمن باشیم. و جز آن» مخلص بیگ در پاسخ این سخنان گفت: «از سوی مخدوم خود می‌خواهم بدانم که آیا شما به ما این کمک را خواهید کرد یا نه و می‌خواهم صریحاً به این پرسش پاسخ دهید. مدیر گفت: برای ما انجام دادن این کمک ممکن نیست ما نمی‌توانیم بدون این افراد باشیم و جز آن. اما به شما پیشنهاد می‌کنم که برای دریافت کمک نزد انگلیسیان روید، سرانجام مخلص بیگ در پاسخ مدیر گفت: «انگلیسیان هر چه خواسته‌ایم به ما کمک کرده‌اند اما هر درخواستی که از هلندیان داشته‌ایم با امتناع روبرو شده است.» مدیر باز از اینکه نمی‌تواند به خان کمکی بکند اظهار تأسف نمود و آنگاه این مرد نادان بر اسب خود نشسته ناخشنود به اردوی سید احمد خان بازگشت.

شنبه ۲۹، هنوز یک دشواری حل نشده دشواری دیگری پدید می‌آید. اینک سید احمد خان برای اسبانش تقاضای علیق و علوفه دارد. کارکنان شرکت انگلیس دیگر چیزی برای کمک به خان - آنچنانکه در پیش از جیب خود کمک می‌کردند -

ندارند زیرا که هفت روز هزینهٔ او و ذخیرهٔ غذای راهش را داده‌اند. بنا بر این مدیر شرکت هلند پاسخ داد (۳۴۸۶) که: ما تنها به اندازهٔ ۸ تا ۱۰ روز خوراک اسبان خودمان علوفه در انبار داریم. ما چهار کشتی فرستاده‌ایم که جو و جز آن تهیه کنند اما هیچک از این کشتی‌ها تا کنون باز نگشته‌اند چنانکه باز گردند با آغوش باز درخواست سید احمد خان را با دادن فقط ششصد من جو بر آورده خواهیم کرد و جز آن. این پاسخ نیز احتمالاً یا حتماً نشانه‌ای از بداندیشی شرکت هلند تلقی خواهد شد.

دانسته شد که این مردم که بارها از آنها یاد کردیم یعنی انگلیسیان هر کمکی را که سید احمد خان خواسته در اختیارش گذاشته‌اند مانند: توپ، باروت، نارنجک توپچی، و حتی جراح باشی خود را مأمور درمان زخمیان سپاهش کرده‌اند. اینان احتمالاً در صورت پیروزی افغان‌ها ناچار باید جریمهٔ این همکاری را، ده برابر آنچه به سید احمد خان داده‌اند به افغانان بپردازند.

یکشنبه ۳۰، در یک ساعت فرخنده و میمون خان به سوی دشمن حرکت کرد. اما امروز صبح سپاه او و افغان دوازتیررس یکدیگر بودند. امروز پسین گاه کمبود جو اسبان سید احمد خان با آمدن سه کشتی از سمت میناب و آوردن مقدار مناسبی جو تأمین شد و همچنین از هر مز مقدار اسلحه دریافت کرد.

دسامبر

دوشنبه ۱، در میان دولشکر متخاصم برخوردی جز تیراندازیهای هرازگاهی که خسارتی به بار نیاورد رخ نداد.

سه‌شنبه ۲. امروز سید احمد خان ساختن باروئی را در گرداگرد شهر آغاز کرد. گفته می‌شد که محیط آن به اندازهٔ محیط دیوار کهنی است که نزدیک باب اصفهان در سمت باختر شهر قرار دارد. دیوار نو ساز به همین جا پایان می‌گیرد آنگاه در گرداگرد شهر به سوی خاور پیش می‌رود، اما گورستان اروپائیان در بیرون این بارو خواهد ماند. بلندی باروشش و پهنایش نیم گز خواهد بود.

چهارشنبه ۳. مدیر شرکت هلند دریافت که در دوران محاصره شهر انبار هیزم ما سخت کاستی گرفته. کشتی هائی که برای آوردن هیزم فرستاده شده بودند بی آنکه هیزمی بیاورند و یا مدیر شرکت خبری از آنها داشته باشد نیامده بودند و مدیر این موضوع را بسیار مهم شمرد اینست که از نایب التجار و منشی شورای سیاسی آقای کارل کوناد (۳۷) خواست که به دیگر اعضای شورا پیام دهند که مدیر می خواهد یک کشتی بسیار مجهز و مسلح را به جستجوی آن کشتی ها بفرستد تا آنها را به بازگشت سریع (۳۴۸۴) و ادا دارد. قرار بر این بود که کشتی ها برای در امان ماندن و مقابله با فعالیت های دشمنانه مسلح شوند. دو عضو نخستین شورا یعنی هامل (۳۸) و مولنغراف (۳۹) اندیشیدند که بهتر است سه تا چهار روز این کار به تعویق افتد و با فرستادن این کشتی برای این هدف مخالفت نمودند. اینان بر این باور بودند که اگر کشتی را برای ایجاد احترام به حرکت در آورند بهتر از آنست که آنرا برای اهداف دیگری به کار برند. دو عضو دیگر شورا نیز می اندیشیدند که این کاری دشوار خواهد بود و ممکن است عواقبی وخیم بیار آورد و جز آن. آنگاه جناب رئیس شرکت گفت: ما می توانیم بی هیزم و نیز بقیه چیزها زندگی کنیم اما کشتی های دیگری جز آنها که هم اکنون به زور در خدمت سید احمد خان در آمده اند در دسترس نیست. جناب رئیس معتقد بود که اگر وضع بسیار بد شود اگر یک قایق را به خطر بیندازد بهتر از آنست که یک کشتی بزرگ را که نمی تواند در این زمین ها زیاد دور برود دچار خطر کند.

پنجشنبه ۴. در ساعت دو بعد از ظهر به مدیر شرکت هلند پیام رسید که آدمهای سید احمد خان به خراب کردن مقبره ایلچی یان یوسوا کیتلار (۴۰) و مقبره بازرگان و انباردار مرحوم یعقوب ده مای (۴۱) پرداخته اند (پشت برگ ۳۴۸۷) باروی جدید

37_ Carel Koenad 38_ Hamel 39_ Molengraff

۴۰. Jan Josue Ketelaar ایلچی هلند در دربار شاه سلطان حسین (۱۷۱۷-۱۸)

در ماه مه ۱۷۱۸ در بندر عباس در گذشت.

41_ Jacob de mey

گرداگرد شهر می‌بایست بر روی این گورها ساخته شود و می‌خواستند گچ و سنگ این مقبره‌ها را در ساختمان باروی جدید به‌کار برند. این خبرهای تأسف‌انگیزه‌مدیر شرکت هلند را (پس از آنکه برایش مسلم شد) بر آن داشت که ملاقبر منشی ایرانی شرکت هلند را نزد سید احمد خان بفرستد - چون دیلماج شرکت بیمار بود - تا از او بخواهد التفتاً استخوانهای مردگان ما را پراکنده نسازد و اگر می‌خواهد گورها را زیر و زبر کند، در کنار گورهای هلندیان شماری گور از مردگان ایرانی هست که در آنها نیز می‌توان گچ و سنگ و جز آن یافت. سید احمد خان و انمود کرد که در خواست هر چند ملاقبر صدای او را که بلند بلند سخن می‌گفت شنید خان می‌خواست ملاقبر نتواند با او سخن بگوید. اینست که این فرستاده بی‌آنکه بتواند کاری انجام دهد پسین هنگام بازگشت. در این اثنا کار نفرت‌انگیز ویران کردن مقبره‌ها ادامه می‌یافت. جناب مدیر که دانست این به تأخیر انداختن دیدار ملاقبر با خان عمدی است و برای ویران کردن این دو مقبره شتاب دارند بهتر آن دید چنانچه بگذارند خود برود و میزان خساراتی را که به این مقبره‌ها وارد آورده‌اند از نزدیک ببیند. بازرگان و حسابدار شرکت هلند پاولوس هامل (۴۲) و بازرگان و رئیس انبارها هنریک مولنغراف (۴۳) با توجه و دقت مشابهی به‌مدیر ملحق شدند. این دو موضوع را فوری تلقی کرده گفتند: باید هر چه زودتر رفت و از رئیس پرسیدند: آیا در این کار هم باید ترسو باشیم؟ جناب رئیس پاسخ داد: به نظر من این یک محظور است (۳۴۸۸) من برای این محظور دلیلی و علیه این کارهای بی‌سابقه پیشنهادی ندارم من فکر می‌کنم که این مصیبت، مصیبت‌های مهمتری را به دنبال خواهد داشت این دو مرد محترم پاسخ دادند: ما باید جلوی این کار را با قدرت و شدت تمام بگیریم. نظر جناب رئیس این بود که ما باید بیدرنگ کسی را آنجا بفرستیم که به آنها بگوید اگر از این کار شرم آور در زمان دست برندارید ما می‌توانیم بیشتر آنهایی را که در خراب کردن مقبره‌ها دست

42- Paulus Hamel

43- Henric Molengraaf

دارند به موقع بیدار کنیم زیرا که بیشترشان از اهالی همین شهرند. یا اینکه به گورستان آمده آنها را بگیریم. هامل و مولنغراف با این نظر همداستان شدند و پیام فوق فرستاده شد. خان وانمود کرد که خراب کردن مقبره‌ها به دستور او نبوده است و نه تنها قول داد که کاری به کار آنها نداشته باشد بلکه خرابی‌های وارده را نیز تعمیر کند.

جمعه ۵. گورستان یا مقبره‌های ما در حال حاضر دست نخورده‌اند. کارهای ساختمانی باروی گرداگرد شهر با شتاب هرچه تمامتر ادامه دارد.

یکشنبه ۷. دیشب افغانان از اردوگاه خود در سورو ناپدید گشته به اردوگاه دیگری رفتند که گفته می‌شود از نظر آب آشامیدنی بهتر است. چون جای پیشین آب آشامیدنی کافی برای آنها نداشت. حال در این تغییر مکان چه نقشه‌ها و مقاصد دیگری در سر داشته‌اند گذشت زمان معلوم نخواهد کرد.

اینک هشت تا ده روز است که کشتی‌های ما رفته‌اند یا در ساحل مقابل هستند. مدیر شرکت هلند با احترام زیاد از سید احمد خان خواهش کرد که: «آیا ممکن است دو کشتی از کشتی‌هایی را که در خدمت شماست به شرکت وام دهید تا به جستجوی کشتی‌های ما بروند و آنها را با آب آشامیدنی و هیزم برایمان به اینجا آورند. پرداخت هزینه کشتی‌ها را خود می‌پردازم نیز می‌خواهم که حمل‌های معمولی (کولیاها) و برخی از بنایان (ماسون) ما را به جایگاه شرکت هلند باز پس فرستید چون ما خود سخت به آنها نیاز داریم.» خان با گشاده روئی تمام با درخواست نخست مدیر موافقت نمود (۳۴۸۹) اما بعداً انجام دادن آنرا به فردا و سپس پس فردا موکول کرد.

دوشنبه ۸. مدیر شرکت هلند امروز باز درخواست دیروزی خود برای دریافت کشتی و جز آن را تکرار کرد و باز با امروز فردا کردن خان روبرو گشت.

سه‌شنبه ۹. چون در وضع مزاجی مدیر بهبود حاصل نشد و ناچار می‌بایست بیشتر اوقات را در اتاق خود به سربرد و چون رویدادهای روزانه و ساعت به ساعت گو نه‌گون آنقدرها مهم نبود که هر بار جلسه‌ای تشکیل شود و نیز چون کارهای داخلی شرکت برای او وقتی باقی نگذاشته بود افزون بر این به سبب کسالت نایب‌التجار و

منشی کارل کوناد، او امروز عصر نخستین منشی قسم خورده دبيرخانه شرکت و روزنامه دار این روزنامه را با پیامی شفاهی نزد اعضای شورای شرکت هلند فرستاد تا پاسخ‌های آنها را نسبت به پیشنهادی که داده بود دریافت کند. متن پیشنهاد به قرار زیر بود:

رئیس میرمهر علی باگروهی انبوه از سپاهیان و سپاهیان کمکی به اتفاق سید احمد خان دوباره سخت اصرار دارند که با همه نیروهای خود به‌خانه بازرگان باشی سابق الذکر بروند (هرچند این کار مغایر همه رسوم پیشین است) و در آنجا بمانند. جناب رئیس (پشت برگ ۳۴۸۹) مؤدبانه پاسخ داد که به دلایل درپیش یاد شده (رک یادداشت روزانه مورخ ۱۸ نوامبر همین روزنامه) نمی‌توان با انجام این کار موافقت نمود یا اجازه آنرا داد. رئیس خواست که از هم اکنون به بعد، از خانه شرکت برای جای دادن کارکنان و نر کران محلی آن استفاده گردد تا چنانچه افغان‌ها یا هر دشمن دیگری باز برای حمله و تهدید به شهر آمدند در امنیت باشند. اما اگر میرمهر علی جایگاهی را برای اقامت خود از رئیس شرکت می‌خواهد، رئیس با طیب خاطر ساختمان شرکت قدیمی هلند را تمیز و پاکیزه ساخته به او تحویل می‌دهد. اما میرمهر علی اصلاً این پیشنهاد را نپذیرفته برای رئیس شرکت پیام داد که: «چه رئیس بخواد چه نخواهد من به جایگاه نمایندگی هلند می‌آیم، می‌خواهم ببینم رئیس چه کار خواهد کرد.»

احساسات اعضای شورا درباره این موضوع به قرار زیر بود:

بازرگان و حسابدار معاملات بازرگانی پاولوس هامل گفت: این خانه از آن يك مسلمان است و در نتیجه مالك آن نوکر شرکت هلند نیست بلکه يك شخص خصوصی است. مادریر این رفتار هیچ کاری نمی‌توانیم کرد و ناچار باید به آنها اجازه دهیم در این خانه منزل کنند.

بازرگان و رئیس انبارها هنریک مولنغراف نظر داد که اگر این مرد یا یکی از آدم‌هایش (۳۴۹۰) بزور در را باز کنند (که به دستور مدیر بسته شده بود) یا آنرا بشکنند و بخواهند در دشمنی آشکار ما به این خانه دست درازی نمایند مجبور خواهیم شد در قبال آنها به زور متوسل شویم. در چنین حالتی ما می‌توانیم با آنها مقابله

ورود روئی کنیم. زیرا که ما نباید این تخطی‌ها را در همین نزدیک پرچم شرکت هلند تحمل کنیم. نایب‌التجار و خزینه‌دار هندریک آرنوت میخیلس (۴۴) فکر می‌کرد که چون آنها اینک بیرون این خانه‌اند ما باید بکشیم که در همان بیرون بمانند. اما این کار باید با کمترین استفاده از وسایل عدوانی باشد.

نایب‌التجار و منشی شورای سیاسی کارل کوناد (۴۵) بر این باور بود که چون این خانه از آن یک مسلمان است و او نوکر شرکت هلند نیست ما نباید به جنگ دست زنیم بخصوص که آنها یکبار دیگر هم در این خانه منزل کرده‌اند.

پیام دوم

به‌مدیر درنهمان خبر رسیده که به احتمال قوی سید احمد خان در دوسه‌روز آینده با همه نیروها و باروبنه و تمام چیزهایش از اینجا به‌لار (چنین شایع بود) می‌رود. اما تاهنگام حرکتش (پشت برگه ۳۴۹۰) افراد او مجاز خواهند بود تا آنجا که می‌توانند در زیر پرچم شرکت هلند به‌گونه‌ای افسارگسیخته در رهگذر به راهزنی، اخاذی و دزدی پردازند (اگر خان بخواد از جانب خاورشهر بیرون شود باید از پشت شرکت ما بگذرد. و اگر آهنگ لار دارد ناچار باید از همین جانب برود. در برابر این کارها و تخطی‌های تبه‌کارانه چه کار باید کرد و چگونه باید آماده شد؟) همه آقایان یادشده در بالا بر این باور بودند که چنانچه هرگونه زورگوئی یا اخاذی نسبت به آدم‌های شرکت هلند یا خانه‌های آنها اعمال شود، بهترین راه آنست که ما هم به‌زورمتوسل شویم. اندکی پس از آن مدیر به آقایان بالاخبر داد که به‌همه شاطران، نوکران خانه‌های کارکنان شرکت و جز آنان دستور داده است که با زنان و کودکانشان به خانه‌های بازگان باشی رفته تا دستور بعدی در آنجا بمانند. همه آقایان نامبرده این دستور را تأیید کردند. چون این ملایم‌ترین کاری بود که می‌توانستی انجام داد.

کشتی‌هایی که پرروز از آنها سخن رفت امروز عصر پر از هیزم و همه آنچه

44- Hendrick Aanout Michielsz

45- Carel Koenad

قرار بود بیاورند به اینجارسیدند. ناخدایان این کشتی‌ها اظهار داشتند که: مامی ترسیدیم که در ساحل پهلو بگیریم چون می‌دیدیم که همه کشتی‌ها (۳۴۹۱) ئی که به ساحل می‌رسیدند خواه ناخواه ناچار بودند که به خدمت سید احمد خان درآیند.

شایعات متواتر حاکی از آنست که افغانان دوباره به روستای بند علی نزدیک سه میلی باختر این شهر بازگشته و در انتظار آنند که سپاهیان تازه نفس از جانب شیراز به یاری آنها بیایند گفته می‌شد که سپهسالار و بیگلربیگی شیراز فرماندهی این سپاه را که تخمیناً از سه هزار مرد جنگی تشکیل شده به عهده دارد. گذشت زمان راست یا دروغ این شایعات را روشن خواهد کرد.

چهارشنبه ۱۰ نوکران محلی دستور دیروز رئیس شرکت را از ترس یا از عدم تمایل انجام نداده‌اند. عجله از اجرای آن دستور برای اینکه همه نوکران را از دست ندهیم چشم پوشیده‌ایم. خبر مخفیانه‌ای که دیروز درباره بروز زدوخوردهای بیشتر پس از عزیمت سید احمد خان از شهر به مدیر شرکت هلند داده شده بود امروز تأیید شد و معلوم شد که ما به همین جهت باید خودمان را مسلح کنیم. دستور مسلح شدن فراموش نشده همه سلاح‌ها حاضر و آماده است و نگهبانان با چشمان باز شبانروز مراقب‌اند.

در شهر شایعه‌ای بر سر زبانها بود (پشت برگ ۳۴۹۱) که نواب سلطان محمد میرزا که بواسطه نگاهداری سربازان فراری ما و اعدام سپاهیان غالباً در روزنامه سال گذشته ما از او یاد شده است با نیروئی شامل دوهزار تن حرکت کرده و می‌خواهد برای راندن سید احمد خان به اینجا بیاید.

نامه‌ای از سوی شیخ راشد با سعیدی به اینجا رسید که طی آن به رئیس خبر داده که: «حاکمی به نام محمد خان از سوی زبردست خان (۴۶) بیگلربیگی شیراز به اینجا آمده است از جناب رئیس استدعا دارم نامه‌ای خوب به این مرد بنویسند که

۴۶- این اشتباه است چون در این زمان محمد خان بلوچ بیگلربیگی شیراز بوده

بسیار مایه سپاسگزاری خواهد بود و جز آن.»

حال رئیس دوباره به نحو شگفت آوری بهبود یافته اما هنوز به علت سرد بودن هوا از خانه بیرون نمی آید.

پنجشنبه ۱۱. سید احمد خان با نیمی از سپاهیان‌ش برای گردش و تفریح به روستای ایسین به باغ انگلیسیان رفت. بقیه سپاهش با قوللراو لاپچین بیگ در همین جا ماندند.

برخی از کشتی‌های محلی ما که رئیس آنها را برای تهیه هیزم و چوب فرستاده بود به دستور ساحلبان توقیف شدند جناب رئیس طی شکایتی درخواست کرد که او را از چگونگی این رویداد آگاه کنند (۳۴۹۲) ساحلبان پاسخ داد که: «این کار به دستور سید احمد خان انجام گرفته اگر جناب رئیس چوب و هیزم می خواهد باید آنها را از جزیره دوساری (۴۷) که در نزدیک یا بعد از هر مزقاردارد فراهم کند» این پیشنهاد برای ما تفاوت زیادی نمی کرد. اینست که رئیس به کشتی‌ها دستور داد که به جزیره دوساری روند. اما آقا رضا ناظر بیوتات خان که مردی کهن سال و با شرکت محترم هلند سخت دشمن بود - چون در زمان نور الله خان در همین مقام چندان به او رسیدگی و انعام داده نشده بود - از رفتن کشتی‌ها به جزیره نامبرده جلوگیری کرد و اجازه نداد که کرجی‌ها و کشتی‌های هیچکس از ساحل حرکت کند و جز آن. رئیس طی شکایتی از ناظر بیوتات خواست که: «از رفتن کرجی‌ها برای گردآوری نیاز - مندیهای زندگانی هلندیان، جلوگیری نکنید زیرا این کار به مسخره می ماند نه به دوستی و جز آن. چون ساحلبان بی درنگ اجازه این کار را داده ولی شما جلوگیری می کنید.» این مردک ناخشنود پاسخ فرستاد که: «عجالة من نمی توانم چنین اجازه ای را بدهم اما به مخدوم خود سید احمد خان نامه نوشته کسب تکلیف خواهم کرد.» ما ناچار خود را به این پاسخ دلخوش ساخته در انتظار نتیجه کار ماندیم. ظاهراً خان میخواست در هرزمینه ای شرکت هلند را محدود کند و فقط به دنبال بهانه می گشت

برای نارضائی و جنگگ، گفته می‌شود که انگلیسیان (پشت برگ ۳۴۹۲) نیز در اجرای این هدف او را سخت برانگیخته‌اند، اما خدا کند که کارها روبراه شود. رئیس به خاجاتور دیلماج شرکت هلند و ملاقنبرعلی دستور داد که برای جلوگیری از گرفتاری از خانه شرکت هلند بیرون نروند زیرا که سید احمد خان همین امروز بعد از ظهر گروهی از سپاهیان و گشتیان خود را به گرداگرد خانه شرکت فرستاده تا این دو را غافلگیرانه اسیر کرده با خود ببرند، و جز آن.

جمعه ۱۲. تا کنون کوشش دیروز ما درباره کشتی هایمان بی پاسخ مانده به همین سبب رئیس شرکت نامه‌ای به روستای ایسین برای میرمهرعلی فرستاده از او خواست که درباره آزادی کشتی‌ها و جلوگیری از تخریب مقبره‌های هلندیان اقدام کند. سید احمد خان به همه مردم شهر اخطار کرد که پس از ساعت نه در خیابانها یا ساحل آمد و رفت نکنند و گر نه سخت مجازات خواهند شد.

مخلص بیگ قو لاریا غلام سید احمد خان که بارها از او نام برده ایم امروز بعد از ظهر زمانی کوتاه در جامه‌ای ناشناخت به پشت خانه ما آمد تا نقاط ضعف و قدرت ما را ارزیابی و بررسی کند (۳۴۹۳).

مدیر شرکت آگاهی‌های بیشتری دریافت کرد حاکی از اینکه دیلماج و منشی ایرانی شرکت (ملاقنبرعلی) برای آن از سوی سید احمد خان تحت تعقیب قرار گرفته‌اند که یکی یا هر دو آنان را دستگیر کنند. اما پیشاپیش اقداماتی برای جلوگیری از اسارت این دو تن انجام شده بود.

در میان مردمان بومی شهر این شایعه تأیید می‌شد که بین همسایگان انگلیسی ما و سید احمد خان قراردادی بسته شده که با همکاری یکدیگر با سعیدو را ویران و شیخ راشد را دستگیر کنند. سید احمد خان برای این لشکرکشی هر شب در تساریکی و تقریباً دیروقت یک یا دو کشتی با سپاهیان سراپا مسلح به جزیره قشم می‌فرستاد، او قصد دارد پس از فرستادن سپاهیان کافی خود نیز برای رهبری نبرد به این جزیره برود. گفته می‌شد که انگلیسیان دو فروند از کشتی‌هایشان را به این لشکرکشی اختصاص

داده‌اند.

این خبرها به نوع دیگری نیز شایع بود می‌گفتند که کشتی انگلیسی به بهانه تصفیه حساب به باسعیدو رفته (وبا رسیدن آن به باسعیدو) سید احمد خان هم همزمان حمله خواهد کرد. حقیقت این شایعه که به نظر بسیاری از مردم باور کردنی نیست، هر چه باشد، و نیز حقیقت بسیاری از موضوعات مشکوک دیگر را گذشت زمان روشن خواهد کرد. (پشت برگ ۳۴۹۳).

به‌عنوان يك خبر موثق گفته می‌شد که هزار و پانصد مرد تسازی از سوی شیخ راشد و دیگر شیوخ به یاری افغانانی که در بند علی اردو زده بودند آمده‌اند. افغانان پنجهزار مرد به یاری خواسته بودند.

شنبه ۱۳. فرستاده رازداری از سوی میرزا زاهد علی پنهانی به نزد رئیس آمد با این پیام که: «آیا جناب رئیس شرکت هلند می‌تواند به این دوست پناه دهد و مرا پنهانی به خانه شرکت برد. آیا می‌توانم خاطر جمع باشم که پناهگاه و حفاظی خواهم یافت. چون شما امکانات کافی برای انجام دادن این کمک دارید و جز آن». رئیس پاسخ داد که: «من نه می‌توانم نه مجاز هستم که چنین کاری را انجام دهم سید احمد خان پیشترها سخت در اندیشه آن بوده که بهانه‌ای برای حمله به ما به دست آورد و اگر ما این کار را بکنیم آن بهانه یا شمشیر را به دست او داده ایم زیرا او ما را دستیار شما خواهد شمرد. اما اگر ناچار به جنگ با سید احمد خان شدیم با آغوش باز این درخواست را با پنهان کردنتان در خانه یا کشتی شرکت انجام خواهیم داد.» فرستاده رازدار زاهد علی چون این پاسخ را بشنید سخت خرسند و شادمانه بازگشت.

تخریب مقبره‌های هلندیان توسط آدمهای سید احمد خان بسرعت ادامه یافت، تاکنون برخی از آنها (۳۴۹۴) از بیخ و بن ویران شده و بهترین و جدیدترین آنها را نیز اندک اندک ویران می‌کنند. رئیس شرکت بازخشاگین چه شفاهاً چه بافرستادن نامه به روستای ایسین برای میرمهر علی از این کار شکایت نمود و نیز درخواستی را که برای دریافت کشتی هاداده بود پس گرفت تا درباره این هر دو درخواست تصمیمی قطعی گرفته

شود. پاسخی که جناب رئیس درباره درخواست نخست دریافت کرد این بود که: شرکت محترم هلند یا باید اجازه دهد که تخریب گورها ادامه یابد تا بتوان با گچ و سنگ آنها ساختمان دیوار گرداگرد شهر را تکمیل کرد یا هزینه ساختمان دیوار را طبق نقشه در آن قسمت که توسط گورهای هلندیان اشغال شده از جیب خود بردارد تا دیوار نیمه کاره تکمیل گردد. هر کاری که صلاح می دانند بکنند چرا که ساختمان دیوار باید ادامه یابد. به درخواست دوم رئیس شرکت پاسخی نداده تنها گفتند که میر مهر علی (که نامه پیشین نیز خطاب به او فرستاده شده بود) هنوز فرصت نیافته که موضوع را با خان در میان گذارد.

ناظر بیوتات خان از مدیر شرکت هلند درخواست کرد که دوازده قطعه شمعدان سیمین به خان وام دهد، اگر این تعداد شمعدان از این جنس را ندارد بقیه را از نوع مسین آن بدهد. برای اینکه یکبار به درخواست او مخالفت ننموده باشیم و نشان دهیم که به طیب خاطر هر چه از دستمان ساخته است انجام می دهیم، اقلام زیر را برای او فرستادیم :

۳ قطعه شمعدان نقره ای متعلق به شرکت محترم هلند

۲ قطعه « « « خود رئیس شرکت

۳ « « مسین « «

بنا بر این او مجموعاً هشت قطعه دریافت کرده بود. نیز اقلام زیر را درخواست

کرد :

جو ۱۰۰۰ من

گندم « ۱۰۰۰

سوطلی^(۴۸) (ریسمان محکم) و « ۲۰۰۰

۶۰۰ پارچه گونی دراز که مؤدبانه رد شد زیرا پاسخی دادیم: مافقط به اندازه

نیاز خودمان این اجناس را داریم و نمی توانیم آنها را به کسی بدهیم. او باز درخواست

يك جفت كفش بزرگ نمود كه پاسخ دادیم: به دنبال تهیه آن هستیم و چنانچه فراهم شود برای شما خواهیم فرستاد. در حالیکه این نادان بزرگ خود را با همسایگان انگلیسی ما در آبادی ایسین سرگرم داشته است ناظر بیوتات او آقا رضا برخی از توپها را از قلعه به کشتی‌ها انتقال داد تا شاید نقشه باسعیدو را که ظاهراً برای استتار طرح‌های دیگرش افشا شده بود با اهمیت تر جلوه دهد.

یکشنبه ۱۴. دو فروند از کشتی‌های ما که برای آوردن همیزم و چوب و آب آشامیدنی رفته بودند هنوز باز نگشته‌اند و به دستور مدیر و صلاح‌دید اعضای شورای شرکت کشتی مسلح اسغر اولاند برای جستجوی آنها به اطراف جزایر خواهد رفت. اگر آن کشتی‌ها یافته شوند آنها را در کشتی اسغر اولاند حمل می‌کنند تا در فعالیت‌های آینده از آنها استفاده شود. همچنین بار آنها تخلیه شده و از همانجا (۳۴۹۵) بی آنکه در این شهر پیاده شوند به راه خود فرستاده شدند. نیازمندیهای زندگانی توسط همین کشتی متوالیاً به اینجا آورده خواهد شد. بنا بر این چنانکه در بالا یاد شد این کشتی دستور دارد به خوبی مراقب و مواظب و پیوسته آماده باشد که طبق دستورهای داده شده در داخل شرکت هلند به کار پردازد و دقیقاً شرکت را زیر نظر دارد.

حتی اغلب مردمان حقیر این ناحیه همسایگان و همکیشان مسیحی انگلیسی ما را سرزنش کرده اینان را علت العلل همه گرفتاریهایی که سید احمد خان برای مادرست کرده است می‌دانند. انگلیسیان سید احمد خان را در حرف و عمل و نیز با قبول هر چه خواست وی بود یاری دادند. گفته می‌شد حتی پیشنهاد دادن مقداری نارنجك، خمپاره دستی و خمپاره انداز را، چنانکه پیش از این در یادداشت ۲۹ نوامبر گذشته یاد شد، به او داده‌اند. گفته می‌شود که سید احمد خان فرزند از آبادی ایسین باز خواهد گشت.

دیروز مدیر شرکت هلند به همه نوکران محلی شرکت شخصاً دستور داد که از کار کردن در ساختمان دیوار شهر، پیش از آنکه نوکران محلی انگلیسیان نیز به این کار پردازند، خودداری کنند و چنانچه هر يك از آنها از این دستور سرپیچی کند نه فقط به

چوب و فلک بسته می‌شود بلکه از خدمت شرکت هلند هم اخراج می‌گردد. ظاهراً نوکران از این دستور سرپیچی نکردند. اما امروز همه کارکنان شرکت هلند، مدیر و دیگر نوکران محلی سرکار نیامدند (پشت برگ ۳۴۹۵) و برای ساختن دیوار و استحکامات شهر رفتند بی آنکه نوکران محلی انگلیسیان مجبور به انجام این کار شوند. فقط يك شاطر به نام علی و نوکر ناظر بیوتات به نام حسین کورودوتا سه کودك پادو نگهبان فعلاً از رفتن معاف شدند تا موقع مناسب دیگر. این نیز اجباراً باید تا زمان مناسب دیگری به تعویق بیفتد. دستور خاصی که درباره مقامات کشتی اسغراولاند به امضای رئیس و شورای شرکت هلند رسیده بود امروز عصر توسط دفتر دارجریت وان اورلیانس (۴۹) نزد اولیای کشتی آورده شد. دفتر دار بر طبق فرمان می‌بایست در داخل کشتی کارهایی انجام دهد متن دستور به قرار زیر بود.

بدینوسیله به مقامات کشتی اسغراولاند دستور داده می‌شود که هر چه زودتر یکی از کشتی‌های محلی را آماده حرکت و عمل نگاهدارند و نیز این کشتی را تا نیمه با دریانوردانی تحت فرمان يك درجه دار و شیار تجهیز کرده هر يك از نفرات را با دو طپانچه، يك تفنگ چخماقی، و يك قداره مسلح سازید. تفنگ‌ها باید با گلوله‌های کافی، پنجاه قطعه نارنجک دستی و فتیله‌های روشن پروآماده باشد همه چیز باید چنان مجهز باشد که هر نیروئی که بخواد کشتی را از گردآوری هیزم و چوب بازدارد یا به آن حمله کند گوشمالی سخت هر لئاک ببیند. (۳۴۹۶) اما آن درجه دار فرمانده و دریانوردان زیر دست او نباید هیچکسی را - هر که می‌خواهد باشد - جزئی ترین آزار یا رنجشی برسانند یا رفتار اهانت آمیز با او داشته باشند چنانچه از این دستور سرپیچی نمایند مجازات بدنی خواهند شد. دستور همچنین برای دریانوردان بومی کشتی و نیز مردم بیچاره‌ای که معمولاً چوب و هیزم یاد شده در بالا را می‌برند و گرد می‌آورند معتبر است. ما نه مایلیم نه می‌خواهیم که سرنشینان و کارکنان کشتی چیزی به ارزش يك پایسه از این مردم بگیرند یا برابند. افراد ما باید دیگران را ترغیب کنند که بدون

فوت وقت به محض آنکه کشتی کاملاً پر از بار شد دوباره اشیاء را به داخل کشتی بیاورند برای اینکه همه چیز به قدر امکان مرتب و منظم باشد. خیریت وان اورلیانس دفتردار، امشب در کشتی نزد شما می‌آید تا از سوی رئیس و شورای شرکت هلند نکات لازم را به ناخدا بیاموزد. گمبرون چهاردهم دسامبر ۱۷۲۷.

امضاء کنندگان: پیتر اتلام، پالوس هامل، هیندریک مولنغراف، ارنوت میخیلس و کارل کوناد. (پشت برگ ۳۴۹۶)

دوشنبه ۱۵. مخلص بیگ که بارها از او نام برده‌ایم به یکی از غلامان مدیر شرکت هلند سخنانی گفته بود از جمله اینکه: «مخدوم من (سید احمد خان) این لانه سگ هلندیان را که در آن مستی آدم بی دست و پا به توپها و بمب هایشان می‌نازند یکسر نابود خواهد کرد. بعد ما می‌خواهیم ببینیم این آقابان هلندی چه کار خواهند کرد.» میرمهر علی و ناظریوتات سید احمد خان نیز به همین شیوه سخن گفته بودند: رئیس شرکت هلند بدکاری کرد که به هزینه شرکت گرداگرد گورستان هلندیان دیوار نکشید اگر این کار را کرده بود به گورهای مردگان هلندی زبانی نمی‌رسید. وضع اینها (یعنی هلندیان) از این هم بدتر خواهد شد.

سه‌شنبه ۱۶. آقا رضا ناظریوتات سید احمد خان به مدیر شرکت هلند خبر داد که: «من با زحمت بسیار و با تحمل خطر «چوب و فلک» و جز آن، کشتی‌های شما را آزاد کردم» مدیر چنین پاسخ داد: «حالا دیگر آزاد شدن کشتی‌ها یا آزاد نشدنشان برای من چندان فرقی ندارد چون دیگر نیاز چندانی به آنها ندارم. آن وقت که نیاز فراوان به آنها داشتم در توقیف بودند. اینک ناظر بیوتات خان یا خود او می‌توانند از این کشتی‌ها بدون پرچم هلند استفاده کنند و جز آن» این بخشندگی مدیر تا اندازه‌ای به سبب آن بود که نوکران محلی ما از دستورهایش سرپیچی کرده و تنها از ترس برای ساختن دیوار گرداگرد شهر می‌رفتند. اینک سرپیچی نوکران ما به گونه‌ای تلقی می‌شد که گوئی به دستور رئیس این کار را می‌کنند اما بنا به آگاهی‌هایی که از ایشک آغاسی باشی سید احمد خان به دست آمد علت حقیقی شیوه‌ای بود که مادر تهیه چوب و هیزم

ونگهداری آنها در داخل کشتی به کار می بردیم. خان که از این کار ما خبر یافته بود چنین گفت: بسیار خوب بگذار آنها طوری رفتار کنند که گوئی خداوندان دریا هستند. من نمی توانم آنها را از دریا بیرون کنم اما در ساحل به آنها ضربه خواهیم زد.

چهارشنبه ۱۷. امروز به عنوان يك خبر موقت گفته شد که سيد احمد خان آهنگ رفتن دارد. هيچکس حتی نوکران خصوصي او هم نمی دانند که مقصدش کجاست. چندین کشتی پر از تفنگ آماده بود. چندین نفر شتر با بار نیز قبلا به سرپرستی قولر او لاجین بیگ از سمت خاور شهر بیرون رفتند. خان اعلام کرد: «هر کس می خواهد به میل خود دنبال من بیاید (پشت برگ ۳۴۹۷) چه مرد، چه زن، چه کودک و جز آنان هر جا که بخواهند بروند یا مرا همراهی کنند از حمایت و حفاظت من برخوردار خواهند بود. شما همکیشان منید نه همکیش افغانان و به همین دلیل با هر کدام از شما که در اینجا بمانید ستمگرانه رفتار نخواهد شد» و از این گونه سخن ها.

این خبرها در شهر بهت و حیرت برانگیزت و به نظر می رسید که بسیاری از مردم به حرف های سيد احمد خان گوش خواهند داد.

پنجشنبه ۱۸. چون به سختی چیزی در شهر بی رمق گمبرون باقی مانده بود نحوه بیرون رفتن سيد احمد خان ویرانگر به گونه ای بی مانند رقت انگیز بود. شهر نه تنها از بسیاری از توپهای قلعه ها و جز آن، گلوله، باروت و مانند آن بلکه بالاتر از همه از کلیه ساکنانش خالی و عاری شده بود چنانکه شاید فقط بیست درصد یعنی از هر ده نفر دوتن از اهالی در شهر ماندند. بسیاری از مردمان دارا و بازرگانان و نیز هر کسی که صنارسه شاهی داشت با سيد احمد خان از شهر بیرون شد. این خروج نه از برای محبت خان بلکه تنها از ترس افغانان بود که گفته می شد با شتاب بسیار نزدیک می شوند. دیگر در بازار صنعتگریا پیشه کاری از هیچ نوع باقی نیست و بیشتر خانه ها از سکنه خالی است. ساحل از کشتی ها تهی شده، روستائیان رفته اند و بیشتر گله و رومه ها (۳۴۹۸) را برده اند. کوتاه سخن اینکه مردمان شهر روزگاری دراز ورود و خروج سيد احمد خان را فراموش نخواهند کرد.

جمعه ۱۹. گفته می‌شد که میرجهانگیر طلایه سپاه سید احمد خان را چنان خافله‌گیر ساخته که ۱۰۲ شتر و الاغ را با بارهایشان تصرف کرده و به قلمرو خود سندرک برده است. شایع بود که در میان غنایم، بار یکی از شران سه هزار تومان ارزش داشته و حقیقه کرمان سید احمد نیز در این بار بوده است. به مدیر شرکت هلند خبر رسید که قلعه سلمان اینک ویران شده و درهایش گشاده است. در نتیجه مدیر بی‌درنگ به نایب-التجار (پشت برگ ۳۴۹۸) و منشی کارل کوناد^(۵۰) و ستوان سوم استیون لوتیوس^(۵۱) روزنامه چی یا روزنامه دار این روزنامه دستور داد که با حداکثر توان همان شب از این قلعه بازدید کرده فهرستی از نقاط ضعف و قوت آن فراهم کنیم. یک راهنمای ناقص العضو که روزگاری دراز در این قلعه به خدمت سپاهیگری اشتغال داشته این گروه را همراهی کرد. بازدید انجام گرفت و گزارش زیر به مدیر شرکت هلند تقدیم گشت: گزارشی که دربارهٔ امور مهم کشور پادشاهی ایران، تهیه و تنظیم و به حضور تاجرباشی و مدیر شرکت هلند تقدیم شده است. پیترا تلام.

بر طبق دستور محترم شما در نوزدهم این ماه در ساعت ۸ بعد از ظهر به بازرسی قلعه که در باختر شرکت هلند قرار دارد رفته با حداکثر توان به بررسی وضع آن پرداختیم که نتیجه آن به قراری است: در مدخل استحکامات بیرونی قلعه در جانب بیابان با قدمهای معمولی حدود ۲۸ تا سی قدم به سوی چپ شمال خاوری برجی که درست در برابر زاویه شمال باختری شرکت هلند است (۳۴۹۹) دروازه پهنآوری است که دریچه‌ای دارد (هرگاه این دریچه باز باشد یک مرد می‌تواند با خم کردن پیکر خود به درون آن برود. نیز بر دروازه قفلی نه چندان کوچکتر از قفل شرکت هلند - در روبروی دریا - آویخته بود.) این دروازه تقریباً دو سوم بخش پیش آمده این قلعه را اشغال کرده و به یک گوشه دیوار جناح قلعه پایان می‌یابد. در بالای همین دروازه دودهنه عمودی نسبتاً فراخ ساخته شده است. همچنین در کنار آن دهنه‌های دیگری در گرداگرد قلعه هست. برای پائین

50- Carel Koenad

51- Steven Lutjes

آمدن در مدخل و حیاط زیرین از بالا تنها راه ورود به قلعه از دروازه پهلویی است. بلندی دیوارهای قلعه تخمیناً از بیست قدم کمتر نیست.

ما دریافتیم که با دنبال کردن استحکامات بیرونی از خندق به سوی دیوار قلعه پهنای میان برجها در برخی جاها در جناح ها نزدیک ۱۷ گام یا کمتر بود. علت این اختلاف ظاهراً ساختن برخی خانه‌های کوچک مسکونی و انبار بوده که به تدریج در اثر فساد و گذشت روزگار در نزدیک ته باروها با خاک یکسان شده است. اما هنوز طرح آن در گرداگرد آنجا کاملاً دیده می‌شود. در چهار گوشه قلعه جایی که برجها (۳۴۹۹-۷۶) استحکامات زیرین پیش آمده فضای زیرین تاحدی کمتر است و به نظر ما اندازه آن فقط ده گام از برج خاوری تا استحکاماتی که هر یک از برجها را نگه می‌دارد می‌باشد. زیرا بخش پیش آمده از برج درونی و نیز با برج استحکامات بیرونی در زمین تفاوت مشابهی دارد. در برخی از این استحکامات ما توپها و نیز برخی توپهای سنگین دیدیم که دهانه‌هایشان بسته بود. در آنجا همچنین یک توپ سنگین دریکی از استحکامات در جانب شمال باختری بود که یک حلقه آهنی ضخیم سه چهار دور در میان آن پیچیده شده بود. بنا به گفته راهنمای ما این توپ مدت‌ها پیش تر کیده است با وجود این ما توپ سنگین دیگری را که حدود ۱۲ پوندی بود دیدیم که گلوله داشت و قراول رفته بود. همچنین جا به جا توده های کوچک گلوله های خوب و کافی از همان کالیبر وجود داشت و در میان آنها حتی یک گلوله سنگی برای یک توپ خصوصی و بزرگ بود. افزون بر این برخی خانه‌های کوچک گلی رو بروی استحکامات داخلی جانب خاور و باختر قلعه ساخته شده است. بلندی اینها تقریباً از مجموع طول قد سه مرد بیشتر نیست و از خانه‌های خصوصی بیرون قلعه قابل رؤیت است. گزارشی که مردم بومی و بیشتر منشی ایرانی شرکت هلند ملاقبر به عالی‌ترین مقام و نخستین امضاء کننده زیر (کارل کوناد) درباره استحکامات داخلی این قلعه که بارها از آن یاد شده داده‌اند نیز به دستور مدیر توسط خود ملاقبر با حداکثر توانش ترجمه شده است:

درون برج شمال باختری که در آن هم مزغل‌هایی به‌خوبی مزغل‌های سه برج دیگر و نیز دروازهٔ یاد شده در بالا ساخته شده، پوك و خالی است و يك شاه‌کوچی بلند دارد که از همین دروازه به‌سوی حیاط داخلی قلعه ادامه می‌یابد، اما برج جنوب خاوری شرکت هلند از پائین تا بالا پر شده است از داخل حیاط به این برج يك پلکان ساخته‌اند. جز این راهی برای رسیدن به برج‌ها و دیوارها وجود ندارد. برج‌های بعدی جنوب باختری در جانب دریا با برج‌های جنوب باختری شرکت انگلیس مترادف است، و دیوار و برج جانب خشکی در شمال باختری، نیز همان کیفیت بالا را دارند. دیوارهای قلعه بسیار مستحکم‌اند و دقیقاً هشت گز پهنا دارند و از پائین به بالا پر شده‌اند. هنوز هزینهٔ نسبتاً زیادی لازم است تا بتوان مردان جنگی را بر فراز آن مستقر ساخت. و گفته می‌شود که پوشش ضد گلوله هم می‌توانند داشته باشند. در پشت دیوار بیرونی همین قلعه که آن نیز ساخت خوبی دارد، يك دیوار درونی بین دو برج جانب دریا، یعنی جنوب خاوری و جنوب باختری برج‌ها وجود دارد. در همین جا دو انبار هست و سه انبار دیگر بین آخرین نقطهٔ یاد شده و برج شمال باختری (۷۶-۳۵۰۱) به‌طرف ساحل قرار دارد. بلندی آنها نزدیک ۷ تا ۸ زرع است. گذشته از پنج انبار، جا به‌جا خانه‌های ساده‌ای برای سکونت مردان و جای دادن آذوقه و جز آن هست. اما انبار اصلی که میان سه انبار اخیر قرار دارد از داخل خراب و غیر قابل استفاده شده است فقط دو چاه آب شور مزه در قلعه هست و بنا بر این ناچار باید همه چیز را در آنجا ذخیره کرد.

با این گزارش ما امیدواریم که دستور آقای رئیس را اجرا کرده باشیم و بنا بر این ما (نامبرده شدگان در زیر) جرأت می‌کنیم که نوکران فرمانبردار شما بمانیم.

امضاء کنندگان: کارل کوناد (۵۲)، استیون لوتیوس (۵۳)،

(پائین تر) ملاحظات شخصی (امضا شده) جورج کوچی (۵۴)

(در حاشیه) گمبرون، ۲۸ دسامبر ۱۷۲۷.

شنبه ۲۰. گزارش شد که ۴۰۰۰ افغان به سرکردگی زبردست خان و معاونش نداخان به شهر در آمده‌اند. زبردست خان بیگلربیگی و خان خانان است و نزد اشرف شاه کنونی ایران سخت معزاست و نداخان نیز خانی محترم و قدرتمند می‌باشد. نداخان پسین هنگام سواره و با شتاب بادو هزار تن آهنگک شمیل (جائی که شایع است اینک اقامتگاه سید احمد خان است) کرد تا سید احمد خان را در صورت امکان اسیر کرده باروبنه (۳۵۰۱) اسبان، شترانش و جز آنان را که هنوز در راهند ضبط کرده به اینجا آورد. نیزه‌ریک از اهالی شهر را که به دنبال سید احمد خان رفته‌اند چنانکه به چنگش افتند به اینجا بازگرداند.

مدیر شرکت هلند با اعضای محترم شورا به محض ورود ایشان بامداد پگاه برای خوشامدگوئی رفت. افغانان به گونه‌ای با هیأت هلندی برخورد کردند که گویا می‌خواهند این دوستی ادامه یابد. زیرا این تظاهر به دوستی در حال حاضر نسبت به هلندیان همانقدر غیر منتظره است که دشمنی آنها با انگلیسیان که مانند یک خوک در کنیسه یهودیان با آنها برخورد شد. به عکس افغانان بامدیر شرکت هلند با لحنی بسیار دوستانه گفتگو کردند. با وجود این انگلیسیان همه هزینه امروز این بیگلربیگی را با هزینه سپاه و اسب‌هایش پرداختند تا به این وسیله خود را محبوب این حکومت تازه وارد کنند. ممکن است انگلیسیان با این هزینه‌ها که قطع نظر از اشخاص باگشاده دستی و توانگرانه می‌دهند، به خوبی به مقصود خود برسند.

پایان روزنامه

روز جمعه ۲۶ دسامبر از ناحیه شمیل و میناب به هلندی‌ها خبر رسید که نداخان سید احمد خان را که ناچار به ارك شمیل پناهنده شده بوده گرفتار ساخته است. گفته می‌شد که نداخان سید را در قلعه شمیل محصور ساخته و سواره نظام خود را به نگهبانی از راهای میناب گماشته تا رسیدن هر نوع کمکی را از آنسو قطع کند فردای آن روز نداخان با تیمورخان از تعقیب سید احمد خان بازگشتند. گفته می‌شد که بیش از هفتاد تن از جنگجویان سید احمد خان را کشته و از سپاه خودشان نیز گروه زیادی کشته

شده‌اند. با اینکه سید احمد خان را در حصار گرفته بودند وی از مهلکه گریخته بود و سرزنش این گریز بر سر تیمورخان فرود آمده بود که تنها با ده تن سپاهی پیش تاخته و از ناگاه به سپاهیان سید احمد خان که در حال غذا خوردن بوده اند برخورد کرده بود. تیمورخان با اینکه همراهانش اندک بوده اند از سید می‌خواهد که تسلیم شود و سید چون درمی‌یابد که تیمورخان قادر به متوقف ساختنش نیست به کوه‌ها گریخته در آنجا در سنگ‌هائی استوار و مستقر می‌شود و نداخان را که در این هنگام به تیمورخان پیوسته بوده ناگزیر به عقب نشینی می‌کند.

همچنین گزارش شد که میرجهانگیر نیز با شهریارمیناب و یک هزار و پانصد تن برای نبرد با سید احمد خان به سوی شمیل روانند. اینان چون از شکار سید احمدخان نوامید شده اند به تلافی به تاراج آبادیهای ناحیه پرداخته‌اند گذشته از تاراج مواد خوراکی و گله و رمه اهالی دست کم سیصد تن از آنان را در اسارت خود برای فروش به بندرعباس آورده اند. حتی کودکان را از والدینشان گرفته اند تا با دریافت هفتاد تا صد محمودی برای هر کودک آنها را بازپس دهند.

بنابه شایعات، هلندیان در ۶ ژانویه ۱۷۲۸ دریافتند که تصور می‌شود سید احمد خان به ترک احمدی رسیده باشد اما در ۱۸ ژانویه گفته شد که او این ناحیه را ترک کرده به سوی قلعه ارسو روان است. نیز شایع بود که سر از تن نایب خود مخلص-بیگ جدا کرده است. این خبرها در ۲۱ فوریه ۱۷۲۸ تأیید شد. سید از قلعه ارسوبه تاراج کاروانها پرداخته بود و گفته می‌شد که تاکنون اموال و نقدینه سه کاروان را غارت کرده است. باور بر اینست که او می‌خواهد به محض بیرون شدن زبردست خان از بندرعباس به این شهر بازگردد. در این اثنا شایع بود که افغانان یزد و کرمان را تسخیر کرده‌اند. زبردست خان به یاد بود این پیروزی دستور داد که در بندرعباس طبالی کنند و کوس و کرنا بنوازند... بنا به خبرهای رسیده از اصفهان، کرمانیان بیگلربیگی شهر فرزند والی یزد را کشته‌اند. اینست که از اصفهان سپاهی بدان صوب گسیل شده و تدارکات بیشتری برای نبردی در آن سامان دیده شده است. شاید انگیزه

تدارکات یاد شده این شایعه بوده که پنجهزار تن از طوایف بلوچ به سرکردگی میر- عبدالله فرزند میر سمندر می‌خواهند به کرمان حمله کنند. اما این شایعه تأیید نشده و خبر رسیده که تیمورخان، ترکی که در خدمت افغانان بود برای بهره برداری از غنائیم جنگی با مردانش از کرمان بیرون شده است. اندکی بعد گزارش شد که او بادسته‌ای مرکب از هفتصد تا هشتصد مرد جنگی از شیراز گذشته است. شاه اشرف یک یوزباشی را با هزار سپاهی به دنبال تیمورخان (۵۵) فرستاد تا او را ترغیب به ایستادن و بازگشت کرده در صورت سرپیچی، او و سپاهیانش را نابود کند لکن تیمورخان یوزباشی را سخت شکست داده و با غنائیم فراوان در حین حرکت به سوی ولایت خود، به تاراج و اسیر کردن بسیاری از مردم آبادی‌های سرراه پرداخته است.

زبردست خان یا برای نشان دادن و اکنش در برابر این شایعه که سید احمدخان یزد را تسخیر و کاروانها را تاراج کرده یا به احتمال قوی تر در نتیجه دسیسه‌های دربار در روز شنبه ۲۷ سال ۱۷۲۸ بندرعباس را به سوی مقصد نامعلومی ترک کرد. برخی مقصد او را اصفهان و برخی کرمان می‌دانستند. بنا به گفته زاهد علیخان لاری شاهبندر بندرعباس، زبردست خان با سپاهیانش برای نابود کردن سید احمد خان به داراب رفته بود، ولی معلوم نبود که واقعاً او به داراب رفته باشد، و احتمال آن هم نمی‌رفت، زیرا که در ۲۲ ژوئن ۱۷۲۸ نامه‌هایی که برای اهالی ارمنی و مسلمان بندرعباس از اصفهان آمد حکایت از آن داشت که سید احمد خان سه چهار بار افغانان را در میان راه شیراز- اصفهان شکست داده است. این خبرها با زدر ۹ ژوئیه ۱۷۲۸ تأیید شد افزون بر این خبر رسید که سید، بیگلربیگی شیراز را گریزان ساخته است. شاه اشرف زبردست خان را مقام بیگلربیگی فارس و کرمان داده مأمور ساخت که سید احمدخان را دنبال کرده به فعالیت‌هایش پایان دهد. پیش از این در ۱۸ و ۲۲ مه گزارش رسیده بود که زبردست خان به سبب تجاوزات و نیز تاراج‌هایش در بندرعباس در پی شکایت یکی از رؤسای عرب این ناحیه تنزیل مقام یافته ظاهراً شاه اشرف هنوز در تعقیب

سید احمد خان است.

گزارشی از هلندیان در دست نیست که سرانجام چه کسی سید احمد خان را دستگیر ساخته است. و در واقع گزارش‌های نمایندگی هلند در اصفهان از این رویدادها با گزارش‌هایی که از بندرعباس رسیده متفاوت است. در ۹ سپتامبر ۱۷۲۸ هلندیان گزارش دادند که نامه‌های رسیده از اصفهان متضمن خبرهای زیر است: سید احمدخان با فعالیت‌هایی که در ولایت خود در قلعه داراب انجام داده به مثابه خاری در پهلوی افغانان بوده است. افغانان توانسته‌اند او را در آن قلعه نگهداشته و محاصره‌اش را آغاز کنند. سیدگهگاه با حملاتی سخت محاصره را برای تهیه آذوقه در هم شکسته است. اما نامه‌ای که برای درخواست کمک به جهرم فرستاده در میان راه به چنگ افغانان افتاده و اینان در زمان به سوی قلعه داراب حرکت می‌کنند. مدافعان قلعه در گرسنگی می‌مانند و بنا بر این سید احمدخان با برادرزاده خود و ناظر بیوتاتش آقا رضا مشورت کرده بر آن می‌شوند که نقبی حفر کنند و از فاضلابی که سابقاً باز شده استفاده کرده خود را به پشت خطوط محاصره کنندگان برسانند. اما آقا رضا خیانت نموده نقشه کار را به افغانان می‌دهد. نخست آقا رضا و پسر عموی سید احمد خان از نقب بیرون می‌آیند و در زمان توسط افغانان دستگیر می‌شوند. سید باشنیدن این خبر بر آن می‌شود که نقب را پر کرده به قلعه بازگردد لکن چون به او قول می‌دهند که می‌تواند بر حسب شأن و مقام خود آزادانه نزد شاه اشرف برود به تسلیم گردن می‌نهد. اما به محض تسلیم شدن او را بازنجیر بسته همانروز بعد از ظهر به شیراز آورده از آنجا به اصفهان می‌برند و بی آنکه باشاه اشرف روبرو شود سرازتنش جدا می‌سازند. برادرزاده او که جوانکی بوده بخشوده می‌شود و او را به محمد امین خان اعتمادالدوله می‌سپارند. آقا رضای خائن به سزای خود می‌رسد زیرا پس از آنکه در داراب برای افشای نهانگاه پولها و چیزهای دزدیده شده زیر شکنجه قرار می‌گیرد او را به قتل می‌رسانند.

روایت اصفهان درباره سرانجام سید، چنین است که هنگامی که هنوز در ارسو بوده با نوشتن نامه‌ای از قلعه خسناباد به شاه اشرف از او خواسته نمایندگی ای برای

امضای قرارداد آشتی به ارسو فرستد زیرا که قصد تسلیم دارد. شاه اشرف درخواستش را پذیرفته اسبی زرین لگام و شمشیری جواهر نشان برای سید می فرستد و به نماینده اش که یکی از قوالران شاهی بوده دستور می دهد که برای سید احمد خان از سوی شاه سوگند یاد کند که نه او و نه هیچک از سپاهیانش کشته نخواهند شد، سید احمد سوگند را باور کرده خود را تسلیم می کند و بی درنگ بازداشت شده خود و سپاهش را دستبند می زنند. در اصفهان گردنش را به زنجیر و پاهایش را به کنده ای سنگین می بندند که چند روزی به این حال می ماند. آنگاه برای افشای نهانگاه گنجینه هایش سخت او را زده و سپس به باغ سعادت آباد برده اند. در این باغ با نوکران و عموی خود که تا آن زمان پنهانی در اصفهان می زیسته و او هم اسیر افغانان بوده روبرو می شود. و در ۲۹ اوت ۱۷۲۸ افغانان سر از تن همگی ایشان جدا می کنند و بدینسان روزگار سید احمد خان به پایان می رسد.

هر چند سید احمد خان دوازده سال در دسترس افغانان بود مردم ناحیه کرمان چنین نبودند. کارهای افغانان خواه در نتیجه ارسال سپاه به این ناحیه و خواه به انگیزه ناشناخته دیگر شهر کرمان را به ویرانه ای کامل مبدل ساخته (۵۶) و هنوز عبدالله خان حاکم افغانی شهر کرمانیان را به پادافراه شورش آنها، مجازات می کرد.

زبردست خان که به جانشینی عبدالله خان در ۴ ژوئن ۱۷۲۸ به کرمان آمد تغییری در این وضع پدید نیاورد. رفتار وی در میان افغانان اختلاف انگیزت و یک افغانی به نام میر اشرف سر به شورش برداشت گرچه چندی بعد باز خود را تسلیم اشرف

۵۶- بنا به همه خبرهای رسیده کرمان به گونه اورشلیم ثانی در آن هنگام که رومیان آنرا تاراج کرده بودند به نظر می آمد. هیچکس تأمین جانی، مالی یا خانوادگی نداشت. افغان ها همه روزه به خاطر اشیاء گران بها به کند و کاو می پرداختند. هر سپاهی افغان آزادی کامل داشت که هر چه می خواست از هر که بود نازشست خود بگیرد زبردست خان حاکم کرمان است (واک ۲۰۹۱ مورخ ۲۵ اوت ۱۷۲۸ بر گگ ۴۹۲۲) بنا به یادداشت های روزانه گمبرون واک ۲۰۸۸ (مورخ ۹ و ۲۵ سپتامبر ۱۷۲۸ بر گگ ۳۵۱۲، ۳۵۱۷) هنوز در آنجا نزدیک پنجهزار بلوچ باهمین تعداد زن وجود دارند (همه مردان را کشته بودند).

کرد. در پایان نوامبر ۱۷۲۸ خبر رسید که شاه اشرف زبردست خان را از حکومت کرمان برکنار ساخته است.

هنوز ناحیه کرمان کاملاً در زیر یوغ حکومت افغان قرار نگرفته بود. در این زمان زبردست خان به بم رفته بود تا از طریق بلوچستان به میناب و بندرعباس درآید. این لشکرکشی‌ها شاید به سبب این بود که میر عبد الله سرکرده بلوچ، حکومت یزد و کرمان را برای برادرزاده خود از شاه اشرف درخواست کرده بود. و دست به فعالیت‌هایی زده پیشنهاد کرده بود چنانچه حکومت این شهرها به برادرزاده اش داده شود خود را به شاه اشرف تسلیم خواهد کرد و گفته می‌شد که شاه اشرف به عبد الله خان پیغام داده است که اگر به اصفهان بیائی حتی شهرهای بیشتری هم که بخواهی به تو خواهم داد.

اما آشوب و بلا در ناحیه کرمان ادامه یافت. در حوالی اوت ۱۷۲۹ گروهی افغان که در هنگام تاخت و تاز به قلعه راور، از آن نواحی رانده شده بودند، به کرمان باز گشتند. شاه اشرف که دستور داده بود این خبرها پنهان بماند دستور داد که قلعه را رها کرده اهالی این آبادی را قتل عام کنند. خبر رسید که عبد الله خان که مسئول آن ناحیه بود این دستور را انجام داده است.

شورش یزد که در آغاز سال ۱۷۲۸ در گرفته بود روزگاری دراز می بود یعقوب خان قوللر آغاسی باشی که به حکومت این شهر فرستاده شده بود در ۱۳ اوت ۱۷۲۸ لنگان و شلان به اصفهان بازگردانده شد. شاه اشرف برادر یعقوب خان را به جای او به یزد فرستاد. رهبری شورش یزد را يك مین باشی به عهده داشت که سرانجام در حوالی نوامبر ۱۷۲۸ با حیلۀ افغانان که او را از حصار خود ترغیب به بیرون آمدن و حمله کرده بودند شکست خورد. رحیم خان همه سپاهیان مین باشی نامبرده را از دم تیغ گذرانده خودش را در زنجیر و بند به اصفهان فرستاد. شاه اشرف کشتار مردمان یزد را قدغن ساخت اما دست لشکریان افغان را در تاراج و چپاول شهر باز گذاشت. مین باشی در بند در نیمه ماه دسامبر ۱۷۲۸ به اصفهان رسید. در حضور اشرف

زبان او را از حلقومش بیرون کشیدند دست راست و هر دو پایش را در میدان نقش جهان قطع کردند. وی دوازده روز بعد از فرط درد جان سپرد. در همین اوان بیشتر بزرگان شهر یزد از جمله پسر مهتر همین مین باشی را سر از تن جدا ساختند. پسر کهتر مین باشی تا پایان دسامبر ۱۷۲۸ هنوز در زندان به سر می برد.

فصل سوم

وضع گمبرون در سالهای ۲۷-۱۷۲۵

شیخ راشد^(۱) شاهبندر گمبرون که در باسعیدو می زیست به نایب و نوکر خود شیخ علی بهین^(۲) دستور داد تا با حيله ای جنگی قلعه و سنگرهای گمبرون را تسخیر کند. شیخ علی بهین بی آنکه قطره خونی به زمین بریزد یا با مخالفتی روبرو شود توانست در دهم ژوئن ۱۷۲۵، در روز روشن این جایگاه را تسخیر کند. او بی آنکه خود را به روشنی طرفدار هیچیک از گروههای رقیب اعلام کند پرچم قزلباش^(۳) را بر فراز قلعه به اهتزاز در آورد. نامه‌هایی که در ۱۳ ژوئن ۱۷۲۵ از لار رسید حاکی از این بود که میرمهر علی این شهر را برای شاه طهماسب تسخیر کرده است. در ۱۴ ژوئن ۱۷۲۵ برخی از سرکردگان و سپاهیان از راه جزیره هرمز در گمبرون پیاده شدند و بکر است برای گفتگو درباره وضع جدید، راهی جایگاه شرکت هلند شدند. اتلام که نمی-خواست خود را گرفتار کند و بر آن بود که بی طرف بماند نایب شاهبندر شیخ علی

۱- شیخ راشد رئیس باسعیدو تا زمان مرگش که در اکتبر ۱۷۳۶ رخ داد در جزیره قشم نقش محلی مهمی را ایفا می کرد.

2- Ali Behin

۳- پرچم قزلباش یا پرچم ایرانیان زمینهای سفید داشت و یک شمشیر سرخ قام ایرانی در میان آن خودنمایی می کرد.

بهین را نیز دعوت کرد. شیخ اخیر آمد و با یوزباشی هرمز (۴) به مشاجره آغازید. شیخ علی یوزباشی هرمز را متهم می ساخت که: «چرا بدون اعلان قبلی با ۱۵۰ تا ۱۶۰ سپاهی به گمبرون آمده‌ای؟» یوزباشی شیخ علی را سرزنش می کرد که: «چرا بی آنکه مرا در جریان بگذاری به نیروی اشغالگر افغان تاخته‌ای.» این دو پس از پا درمیانی اتلام باهم آشتی کردند. در ۲۰ ژوئن ۱۷۲۵ یوزباشی هرمز با سپاهیان به جزیره خود بازگشت.

در ۲۳ ژوئن ۱۷۲۵ اتلام نامه‌ای از شیخ راشد با سعیدی دریافت کرد که مضمونش این بود: «من از پادرمیانی شما در مشاجره میان شیخ علی بهین و نایب من یوزباشی هرمز حاجی محمد صالح بیگک خشنودم و با دستورهای شما که این دو را به همزیستی آشتی آمیز فرا خوانده‌اید سخت همداستانم.

حاجی محمد صالح می خواست فرمانده قلعه گمبرون شود من با این کار مخالفت نمودم، چون او جسارت و صداقت کافی برای احراز این مقام را نداشت. زیرا آنگاه که حسن گاوبستی با سی مرد با آن صندل‌های چوبی به آبادی بند علی رسیدند وی به محض شنیدن این شایعه پا به فرار نهاد و حتی آنقدر صبر نکرد که آنها به گمبرون برسند، از اینرو من به این چنین آدمی نیازی ندارم، و بسیار سپاسگزار خواهم شد اگر شما نظر بدهید که چه کسی باید فرماندهی قلعه و سنگرها را به عهده گیرد. من به شیخ علی بهین نیز نوشته‌ام که بدون مشورت با شما دست به هیچ کاری نزنند. به نظر من بد نیست که یوزباشی محمد آقای هرمزی به فرماندهی قلعه برگزیده شود. نامه ای نیز برایش فرستاده‌ام.»

در ۲۶ ژوئن ۱۷۲۵ اتلام در پاسخ شیخ راشد نوشت: «آنچه را خواسته‌اید انجام دهم از بنده ساخته نیست چون شرکت هلند نقش بیطرفانه‌ای دارد. نیز باید یادآوری کنم که سپاهیان هرمزی چنانکه شما اشاره کرده‌اید به دعوت من به اینجا نیامده‌اند.»

حویزه یا اصفهان پیش می رود. اتلام هم گزارش داد که شاه اشرف سپاهیان خود را ازیزد فراخوانده تا آنهارا علیه شاه طهماسب به کارگیرد. اما اتلام نمی دانست که شاه طهماسب زنده یا مرده است بنا به خبرهای رسیده از کرمان پنداشته می شد که شاه طهماسب با سپاهی انبوه در تهرانست. اتلام از آن بیم داشت که بازپس گیری تخت و تاج صفویان سالها به درازا کشد. زیرا که ایرانیان پس از تسخیر لارو گمبرون کار دیگری انجام نداده بودند.

حاکم سازمان انگلیسی بمبئی نیز به گمبرون آمد و هنگام بازگشت تقریباً همه انگلیسیان مقیم اینجا را با خود برد. او شخصی به نام آقای براور^(۵) را که سابقاً شش ماه در گمبرون بوده و فقط به زبان انگلیسی سخن می گفت با آقای کادیکس^(۶) در آنجا وا گذاشت. او نقش رئیس را بازی می کرد هر چند اتلام به مسخره می گفت که اینان ناچار بودند که خیلی با مراعات صرفه جوئی زندگی کنند. اتلام بر این باور بود که آنها احتمالاً زمان درازی در گمبرون نخواهند ماند چون دو کشتی انگلیسی آماده بودند که احتمالاً آنان را به بمبئی یا بصره برند. اتلام معتقد بود که اینان آماده می شوند که یا شرکت انگلیسی را ببندند یا به عنوان ناظر باقی بمانند. زیرا زمان درازی می گذشت که بازرگانی آنها تنها به فروش برنج انحصار یافته بود. و درآمد آن شاید سخت کمتر از آن بود که بتوان شرکت انگلیس را در گمبرون بر سر پا نگه داشت.

در ۳۰ ژوئن ۱۷۲۵ شرکت هلند ۱۰۹ کارمند در ایران داشت که از این شمار سه تن در اصفهان و سه تن در بصره بودند. این تعداد کثیر همچون باری بردوش شرکت هلند سنگینی می نمود زیرا با اینکه در فصل زمستان بارندگی زیاد شده و مواد خوراکی می بایست فراوان و ارزان باشد این مواد به جای فراوان بودن کمیاب بود. کشاورزان از آوردن محصولات خورد به گمبرون از ترس اینکه نایب الحکومه آنها را به رایگان ضبط کند، خودداری می نمودند. ضبط رایگان محصولات کشاورزی به نظر اتلام تازگی نداشت.

5— Mr Broewer

6— Mr Cadix

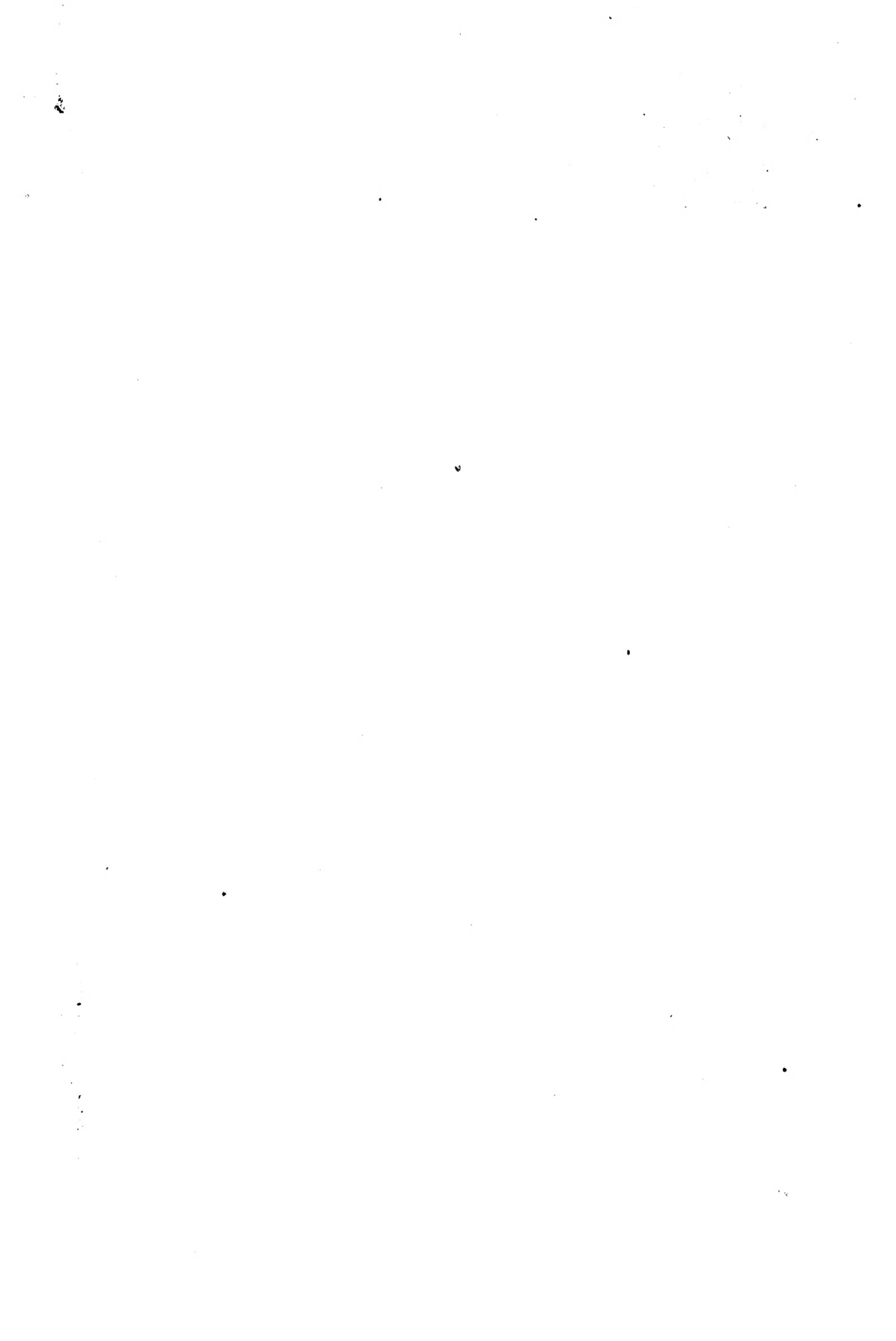
در ۲۶ اکتبر ۱۷۲۵ اتلام دوباره نامه‌ای به اسخارورد در اصفهان نوشت با این مضمون: مشتاق دریافت خبرم، تعجب می‌کنم که زمان درازی است از شما اطلاعاتی دریافت نداشته‌ام. این بی‌اطلاعی برای شرکت هلند در گمبرون بسیار زشت است. بنا به شایعات رسیده به گمبرون افغانان دوباره لار را تسخیر کرده‌اند. مردی به نام محمد- آفاکه هم جانشین وهم شاهبندر گمبرون و یکی از یوزباشیان هر مزاست اصلا دست از پا خطا نکرد و کاری انجام نداد. او گمبرون را مانند سگی مرده انگاشت.

درباره دفاع گمبرون باید بگویم که سال پیش چهل تن از اهالی آبادی سفید- بانی، با میر آخور انگلیسیان به افغانان پیوسته بودند و اینک تنها ده تن از آنها نزد افغانانند در ضمن، سخت شایع است که از میناب سپاهبانی برای دفاع از گمبرون گرد- آوری شده و محمد صالح بیگ سر یوزباشی هر مز به همین منظور به هر مز رفته است. اما کلانتر میناب به تازگی در گذشته و برادر زاده و جانشینش مردی بیهوده است. می‌گویند کاملا دیوانه است و اجازه گرد آوری سپاه را نمی‌دهد. نیز خبر رسیده که افغانان بین لار و کرمان میر مهر علی را سخت شکست داده‌اند.

سال ۱۷۲۶ با دشواریهایی برای شرکت هلند در گمبرون آغاز گشت. در ۹ ژانویه شیخ راشد از باسعیدو نامه‌ای به اتلام نوشت با این مضمون که: «حاکم افغانی لار موسوم به عوض خان حاجی جهان چاپار تیزنگ را فرستاده تا هر چه زودتر رقم و تعلیقه‌ای به شما و رئیس انگلیسیان بدهد. چون شمار زیادی از بلوچان برای دفاع در گمبرون هستند من فکر کردم بهتر آنست که حاجی جهان از گمبرون بیرون نرود. حاجی جهان پیشنهاد مرا برای اینکه آن اسناد را در گمبرون تحویل دهد نپذیرفت بنابراین به نظر شما حاجی جهان برای دادن پاسخ به حاکم لار چه باید بکند».

اتلام در ۱۰ ژانویه در پاسخ شیخ راشد چنین نوشت: «آن اسناد را بفرستید». آن اسناد در ۲۷ ژانویه ۱۷۲۶ به گمبرون رسید هلندیان فرض کردند که از سوی شاه اشرف فرستاده شده؛ رقمی بود که در آن شاه از یاری هلندیان سپاسگزاری کرده و به آنان قول تفقد و یاری داده بود. دومین سند تعلیقه‌ای بود از امیرخان بیگلربیگی





یافت. این گرانی برای شرکت هلند نیز بارگرانی بود. تنگدستی و ناداری در شهر چنان اوج گرفت که مادران و پدران فرزندانشان را می فروختند باشد که زنده بمانند. با توجه به این اوضاع اتلام از بیگلربیگی گمبرون خواست که با دادن پنجاه تا شصت سپاهی و بیست و پنج تاسی توپچی نمایندگی شرکت هلند را تقویت کند چون خود ۴۱ سپاهی و پانزده توپچی در اختیار داشت. وی همچنین از بیگلربیگی دارو و مهمات درخواست کرد.

اتلام گزارش داد که در این سال نماینده انگلیس از خانه پای بیرون نهاد. اینان بازرگانی زیادی نداشتند چنانکه در خوردن نبود. انگلیسیان چنان رفتار می کردند که گفتم پول بسیار دارند هر چند به سختی موجودی نقدینه ایشان به صد محمودی می رسید. چند وقت پیش دو کشتی از بمبئی برای ایشان برنج، شکر و پارچه آورد، و یکی از اعضای شورا با این کشتی به گمبرون آمد.

آنها به جز نمایندگی فکسنی و چهل سپاهی دورگه از اروپائیان و سیاهان یعنی کودکانی که از دو نژاد سفید و سیاه به دنیا آمده بودند يك کشتی آماده هم دم دست داشتند. ظاهراً اینان خود را در آبهای انگلیس می پنداشتند اما چند روز پیش در جایگاهی نزدیک جزیره لارک که برای شستشو و تمیز کردن کشتی جایگاهی زیباست، نادرستی این پندار ایشان محقق گشت. زیرا انگلیسیان در این جایگاه آمده سرگرم شستشو و نظافت کشتی بریتانیا^(۹) بودند که بومیان آمدند و پرسیدند، از کجا آمده اید؟ و انگلیسیان پاسخ دادند: سگان به شما چه ربطی دارد! عربان که از این پاسخ بر آشفته شدند خلقی را گرد کردند تا به این آقایان انگلیسی که متحمل سه کشته، سه زخمی و خیم و يك زخمی جزئی شدند نشان دهند که تنها گاوسگ نیست که دارای دندان است.

در ژوئیه ۱۷۲۶ اتلام گزارش داد که: می گویند در حدود سیصد افغان به انگدلون^(۱۰)

9— Britannia

۱۰— Angidaloen نام روستای ناشناخته ای در حوالی بندرعباس.

رسیده کاروان انگلیسی را تا آبادی بندعلی اسکورت کردند. اما در گمبرون به سختی آثار این رویدادها را می توانستی دید جز اینکه به یاری دو فرانسوی خندق‌های مسخره‌ای می ساختند. افزون بر این در چندین جای شهر و بر روی قایق‌های بومی در دریا توپهائی مستقر ساخته بودند تا بتوانند به هر مز یا شمیل بگریزند. جانشین و بسیاری از خانواده‌های شهر مدتها پیش به این دو جایگاه گریخته بودند. نیز شایع بود که جانشین که چشم به راه آمدن نیروی کمکی است برای فرصت یافتن از خداداد خان خواسته است که یکماه به او مهلت دهد تا خود را تسلیم کند. اهالی گمبرون از کژدوکاو و حشیانه افغان‌ها برای یافتن پول، سخت در هراسند. دلار خداداد خان نقض قول کرده اهالی رادر زیر شکنجه قرار داده است. گمبرونیان ترجیح دادند که به شرکت‌های هلند و انگلیس تسلیم شوند و در چنگ این خونخواران نیفتند. با اینکه هر روز مردم انجمن کردند ولی کاری از پیش نبردند.

انگلیسی‌ها با ورود کشتی فادرینگهام^(۱۱) جان تازه‌ای یافتند. اینان به فروش کاغذ شکر، پارچه، رونس، انگوژه و جز آن پرداختند که این کار به زیان شرکت هلند تمام می شد.

خداداد خان پس از تسخیر لار به اتلام چنین نوشت: «به سبب دوستی شما با شاه اشرف به اطلاع می رساند که لار را تسخیر کردم و پس از آنکه به مدافعان قلعه لار اطمینان دادم که بیگنایی شیراز ایشان رادر پایان ماه رمضان یا ۳۱ مه ۱۷۲۶ خواهد بخشود ایشان خود را به من تسلیم کردند. سرکردگان مدافعان قلعه میرزا زاهدعلی، میرزا ابوطالب پسر میرزا حسین، میرزا عبدالحسین پسر میر محمد، آقا عنایت الله، تقی حاجی، و آقا نوروز بودند که همراه با سایر مدافعان قلعه به طور انفرادی یا جمعی خودشان را در پر تو حمایت من قرار دادند.» اینان پانصد تومان به خداداد خان دادند که اولتفاتاً آنرا پذیرفت. فردای آنروز یا یکم ژوئیه ۱۷۲۶ خداداد خان رسماً زمام قلعه لار را به نام شاه اشرف به دست گرفت.



«نوشته بودید که درباره شاه جدید که در اینجاست تحقیق کرده و نتیجه تحقیقات کنونی و آگاهی‌های بعدی خود را درباره این مدعی هرچه زودتر برای شما بفرستم اینست که می‌گویم من هنوز او را به چشم خود ندیده‌ام اما آنچه درباره اش شنیده‌ام به‌قرار زیر است: او سلطان محمد صفوی نامیده می‌شود و مردم اینجا او را به‌عنوان پسر ارشد پادشاه پیشین سلطان حسین صفوی به رسمیت می‌شناسند او نخستین کسی بود که از حرم پادشاهی بیرون آورده شد و در مجلس شاهی که توسط او تشکیل شد به ملا باشی و حکیم باشی گفت: «به‌وجود شما در این مجلس نیازی نیست هرگاه نیاز باشد به‌دنبال شما خواهم فرستاد.» و این دو بی‌درنگ نزد پادشاه رفته او را از آنچه فرزندش گفته بود آگاهانیده و افزودند که سلطان محمد دیوانه است. می‌گویند شاه در آنوقت فرمان می‌دهد که سلطان محمد را به حرم بازگردانند. پس از آن برخی دیگر از برادرانش را از حرم بیرون برده به پیرامون اصفهان فرستادند تا آن زمان که شهر توسط افغانان در محاصره قرار گرفت. سلطان محمد میرزا توانست با جامه‌مبدل از شهر بگریزد و می‌گویند که مدت هشت تا نه ماه در حول و حوش اصفهان و در شهر قم به‌طور ناشناس می‌زیسته آنگاه به شیراز رفته و چون در این سفر در زی زایران هندی بوده افغانان او را یاری داده‌اند. پس از آن به جزیره‌های تازی نشین خلیج فارس رفته و بازگشته است. اما همیشه به‌گونه‌ای ناشناس و تنها بوده تا به تزرگ احمدی که در ۳۵ میلی شمال اینجاست رسیده و با مردی به نام میرزا ابوالقاسم دیدار کرده و پس از این دیدار به گمبرون آمده روزها در پیرامون شهر می‌گشته و شبها در امانزاده کوچکی به نام خدر^(۱) (ساختمان کوچکی است و در درون آن مقبره‌ای که درست در باختر این شهر قرار گرفته و برای سکونت رهگذریان تنگدست ساخته شده است) بیتوته می‌کرده است می‌گویند پس از مدتی اقامت در اینجا به شمیل و از آنجا به میناب و سرانجام به روستای سندرك نزد میرجهانگیر رفته و هنوز نزد او مانده است. گویند میرجهانگیر از شاهزاده جوان خواسته که خود را پادشاه خوانده به نام خود سکه زند

و جز آن.

در زمان اقامت نگارنده در میناب چاپاری از سوی این شاه نزد رئیس یا کلانتر میناب آمده از او خواست که با مرتضی قلی بیگ و دیگر بزرگان آبادی سەدرک متفقاً به همراه شاهزاده به میناب و از آنجا به گمبرون رفته تا در جایگاه اخیر اعلام پادشاهی کرده به نام خود سکه زند و بقیه قضایا...

اما اینان باید چیزهایی را که برای انجام دادن این کارها لازم است بدهند. محمد صالح بیگ از این چیزها نگهداری خواهد کرد. چون محمد صالح بیگ هنوز در این جایگاه شهر یاری نرسیده (کلانتر میناب را شهر یاری می خوانده اند) هنوز به تن خود آنجا نرفته، است اما برای دادن اطمینان به اینان مرتضی قلی خان فوق الذکر را بادو تاسه تن دیگر آنجا فرستاده و تنها چیزی که باقی مانده انتظار رسیدن محمد صالح- بیگ است.

در باره شاهزاده باید در اینجا بیفزایم که گذشته از آدم های معمولی رئیس جهانگیر نیروی کمکی دیگری دریافت نداشته اما گویند به محض اینکه خود را پادشاه بخواند از بلوچان استفاده خواهد کرد. اگر ماجراهایی در دوسه روز آینده که در اینجا هستم - و پس از آن به گمبرون می روم - رخ دهد که درخور یاد کرد باشد در نوشتن آن برای شما کوتاهی نخواهم نمود.

یکشنبه ششم. رویداد درخورذکری رخ نداد.

دوشنبه هفتم. کار آگاهی که در ۲۸ ماه گذشته و پنجم همین ماه از او یاد شد بازگشت و گفت: در بیشتر روستاهای تابع میناب بودم در این مدت از کوچک و بزرگ چنین شنیدم که پسر ارشد شاه سلطان حسین به نام سلطان محمد میرزا در آبادی اندرک (که در قلمرو مردی به نام میر جهانگیر است و در سه روز راه بالای میناب قرار دارد) اقامت دارد. از آنجا که گمان می رود که این میر جهانگیر دوباره قصد کشتن شاهزاده را داشته است شاهزاده او را چنانچه مسلح باشد به حضور نمی پذیرد. شاهزاده تنهاست و فقط يك ایشک آغاسی باشی به همراه دارد و می خواهد که او را تنها به نام رئیس





آغاز کند نقشه‌ها عبارت بود از اجرای اهداف زیر : الف: حرکت به بندرعباس و گردآوری پول از مردمان و بازرگانان، چنانکه حتی هر کس که فقط پنجاه محمودی داشته باشد از پرداخت معاف نشود. ب: وصول مالیات از شرکت های اروپائی. نخست باید با کارکنان شرکت های اروپائی خوش رفتاری شود و کمکی برای نگهداری سپاهیان از آنها درخواست شود. اگر از اینها کمکی دریافت شد که هیچ و گرنه باید شرکت های اروپائی را تحت فشار گذاشت و از کاربرد زور نیز چشم پوشی نکرد. من این نقشه‌ها را نپسندیدم زیرا که اینها تنها به مصیبت می انجامد. با اینهمه چون از تلافی در هراس بودم و انمود کردم که پشتیبان شاهزاده‌ام. نیز تسلیم نشده بر آن شدم که تصمیم شاهزاده را عوض کنم و برای اجرای این منظور نایب خود حسین علی و قورچی سالم کلانتر شمیل را پیشاپیش فرستادم تا مرز دهانش را بفهمند. در این اثنا محمد صالح بیگک به گردآوری سپاه برای خود و نگهداری شهر پرداخت و امید داشت که به یاری هلندیان تحقق مقاصد شاهزاده را به تعویق اندازد تا از آن پس به خودی خود از میان برود. در هشتم اکتبر محمد صالح بیگک با شماری اندک از سپاهیان به بندر عباس آمد و هلندیان در بیرون شهر از او استقبال کردند. و چون از برابر جایگاه نمایندگی هلند می گذشت با شلیک چند توپ به او سلام نظامی دادند.

در ۲۷ اکتبر ۱۷۲۶ هلندیان خبر یافتند که شاهزاده سرانجام حرکت کرده است، این خبر در سی اکتبر تأیید شد. او محمد صالح بیگک را به مقام جانشین تأیید کرده و مقام ایشک آغاسی باشی خود را نیز به او داده بود. ضمناً شاهزاده به محمد صالح بیگک دستور داده بود که ظرف هشت روز هشت خلعت، سی کمر بند و به همین تعداد دستار برای او بفرستد. نیز سی قطعه توپ با تجهیزات و عراده آنها از اروپائیان خریداری و مسجدی را در اینجا تعمیر کند، و سرانجام دستور داده بود که دختران و مردان رقصنده، قماربازان، میخواران و جز آنانان را بکشد «برای آنکه عقوبت الهی بیش از این بر کشورش نازل نشود!»

در ۱۳ اکتبر ۱۷۲۶ توپهای مستقر در قلعه، و برج های بندرعباس به افتخار انتصاب

جانشین شلیک کردند جانشین نایب خود را نزد شاهزاده فرستاد تا ببیند چه عکس-العملی نشان داده می‌شود.

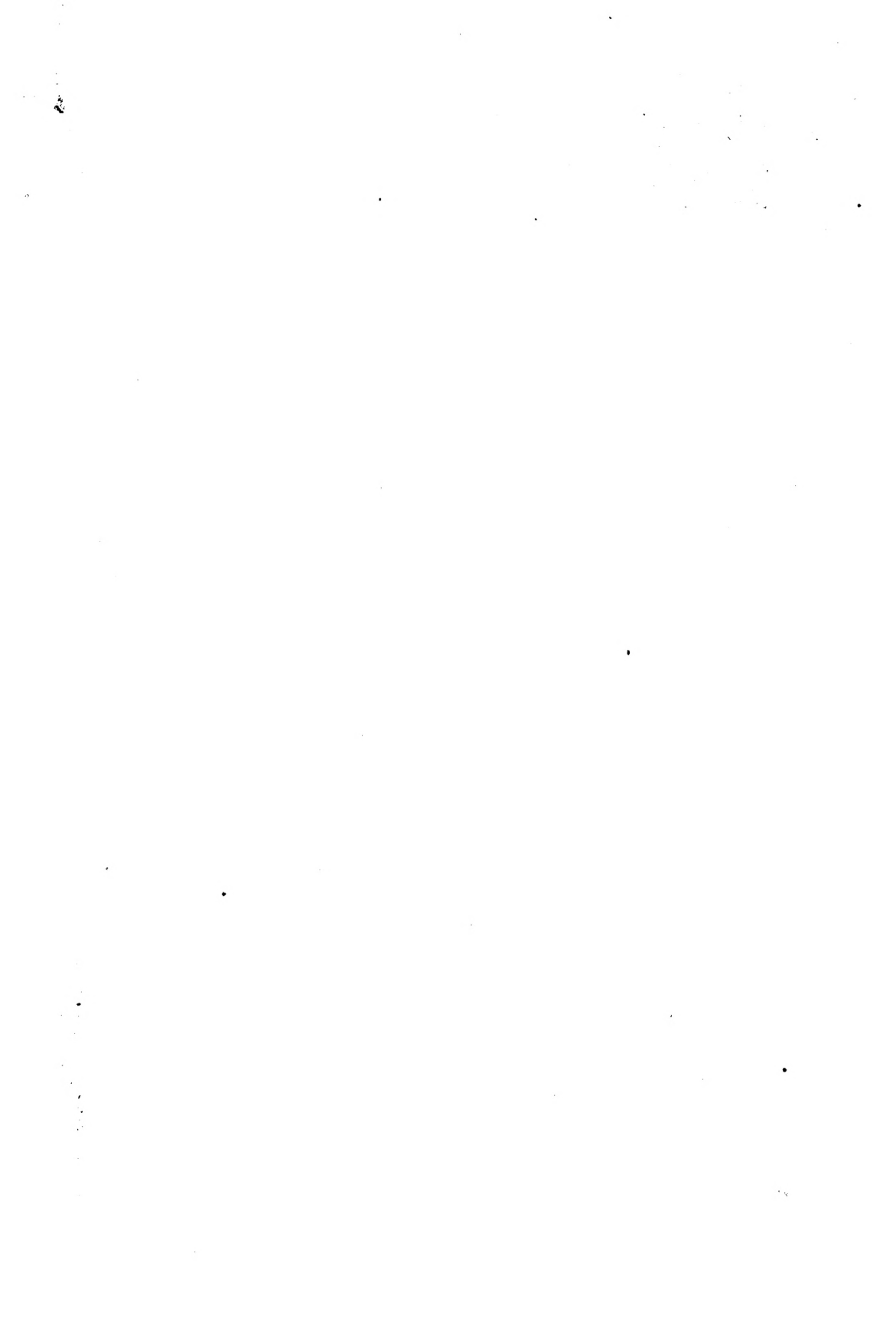
جانشین به مترجم شرکت هلند که برای گفتن تبریک نزد او آمده بود اجازه داد که نامه شاهزاده را بخواند. شاهزاده در این نامه خود را تنها والی و نواب خوانده بود و نوشته بود: «من به هیچوجه تا زمانی که پدرم در قید حیات است خود را پادشاه نخواهم خواند.»

با اینکه نهانی به اتلام خبر رسیده بود که درباریان شاهزاده می‌کوشند او را به اقامت در جایگاه نمایندگی هلند یا زیباترین و خوش طرح‌ترین ساختمان بندرعباس ترغیب کنند. او در نخستین روزهای نوامبر ۱۷۲۶ هر روزه سفرهای کوچکی به آبادی سورو برای هواخوری انجام داد. همچنین از لحاظ سیاسی، مصلحت چنان دید که از مرتضی قلی بیگ، کوتوال و یوزباشی هرمز بخواهد که او نه دوست انگلیسیان نه دوست محمد صالح بیگ است که در هنگام مقتضی از مافع هلند دفاع کند، زیرا که راهی میناب شده است.

در ۱۰ اکتبر ۱۷۲۶ خسرو بیگ از زندانش در قلعه هرمز آزاد شد و پسین‌هنگام به بندرعباس رسید. شایع بود که محمد صالح بیگ با دیگر یوزباشیان می‌خواهند حکومت بندرعباس را به خسرو بیگ بدهند زیرا که شاهزاده از محمد صالح بیگ انعامها و کمک‌هایی می‌خواهد که بیش از حد استطاعت اوست.

به اغلب احتمال، علت این تغییر عقیده محمد صالح بیگ، شایعه‌ای بود حاکی از آنکه شاهزاده هنوز در آبادی سندرک است و می‌خواهد پانصد سپاهی به سرکردگی کلاتر میناب برای گرفتن حکومت بندرعباس و جانشین آن بفرستد. این خبرها پیش از این در ۲۰ دسامبر ۱۷۲۶ با آمدن شهریار با دویست مرد به آبادی نای بند تأیید شده بود. پسر کوتوال شمیل او را همراهی می‌کرد اینان فردای آنروز باهم به شهر درآمدند.

حضور این سپاهیان چیزی را در سازمان اداری شهر تغییر نداد و محمد صالح



موزه‌ها و جز آنهاست و تهدید می‌کند که چنانچه این چیزها را ندهم مرا سخت مجازات خواهد کرد.» از اینرو از اتلام پرسید: «من چه باید بکنم چون دیگر نمی‌دانم چه باید کرد؟» محمد صالح بیگگ افزود: «آقای اتلام من اطمینان دارم که سلطان محمد میرزا به راستی پسر شاه سلطان حسین است اما در ورای همه این درخواست‌ها میرجهانگیر قرار دارد که قصدش خراب کردن شاهزاده است. من می‌خواهم از این یوغ خود را برهانم اما فقط در صورتیکه شما مرا یاری دهید.» اتلام پاسخ داد: «همیشه سیاست شرکت هلند این بوده که در امور داخلی ایران مداخله نکند». آنچه اتلام می‌خواست بدانند این بود که آیا شاهزاده به راستی فرزند شاه سلطان حسین است یا یک مدعی دروغین، زیرا اگر او شاهزاده راستین بودی می‌بایست دیگر مدعیان حقوق خود را از دست داده از ایران بگریزند. اتلام به محمد صالح بیگگ گفت: «من در این باره هیچ کمکی به شما نمی‌توانم کرد.»

در این اثنا روابط میان شرکت هلند و شاهزاده تیرگی یافته بود. زیرا در ۱۱ مه ۱۷۲۷ شش سپاهی شرکت هلند را ترك و به خدمت شاهزاده پیوسته بودند.

نامه‌هایی که اتلام با پشتیبانی محمد صالح بیگگ نوشته پاسخی دریافت نکرد اتلام با این اندیشه که باید حتی برای بازگرداندن سپاهیان گریخته از شرکت به جنگ هم تن در دهد دستور داده تا توپهای شرکت را با شریپنل یا گلوله نارنجکی پر کرده برخی از فتیله‌های قدیمی را در پشت جایگاه نمایندگی هلند منفجر سازند تا دقت و کار آئی آنها را برای هنگام نیاز آزمایش کرده باشند. در ۸ ژوئن اتلام کار آگاهی به آبادی سندرك فرستاد تا درباره وضع آنجا و قدرت این دربارسه پولی تحقیق کند. و سرانجام بداند که آیا سپاهیان گریخته از شرکت و نیز ایشک آغاسی باشی اتلام که در ۱۵ مه نامه‌ای از سوی او برای شاهزاده برده و در آنجا بازداشت شده بود باز خواهند گشت یا نه. اتلام در ۱۲ ژوئن نیز با فرستادن نامه‌ای از میرجهانگیر خواسته بود که علی اکبر ایشک آغاسی باشی اش را باز پس فرستد.

در ۱۵ ژوئن ۱۷۲۷ کار آگاه از سندرك بازگشت و گزارش داد که نه شاهزاده

ونه میرجهانگیر هیچیک مایل نیستند که سپاهیان گریخته از شرکت را بازگردانند. به ایشک آغاسی هم اجازه بازگشت داده نشده، سخت زیر نظر است و با او بد رفتاری می‌شود. کار آگاه با علی اکبر سخن گفت و از او شنیده بود که به هر یک از سپاهیان گریخته از شرکت دو تومان برای هزینه و جامه‌های نودوخت هلندی داده‌اند و شاهزاده قول داده که هرگز آنها را به شرکت هلند باز نگرداند. یکی از این گریختگان که یک کم‌زبان ترکی می‌دانسته همه روزه با شاهزاده به‌ایزنی می‌پرداخته اما علی اکبر نمی‌دانسته که گفتگوی این دو درباره چیست. کار آگاه در پایان افزود که هفتاد و شش سپاهی در راه به سری بندر عباس می‌آمده‌اند و فردا به اینجا خواهند رسید. درستی خبر اخیر با ورود این گروه در ۱۶ ژوئن به بندر عباس تأیید شد، سرکردگی ایشانرا محمد زینل خان خال میرجهانگیر به‌عهده داشت. عصر همین روز پسر کلانتر شمیل نیز با صد و پنجاه مرد به بندر عباس درآمد. معلوم نبود که آنها به یاری محمد صالح بیگ آمده‌اند یا نه، محمد صالح بیگ خود نیز از قصد ایشان آگاه نبود. چون برای گرد کردن سپاه و حفظ خود کسانی را به هر مزه، قشم و لارک فرستاده بود. افزون بر این، خانواده خود را هم برای حفظ امنیتشان به این جزایر گسی کرده بود. همچنین خبر رسیده بود که اخیراً فرمان‌ها و خواسته‌های جدید دیگری از سوی شاهزاده به محمد صالح بیگ رسیده است و او آنها را دور انداخته و با لعن و نفرین چپار شاهزاده را از نزد خود رانده است و همان‌روز بطور آشکار حمایت خود را از شاهزاده پس گرفته است.

فردای آن روز یا ۱۷ ژوئن هلندی‌ها محمد زینال خان دائی میرجهانگیر را بازداشت کردند. این کار به گونه‌ی واکنشی در قبال عدم همکاری شاهزاده در بازگرداندن سربازان فراری شرکت هلند بود. شورای شرکت هلند در ۲۵ مه انجام این طرح را به تصویب رسانده بود. اتلام به‌تن خود محمد زینال خان را بازداشت کرد و این اقدام آن هنگامی که خان مزبور از نزدیک جایگاه شرکت می‌گذشت بی‌سر و صدا انجام گرفت. خان اسیر را در زیر زمین اتاق مدیر شرکت جای دادند و با او به‌خوبی رفتار شد.

در ۱۸ ژوئن هلندی‌ها دریافتند که آدم‌های محمد زینال خان شبانه در گروه‌های کوچک گریخته و خبر بازداشت خان را به آبادی سندرك رسانده‌اند. اتلام به خان اسیر اجازه داد که نامه‌ای برای خواهرزاده‌اش میرجهانگیر بنویسد. در ۲۲ ژوئن محمد صالح بیگ نامه‌ای از میرجهانگیر دریافت داشت با این مضمون: «دائی مرا از زندان هلندیان آزاد سازید من پیشنهاد می‌کنم که تازمانی که سپاهیان گریخته از شرکت هلند بازگردانده نشده‌اند دائی من نزد شما بازداشت باشد». اما اتلام این پیشنهاد را پذیرفت. فردای آن روز محمد صالح بیگ با ریشخند از اتلام خواست که پیشنهاد میرجهانگیر را بپذیرد به‌خصوص که همگنان محمد صالح بیگ از هر مز اورا تهدید کرده بودند که اگر این کار را انجام ندهد اورا مقصر خواهند دانست زیرا به نظر ایشان این منازعه در کار برداشت محصول خرما که ناچار می‌بایست در پیرامون میناب و بخش‌های دیگر آغاز شود اختلال پدید می‌آورد. اما اتلام حتی از توجه به درخواست‌های محمد صالح بیگ تن زد.

چون هلندی‌ها انتظار داشتند که این ماجرا برای آنها دردسر پدید آورد دستور دادند که دیوارهای جایگاه نمایندگی هلند را افزاشته‌تر سازند. و هر نگهبانی واحدی داشته باشد. او همچنین يك جدول نوبت خدمت برای نگهبانان شرکت فراهم کرد تا از حملات غافلگیرانه در امان ماند و در این احوال همه روزه آب آشامیدنی، چوب و سوخت و دیگر نیازمندیهای زندگانی را به‌درون شرکت آورده و ذخیره می‌کردند. در ۲۶ ژوئن محمد صالح بیگ نامه‌ای از میرجهانگیر، حسن علی بیگ و کلانتر میناب دریافت کرد با این مضمون: «ما از شما می‌خواهیم که دوباره به شاهزاده پیوندید، نیز از شما دعوت می‌کنیم که به سندرك بیائید تا به اتفاق دربارهٔ يك استراتژی مشترک گفتگو کنیم. برای اینکه هر نوع سوءظن بی‌اساس از ذهن شما دور شود فرزند میرجهانگیر را نزد شما می‌فرستیم.» محمد صالح بیگ پاسخ داد: «شما همگی چنانچه دوستانه به بندرعباس بیایید مقدمات را گرامی خواهیم داشت.»

اثر بازداشت محمد زینال خان بزودی بالا گرفت. در ۲۹ ژوئن ۱۷۲۷ اتلام

از ایشك آغاسی خود که اینك آزادی بیشتری یافته بود نامه‌ای دریافت کرد. علی اکبر نوشته بود که: «من انتظار دارم که بزودی باشش سپاهی گریخته به شرکت بازگردم.» نیز در چندین آبادی مانند رودان روستائیان تردید خود را از پیوستن به شاهزاده و بیعت با او نشان داده بودند و این خبرها را پسر کلانتر شمیل در طی نامه‌ای به آگاهی اتلام رسانده بود وی نوشته بود: «پدرم را در سندرك زندانی کرده‌اند چون با شاهزاده مخالفت نموده و در قلعه را بر روی او بسته بود. چندین مأمور مالیاتی شاهزاده را مردم کتک زده به سندرك بازگردانده‌اند. اینان هر چه بخواهند می‌توانند به سرپدرم بیاورند. آگاه باشید که پس از بازگردانده شدن سپاهیان گریخته میرجهانگیر به شرکت هلند حمله خواهد کرد.»

چاپار فرستاده اتلام به سندرك در یکم ژوئیه ۱۷۲۷ بی آنکه پاسخ نامه او را آورده باشد بازگشت. در همین روز هلندیان خبر یافتند که شاهزاده از انگلیسیان خواسته که خطوط تهیه آذوقه هلندیان را در دریا قطع کرده و یکی از مقامات مهم هلندی را به نام شاهزاده زندانی کنند.

در ۷ ژوئیه شایع شد که شاهزاده با سران بلوچ سپاه خود که دیگر از او اطاعت نمی‌کرده‌اند به جدال پرداخته است.

در ۱۴ ژوئیه خسرو بیگ از بندرعباس برای پیوستن به شاهزاده به قصد سندرك بیرون رفت و اتلام از او خواست که بین او و شاهزاده پادرمیانی کرده اختلافشان را به آشتی مبدل سازد.

در ۱۶ ژوئیه علی اکبر ایشك آغاسی اتلام به گونه‌ای نا منتظر به شرکت هلند بازگشت و گفت: مرتضی قلی بیگ هر مزی در آزادی من کوشید و اگر کلانتر میناب برای من خوراک فراهم نمی‌کردی من از گرسنگی مرده بودم. وی افزود: شاهزاده حتی قصد داشت که طی نامه‌ای، از اتلام فرستادن سپاهیان اروپائی بیشتری را درخواست کند.

آغاز یادداشت روزانه

بنا به روایت يك گزارشگر: این شاهزاده پیش از آنکه پیشوا و رهبر متابعان خود باشد تابع ورعیت آنهاست، زیرا که هرچه را اینان بخواهند انجام می‌دهد. در میان اینان میرجهانگیر از همه با نفوذتر است و پس از او میرزا حسنعلی کلانتر میناب، برخی از یوزباشیان هرمز و بزرگان دیگری قرار دارند. اما قورچی سالم کلانترشمیل فقط نفوذی (پشت برگ ۴۳۴۳) اندک دارد.

گویند چون خبر زندانی شدن خالوی جهانگیر، محمد زینل خان به شاهزاده می‌رسد این نواب به پیرامونیان خود فرمان می‌دهد که ساختمان شرکت هلند را با شتاب تسخیر کنند. اما آنان که از وضع هلندیان بیشتر آگاه بوده‌اند به نواب گفته‌اند: «این کاری بس بزرگ است، چون برای انجام دادن آن باید بیش از آنچه اینک داریم نیرو در اختیار داشته باشیم.» افزون بر این، این پیرامونیان با نفوذ به شاهزاده جعلی خود توصیه کرده‌اند که از سندرک بیرون شده و در میناب ساکن شود زیرا در میناب بی‌شک اروپائیان به واسطه قرب مسافت او را از پیشکشها و تعارفیها سرشار خواهند کرد. نیز چون بیشتر فعالیت‌های شاهزاده خواندن نماز و گرفتن روزه بود تنها آدم‌های معدودی فرصت می‌یافتند که با او سخن بگویند. گزارشگر همچنین گفت که آن مرد فرانسوی که بارها از آن سخن رفته و در آنجا به سردار شهرت دارد و فرمانده يك گروه انگلیسی، پرتقالی و گریختگان ماست که جمعاً نزدیک ۲۰ تن هستند پیشنهادها

و طرح‌های حیرت‌انگیزی از قلعه‌ها و اراک‌ها و جزآن ارائه داده است. او همچنین با بازگشت گریخته‌گان ما سخت مخالفت نموده است. زیرا نیروی او چنانچه اینان باز گردند سخت تضعیف خواهد شد. گفته می‌شود که به مرتضی قلی بیگ دستور داده شده که جانشین را ترغیب به تلاش برای آزاد ساختن زندانی نموده او را وادار کند که برای بازگشت گریخته‌گان کله پوک ماضمانت کند. همچنین دوباره جان و مال خود را نثار شاهزاده کند. نیز گزارشگر افزود که در زمان اقامتش در آنجا هر اس نسبت‌زیادی پدید آمده بود زیرا شایع بود که مدیر شرکت هلند سه‌هزار تومان پول نقد به رئیس نیرومند و ثروتمند تازی شیخ رحمة جلفقاری که در نزدیک مسقط است داده تا در برابر این پول هر تعداد مرد تازی که برای بازگرداندن نگهبانان گریخته از شرکت هلند لازم است در اختیار مدیر بگذارد تا او به‌زور آنها را از آبادی سندرك بازگرداند و جز آن.

پایان یادداشت

در ۲۱ ژوئیه مرتضی قلی بیگ به شرکت هلند آمد و از اتلام خواست که محمد زینل خان را آزاد کند. اتلام گفت: «من نمی‌توانم با این درخواست موافقت کنم. من، محمد زینال خان را یکماه پس از گریختن نگهبانان شرکت هلند به سندرك، بازداشت کرده‌ام. شاهزاده حتی پاسخ نامه‌های مرا هم نداده و با چاپار من رفتار بسیار خصمانه‌ای داشته است. فرستاده مرا زندانی ساخته و به او حتی نانی داده که برای خوراك سگش هم مناسب نبوده است اما من محمد زینال خان را در خانه خود نگهداشته و سگ‌نگاه و خوراك خوب به او داده‌ام» اتلام حتی مایل نبود توهینی را که نسبت به شرکت هلند و شخص او از سوی شاهزاده اعمال شده بود مطرح کند اما محمد زینل خان را تنها هنگامی می‌خواست آزاد کند که نگهبانان گریخته از شرکت هلند از آبادی سندرك بازگردانده شوند.

در ۲۶ ژوئیه گفته می‌شد که شاهزاده از آبادی سندرك بیرون آمده و به حوالی آبادی بودان رسیده. محمد صالح بیگ که شاید این حرکت را حاکی از آن می‌-

دانست که شاهزاده مشاوران خود مانند میرجهانگیر را کنار گذاشته است. او به قولی مدعی شده بود که هیچگاه از مشاوران شاهزاده دست برنداشته است. در واقع او اعتراضاتی نسبت به نزدیک ترین مشاوران شاهزاده داشت. اینان که امرآخوانده می شدند چند روز پیش نامه‌ای برای محمد صالح بیگ فرستاده بودند و او در پاسخ نوشته بود که: «من می‌خواهم بدانم در طی سال گذشته شما برای شاهزاده جران چه کرده‌اید پولهایی که من و دیگران دادیم صرف چه کاری شد. و با آن پولها چند تن سپاهی استخدام کردید؟ اگر برای این پرسش‌ها پاسخی ندارید از شما می‌خواهم که به من بگوئید برای آینده چه نقشه‌هایی دارید و به من خبر دهید هر يك از شما چقدر می‌توانید كمك كنيد تا من هم همانقدر كمك كنم.»

در يكم اوت محمد صالح بیگ توسط یکی از منشیان خود که او را به آبادی بودان فرستاده بود دانست که شاهزاده در آبادی بنك (۲) اردو زده است. شاهزاده جرأت نکرده است که به آبادی بودان رود چون میرجهانگیر و میرزا حسنعلی او را متقاعد ساخته‌اند که کدخدای آبادی بودان سید عبدالرضا که از شاهزاده روی بر تافته است او را خواهد کشت. نیز گفته می‌شد که گروهی از مردمان میناب و شماری سپاهی که رویهمرفته صدوپنجاه تن بوده‌اند برای خوشامدگویی به سکر نگاه تازه شاهزاده آمده‌اند.

بنا به گزارش‌هایی که از میناب رسیده میرجهانگیر بر آنست که از شاهزاده بگسلد چون نمی‌خواهد هدایایی را که دریافت داشته باز پس دهد. اتلام برای اینکه از میان این خبرهای ضد و نقیض از حقیقت اوضاع آگاه شود کسی را به آن صوب گسیل داشت.

فرستاده اتلام در دهم اوت خبر آورد که شاهزاده تنها با ۱۴ تن درباری از آبادی سندرك به روستای مرتفعی در کوهستانهای قلمرو شاهداد خان رفته است. می‌گویند که مشاوران اصلی خود از جمله میرجهانگیر و پسرش میرزا حسنعلی را در آبادی

سندرك واگذاشته و به آنها گفته است که حدود یکماه دیگر باز خواهد گشت. (آرشیو مستعمرات هلند. / ف. ۳۴۵۲)

فردای آنروز پسین هنگام چهارتن از نگهبانان گریخته به شرکت هلند باز گشتند و هلندیان نیز محمد زینل خان را آزاد ساختند. بهزینل خان دریک جشن عمومی که در ۱۲ اوت برگزار می شود خلعتی داده خواهد شد. محمد زینل خان عصر همین روز در اثر ترس آهسته و بی صدا از بندرعباس بیرون رفت. گفته می شد که انگلیسیان او را دستگیر خواهند کرد، چون نگهبانانی که از شرکت انگلیس گریخته بودند هنوز بازگردانده نشده بودند. هلندیان به قول خود وفا کرده آن خلعت را به مرتضی قلی بیگ یوزباشی هر مزد دادند تا آنرا به محمد زینل خان دهد و او در ۱۳ اوت ۱۷۲۷ به سندرك رفت. در این اثنا شایعه آمدن زاهد علی خان با سپاهی سترگ افزایش یافت. محمد صالح بیگ بیشتر قصد داشت که او را براند و حکومت او را نپذیرد. زیرا که همگنانش نیز تا کنون حرکتی که حاکی از پذیرش زاهد علی خان باشد انجام نداده بودند. به عکس همگی اعلام کرده بودند که او را همچون دشمن می نگرند.

در ۲۶ اوت ۲۷۲۷ نیروهای کمکی درخواستی محمد صالح بیگ به سرکردگی قورچی سالم کلانتر شمیل به بندرعباس درآمدند.

در روز جمعه ۲۹ شایع شد که حاکم لاردستور دارد که از تسخیر بندرعباس توسط زاهد علی خان که اینک با سیصد مرد نزدیک این شهر است جلوگیری کند. فردای این روز آشکار شد که این خبر اندکی تحریف شده است. به جای حاکم لار نداخان از اصفهان به بندرعباس گسیل شده و او با گروهی از سپاهیان افغان به کورستان رسیده بود. انگیزه وی از این آمدن دستگیری سلطان محمد میرزا یا بازداشت زاهد علی خان بود. برخی دیگر می گفتند که زاهد علی خان به او خواهد پیوست و فردا از کنگک حرکت خواهد کرد. در ۲ سپتامبر معلوم شد که نداخان به جای اینکه بکراست به بندرعباس بیاید راه خود را کج کرده و به فین رفته است. فردای این روز مسلم شد که نداخان از فین برای دستگیری نواب به میناب خواهد رفت. در همین روز پنجاه

سپاهی به سرکردگی يك يوزباشی که پیشاپیش توسط زاهد علی خان گسیل شده بود به شهر رسید. اندکی بعد پنجاه سپاهی دیگر به شهر درآمدند باور بر این بود که اینها می‌خواهند از گریز بزرگان شهر جلوگیری کنند. زاهد علی خان ذره‌ای عوض نشده بود و پیش از این ازدلالان شرکت هلند چیزهای ویژه‌ای را خواستار شده بود. (برگ ۳۴۶۰ پشت برگ، و ۶۱ پشت برگ)

در ۹ سپتامبر ۱۷۲۷ محمد صالح بیگ در جشنی عام که در آن نمایندگان شرکت های هلند و انگلیس نیز حضور داشتند خلعتی را که زاهد علی خان برایش فرستاده بود بر تن کرد. این جلسه در اثر نزاعی سیاسی که میان سران شرکت هلند و انگلیس بر سر بالانشینی در گرفت به هم خورد چون هر یک از این دو گروه می‌خواست که دسته سواره او بردیگری تقدم داشته باشد. آقای دراپیر (۳) در این نزاع شکست خورد و گفته شد که سخت خشمناک است فردای آن روز هلندیان آگاهی یافتند که او باغ انگلیسیان را در آبادی ایسین آماده کرده و برای اینکه خودش را چند روزی سر-گرم کند زاهد علی خان را به باغ دعوت کرده است. اتلام نیز خبر یافت که قلعه هر مز تقویت شده و بخش‌های شکسته شده آن مرمت و تعمیر گردیده است. گفته می‌شد که سران شمیل، میناب، رودان و جایگاه‌های دیگر صندوق مشترکی برای پرداخت هزینه این تعمیرات تشکیل داده‌اند. این صندوق برای پرداخت هزینه تعمیر سایر قلاعی که هنوز در دست ایرانیان بود نیز به کار می‌رفت. میزان پرداخت کمک با میزان ثروت و قدرت کمک‌کننده تناسب داشت.

شهر یار میناب سرگرم گرد کردن سپاه بود تا به نبرد با زاهد علی خان پردازد چون نه او نه هیچک از کواتوالان آن حوالی مایل نبودند که زاهد علی خان را به رسمیت بشناسند. در ۱۲ سپتامبر بخشی از باروبنه زاهد علی خان به بندر عباس رسیده بود. (ف. ۴۴۶۳ پشت برگ)

در روز یکشنبه ۲۱ سپتامبر ۱۷۲۷ زاهد علی خان باشکوه فراوان به بندر عباس

در آمد. هلندیان طبق معمول در بیرون شهر به او خوشامد گفتند. روز بعد انگلیسیان برای خوشامد گزینی به خانه اش رفتند. از روز ۲۶ سپتامبر زاهد علی خان درخواست دریافت پیشکش را آغاز کرد و در یکم اکتبر ۱۷۲۷ او کار قدیمی خود کلاشی و اختازی پول را از سر گرفت. (ف. ۳۴۶۴ و ۳۴۶۵ پشت برگه)

در ۱۴ اکتبر به زاهد علی خان خبر رسید که حاکم شیراز محمد خان بلوچ پس از رفتن به اصفهان در نزدیک دشتستان با جمعی از سپاهیان صفی میرزا به جنگ پرداخته و تقریباً همگی آنها را نابود ساخته است. به شادی این پیروزی سه روز نقاره خانه شیراز در نو اختن بوده و زاهد علی نیز همین کار را در بندر عباس کرد.

دراثر اختازیهای زاهد علی بازرگانی بهر کود انجامید. در ۲ اکتبر زاهد علی یک کشتی را که محموله اش بادام زمینی بود مصادره کرد چون برای استفاده شخصی به آن نیازمند بود. با توجه به شیوه در خانه بازی و خوان گسترگی او هلندیان این شایعه را باور کردند. آنان گزارش دادند که یکبار او در یک مهمانی نود من بادام زمینی، چهل من نان با انواع و اقسام خورشهای دیگر در سفره داشته است. همه این مواد را غالباً نانوایان و فروشندگان کره و برنج ناچار بودند که به او دهند. بنابراین این اینان درد کانهایشان را بستند و ناپدید شدند تا در آینده این افتخار نصیبشان نشود. (ف. ۳۴۶۶ پشت برگه)

سرانجام به اهالی بندر عباس گفته شد که ناچار باید مبالغی را به گونه مالیات اضافی پردازند یعنی:

۵۵۰ تومان	ایرانیان و بانیانها
« ۱۲۶	کارکنان گمرکخانه
« ۴۵	مردم آبادی ایسین
« ۱۰۰	شیخ علی شاهبندر پیشین

« ۸۲۱ جمع کل

اینان می بایست سه روزه این پول را پردازند. (ف. ۳۴۶۶ پشت برگه)

او همچنین کوشید از کارکنان شرکت هلند ۲۰ تومان باج بگیرد که اتلام عجاله از پرداخت آن جلوگیری کرد. کارکنان شرکت انگلیس فقط می‌بایست ۶ تومان بپردازند. شاید به این سبب که انگلیسیان به زاهد علی قول دادن یک کشتی را داده بودند تا توسط آن طرح از میان بردن باسعیدو را اجرا کند. وی همچنین با اخاذی پول از اهالی به پر کردن جیب‌هایش ادامه داد. (ف ۳۴۶۷)

وضع بندرعباس از ناگاه با آمدن سید احمد خان در ۲۲ اکتبر ۱۷۲۷ یکبارگی تغییر کرد. او زاهد علی خان را بازداشت و همه دارائیش را مصادره کرد. چون شایعه نزدیک شدن افغانان همی بود سید احمد خان دستور داد تا باروهای شهر را استوار سازند. افزون بر این بر مردم بندرعباس مالیاتی وضع کرد و به زحمت از منازعه با شرکت هلند چشم پوشید. افغانان در ۲۶ نوامبر به سرکردگی نداخان به روستای بند علی رسیدند. و پس از زد و خوردهای کوتاهی که میان دو گروه رخ داد در آغاز دسامبر ۱۷۲۷ عقب نشستند. نداخان چشم به راه آمدن سپاهیان اصلی به سرکردگی زبردست خان ماند. سید احمد خان عقب نشینی را بر جنگ ترجیح داده در ۲۰ دسامبر ۱۷۲۷ از بندرعباس بیرون رفت. دو روز بعد زبردست خان بندرعباس را تسخیر و سید احمدخان را که به آبادی ارسو عقب نشسته بود دنبال کرد. زبردست خان دستوراتی که اگر نتواند سید احمد خان را نابود کند او را براند و نیز مأمور بود که محمد میرزا شاهزاده صفوی یا چنانکه غالباً به او اشاره شده «نواب» را نابود کند. از اوت ۱۷۲۷ از جنبش‌های نواب خبری نبوده است. در ۶ ژانویه ۱۷۲۸ نشانه‌ای از تجدید حیات او پدید گشت و گفته شد که در میناب است و برای جنگ کمر تنگ بسته است. این خبرها به گوش زبردست خان که در جستجو و اندیشه دستگیر کردن وی بود رسید. اما چون سرب و باروت چندانی نداشت پیش از هر کار از شرکت‌های هلند و انگلیس سرب و باروت درخواست کرد. انگلیسیان هشتاد من به او دادند اما اتلام به این دلیل که این معامله با اصول تجاری شرکت هلند مغایر است از دادن آنها تن زد. این درخواست بارها تکرار شد و زاهد علی خان که باز خود را

محبوب افغانان کرده بود باریشخند کوشید که اتلام را راضی کند اما اتلام سرسوزنی رضایت نداد. چون خبر این امتناع‌ها به گوش زبردست خان رسید گفت: «بسیار خوب نخست باید ببینم بی سرب و باروت هلندیان در میناب چه می‌توانم کرد» اما از همین لحظه، اختلاف میان زبردست خان و شرکت هلند آغاز گشت.

سرانجام در ۱۲ ژانویه ۱۷۲۸ زبردست خان مبارزه خود را علیه نواب آغاز کرد، او با تیمورخان و قریب هشتصد مرد که بیشتر سواره بودند برای نابود کردن سلطان محمد میرزا حرکت کرد و صفی قلی بیگ را مقام‌جانشین حکومت بندرعباس داد.^۳

هلندیان در ۱۵ ژانویه خبرهایی در باره نتیجه مبارزه زبردست خان دریافت داشتند. او از شمیل به جستجوی نواب و سپاهیان بلوچش بیرون رفته اما اثری از آنان به دست نیاورده بود. بنا بر این برای نگهداشت روحیه سپاهیان خود به شتاب به پیش تاخت تا به آبادی بهمنی نزدیک میناب رسید. تیمورخان که او نیز بدون آگاهی زبردست خان بادویست مرد پیشاپیش رانده بود به اردوی نواب رسید. امکان‌دستگیری نواب سخت اندک بود چون تخمیناً هشت هزار سپاهی با خود داشت. بنا بر این تیمورخان به این منظور که سپاه نواب را از جایگاه امن و مستحکم کوهستانی شان بیرون آورد به جنگ و گریز پرداخت حیلۀ او مؤثر افتاد و سپاهیان نواب به میان دشت هموار سرازیر شدند. در این زمان زبردست خان با ششصد مرد دیگر به میدان نبرد رسید و چنان سخت به مردان نواب تاخت که پس از سه ساعت نبرد همگان گریختند و او حاکم بر صحنه نبرد گشت. نواب گریزان که زبردست خان را به دنبال داشت به میناب و از آنجا به کوهستانها شتافت تا شب فرا رسید و دیگر افغانان نتوانستند او را دنبال کنند. کشتگان سپاه نواب چندان زیاد بود که زبردست خان می‌خواست کوهی از سرهای بریده ایشان در بندرعباس برافرازد.^۴

زبردست خان پس از این نبرد به پیرامون قلعه میناب رفته در آنجا خرگاه افراشت. مدافعان قلعه به سرکردگی احمد بیگ پسر میرجهانگیر قولر آغاسی باشی



چا که خواهد برود و دیگر هرگز به بندرعباس حمله نکند شاهزاده این پیشنهاد را پذیرفته و سپس در میان آن دو آتش بس اجرا شده است. اما برخی دیگر می گفتند که زبر- دست خان در اثر پایداربهای سخت شاهزاده و زیانهای که متحمل شده بوده پیروزی کامل را محال دانسته از اینرو خود را با این پیمان و سازش دلخوش داشته است. بدینسان نقش شاهزاده سلطان محمد میرزا به پایان خود می رسد زیرا که دیگر پس از این تاریخ در رویدادهای گونه گون نواحی ساحلی خلیج فارس از این شاهزاده خبری شنیده نمی شود. واپسین شایعه در ژوئیه ۱۷۲۸ در باره او انتشار یافت که: «سلطان محمد میرزا نیروی تازه ای گرد کرده آهنگ آمدن به بندرعباس دارد.» (۴)

۴- این بخش بر اساس اسناد و مدارک زیر گردآوری شده است :

شماره پرونده بایگانی ۱۹۲۶ گزارش اتلام به بیگلربیگی بندرعباس در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۷۲۵، برگهای ۵۶-۵۱ و ۶۶-۶۵.

شماره پرونده بایگانی ۱۹۲۶ گزارش شیخ راشد شاهبندر به اتلام در تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۷۲۵، برگهای ۸۷-۲۸۴.

شماره پرونده بایگانی ۱۹۲۶ گزارش اتلام به شیخ راشد در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۷۲۵

برگهای ۷۳-۲۷۱.

وضع بندرعباس

بخش دوم (۱۸۲۸)

دوران حکومت زبردست خان و زاهد علی خان

در ۶ نوامبر ۱۷۲۸ به زبردست خان دستور رسید که عازم گرمسیرات شود. وی در اصفهان به هلندیان گفت که: «دستور دارم که بندرعباس و بخش‌های دیگر را در زیر فرمان افغان در آورم و راه‌ها را برای بازرگانان امن و خالی از خطر سازم» وی به اسخارورگفت: «به اتلام بنویس چون شاه بر آن است که جزیره هرمز و دیگر جزیره‌ها را تسخیر کند هلندیان باید میزان کمک‌های خود را افزایش دهند. افزون بر این هلندیان باید توجه داشته باشند که از آن پس میزان بازرگانی آنها به پایه روزگاران پیشین خواهد رسید». اسخارور پاسخ داد: من نیک می‌دانم که شاه می‌خواهد سلطنت خود را تاباندر گسترش دهد اما درباره جزیره هرمز و دیگر جزیره‌ها هلندیان نمی‌توانند کمکی بکنند و نه قول مساعدی بدهند. زیرا که اینان در ایران تنها نقش مهمان را دارند و در اینجا برای بازرگانی آمده‌اند. اما آماده اند که به شاه اندر زهایی بدهند. اسخارور افزود: با اینکه هلندیان در آزادی خسرو بیگک نایب بیگلربیگی بندرعباس که بر گماشته افغانان بود نقش مؤثری داشتند در ازای این زحمت نه همان تفقدی اضافی از سوی شاه ندیدند بلکه از خانه سکونتگاه خرد که بارزترین نشانه امتیازات

آنها بود بیرون رانده شدند. دربارهٔ بازرگانی باید بگویم که پیش از این اتلام نامه‌هایی به شاه نوشته است. اگر قول می‌دهید که این خواست‌های ما را انجام دهید می‌توانید شماری از بازرگانان با خود به بندرعباس ببرید و آنها خواهند توانست کالاهای هلندی را در آنجا خریداری کنند. زبردست خان پاسخ داد: انشاءالله! و افزود «من در ۱۳ نوامبر ۱۷۲۷ دربارهٔ این نکات با شاه گفتگو خواهم کرد». اما نخستین بار این موضوع را با محمد امین بیگ قولر آغاسی در میان گذاشت و او به زبردست خان اندرز داد که این نکات را با شاه در میان نگذارد و افزود: اگر هلندیان ده‌خانه کوچک هم خارج از شهرک نمایندگی می‌خواستند می‌توانستند داشته باشند.

در ۲۸ دسامبر ۱۷۲۷ اعتمادالدوله^{۵۱} جدید محمد امین بیگ قولر آغاسی پیشین از هلندیان خواست که در حین اقامت زبردست خان در بندرعباس او را یاری دهند. در این هنگام زبردست خان در بندرعباس نبود اعتمادالدوله همچنین از هلندیان قدردانی کرده قول داد که شاه فرمانی دایر بر خشنودی اش از خدماتی که هلندیان نسبت به او انجام داده اند صادر خواهد کرد. اما به درخواست هلندیان که باز پس دادن خانهٔ نمایندگی هلند بود توجهی نمود.

تا پایان نوامبر ۱۷۲۷ پیشتازان سپاه زبردست خان به سرکردگی نداخان به آبادی بند علی رسیدند. پس از چند زد و خورد افغانان با زرد آغاز دسامبر (رک فصل مربوط به سید احمد خان) عقب نشستند. نداخان چشم به راه آمدن نیروی اصلی با زبردست

۵- در ۲۷ اکتبر ۱۷۲۸ چاباری از سوی اعتماد الدوله به گونه‌ای کاملاً محرمانه نزد مدیر شرکت هلند خیر آورد که اگر «مدیر شرکت فقط یکپهزار یا یکپهزار و پانصد تومان به اعتمادالدوله دهد او یقیناً قلعه و جزیرهٔ هرمز را در اختیار او خواهد گذاشت»، گفته می‌شود که اعتمادالدوله خسیس‌ترین وجوکی‌ترین مرد در ایران است و اگر قدرت داشته باشد دلش می‌خواهد سراسر ایران را بفروشد. واك ۲۰ برگ ۳۵۴۲ همانجا برگ دست چپ ۳۵۴۹ (۵ نوامبر ۱۷۲۸) گزارش می‌دهد که: زبردست خان حتی یکبار از زبانش جسته است که «این سنگ‌ها (این جزیره‌ها) در خورد آن نیست که زحمتی برای تسخیر آنها کشیده شود». لکن رك یادداشتهای ص ۱۰۹ که مفومی مخالف این عقیده دارد.

خان ماند چون زبردست خان فرا رسید، سید احمد خان که شهر را در دست داشت بی آنکه بجنگد به سوی آبادی ارسو گریخت. سپس بی درنگ در ۲۰ دسامبر ۱۷۲۷ زبردست خان به بندرعباس اندر آمد.

در ۲۱ دسامبر ۱۷۲۷ زبردست خان به گونه‌ای نامنتظر به دیدار هلندیان آمد، و پرسید که آیا می‌تواند از باروها و استحکامات شرکت بازدید کند؟ آیا همه توپهای شرکت را می‌توان به گونه‌ای نمایشی شلیک کرد؟ آیا شرکت چگونگی ساخته شده؟ و بسیاری پرسش‌های دیگر. هر چند زبردست خان نسبت به هلندیان سخت اظهار تفقد کرده بود اذلام به او گفت که احتمالاً نمی‌تواند درخواست هایش را بر آورده کند. زبردست خان در این باب پافشاری نمود، و در عوض چیزهای گوناگونی را که در بندرعباس یافت نمی‌شد، درخواست نمود. هلندیان برای اینکه زیاد منفی قلمداد نشوند برخی از چیزهایی را که می‌خواست به او دادند.

فردای آن روز انگلیسیان زبردست خان را به گونه‌ای پذیرفتند که هلندیان خاطر نشان ساختند که دشمنی زبردست خان نسبت به انگلیسیان پایان یافته و او هوادار انگلیسیان خواهد شد. به خصوص چون انگلیسیان یک کشتی به دوساری و هرمز فرستادند تا چند کشتی توپ دار را که در آن حوال و حوش پراکنده بود بیاورد. این کار به درخواست زبردست خان انجام گرفت که به او پنج توپ به غنیمت گرفته را هدیه دادند (۱۲-۲۳)¹.

نداخان در ۲۷ دسامبر پس از نبرد پیروزمندانهاش با سید احمد خان بازگشت سید احمد خان زاهد علی خان را به گونه‌ای اسیر با خود در یکی از کشتی‌هایی که بخشی از بار و بنه همراهانش را نقل می‌کرد برد. این روباه حیل‌گر توانست کشتی خود را عقب انداخته و با کشتی‌های دیگر پراز تجهیزات خود را به ساحل هرمز رسانده و در ۲۸ دسامبر به بندرعباس بازگردد.

زبردست خان گذشته از سپاه‌یانی که به شمیل و میناب فرستاد، نداخان را نیز در ۳۱ دسامبر با لشکریانی به سوی لارگسیل داشت.

افغانان گذشته از اینکه هر روز چند بار کارکنان شرکت های خارجی را بادرخواست انواع هدایا آزاری می دادند با اهالی شهر نیز به شیوه ای وحشیانه رفتار کرده، آنها را مورد آزار قرار می دادند. از آنها پول می گرفتند و به چشم برده و غلام به آنها می نگریستند. مردم را با کتک و ادار به حمل و نقل چیزهای دزدیده شده و آوردن چوب و هیزم و آنچه به ایشان مربوط نبود، واداری ساختند؛ هر که را در حوزة بندرعباس، میناب، شمیل و رودان می زیست به بردگی گرفته با احشام و مواشی دزدیده شده از روستائیان در بندرعباس می فروختند. اگر افغان ها به آتش نیاز داشتند کلبه های مردم را آتش می زدند. نسبت به شرکت هلند نیز بی حرمتی نشان دادند چون با کارکنان بومی آن نیز مانند دیگر ساکنان شهر رفتاری کردند.^۳ در هنگام جستجوی غنایم زاهد علی خان دستیار افغانان بود. او همانند موشی که در کلیسا باشد بینوا بود، و بانسان دادن راهها و وسایل اخاذی پول بیشتر به زبردست خان، کوشید که خود را طرف توجه او کند. نقشه دریافت يك خراج کامل از مردم شهر و تقسیم شهر در میان گروه های گونه گونه را وی طرح کرد. قرار بود ۲۵۰۰ تومان پرداخته شود^۴. حتی شیخ راشد با سعیدی که در ۲/۱/۲۸ پس از اطمینان یافتن از خورشفتاری افغانان به بندرعباس آمده بود از پرداخت پول معاف نشد. و در ۴ ژانویه او مزه گرسنه چشمی و پول پرستی افغانان را چشید. اینان از اوقفت پنجاه هزار تومان پول خواستند که توانست آنها را به نصف کاهش دهد. شیخ راشد برای اینکه این سگان گرسنه را از گزیدن بازدارد دوهزار تومان به آنها داد و قول داد که از وضع اداره گمرکات خود گزارشی عرضه کند. زبردست خان نسبت به این پیشنهاد واکنشی نشان نداد اما در ۶ ژانویه يك ترانکی^(۶) به با سعید و فرستاد تا همه مردمان دارا را بیاورد^۵.

زبردست خان همچنین با درخواست مصرانه يك کشتی، هلندیان را به ستوه آورد. او می خواست يك کشتی به هر مزبفرستد تا چندین کشتی گونه گونه را با تجهیزات

۶- Tranki ترانکی، يك نوع کشتی پاروئی که در آن زمان در خلیج فارس بسیار

آزاد کند. انگلیسیان به این کار راضی شدند. و مقامات هرمز به زبردست خان نوشته بودند که: ما فقط در صورتی کشتی‌ها را بازمی‌گردانیم که مدیر شرکت هلند این کار را تأیید کند. نظر به روابط آنها اتلام نتوانست مخالفت کند؛^۶ چرا که بیفایده بود چون کشتی‌ها در ۶ ژانویه دست خالی بازگشتند. همچنین افغانان از هلندیان توپ‌هائی می‌خواستند. انگلیسیان چهار دستگاہ توپ فلزی برای افغانان فراهم کرده بودند، اما اتلام به آنها گفت: من نمی‌توانم با درخواست شما موافقت کنم. ۷۰ با درخواست مشابهی برای سرب و باروت که بارها از سوی افغانان تکرار شده بود نیز مخالفت شد زیرا دادن سرب و باروت از سوی مدیران شرکت هلند اکیداً قدغن شده بود. بنابراین این هلندیان هرگز و هیچگاه حتی یک پوند باروت یا یک گلوله به هیچکس یا مقامی نداده یا فروخته بودند. زاهد علی خان نیز برای حفظ مقام خود کوشید که اتلام را به دادن این مواد ترغیب کند ولی همان پاسخ را شنید.^۸

موضع بیطرفانه و خنثای هلند سرانجام بر روابط آنها با افغانان اثر گذاشت زیرا که در ۱۰ ژانویه افغانان از هر یک از کارکنان بومی شرکت هلند خراجی به مبلغ ۳۵ تا ۵۰ محمودی خواستند. اتلام دیلماج شرکت را نزد صفی قلی بیگ ناظر بیوتات زبردست خان و خواهرزاده او فرستاد تا فرمان شاه را که کارکنان شرکت هلند را از چنان خراج‌هائی معاف ساخته بود به او نشان دهد. صفی قلی بیگ آن فرمان را مسخره کنان گفت: «چه چیزی مرا از کوفتن آنها برسرت بازمی‌دارد به کاپیتان بگو که من این فرمان را گردن نمی‌نهم او آزاد است که از این کار در دربار شکایت کند و من هم شکایت می‌کنم.» اتلام با شنیدن این ماجرا در نامه‌ای به زبردست خان نوشت که: «برای خاطر من از گرفتن خراج از کارکنان شرکت هلند دست بردارید چون هنوز مستوفی مالیات بر درگاه خانه شرکت هلند نشسته است». دیلماج نزد زبردست خان بازگشت و خان ناسزا گویان او را عتاب کرد که: «از اینجا گم شو سگ!» و به ارباب بگو که من با توپ و مهماتش به او نشان خواهم داد که من زبردست خان‌ام بگذار بدانند که او کاپیتان است». او همچنین هلندیان را متهم کرد که دشمنان او مانند سلطان

محمد میرزا را یاری داده‌اند. اتلام که مایل به جنگ نبود تسلیم شد. او در عین حال از زاهد علی خان پرسید علت این تغییر ناگهانی رفتار افغانان با هلندیان چیست؟ آیا تو دستورهای پنهانی درباره ما داری؟ من همچنانکه قبلاً توضیح داده‌ام تنها بر طبق دستورهای مقامات شرکت هلند رفتار کرده‌ام. زاهد علی خان پاسخ داد: من به تو اخطار کرده بودم که اگر فقط پانصد تومان پیشکش دهی و توجه کنی که مقداری سرب و باروت هم به این پیشکش‌ها بیفزائی همه چیز رو برآورد خواهد شد. تو می‌توانی در دفترهای شرکت درباره مصرف سرب و باروت دست ببری چون باتاویا (Batavia) نیازی به تحقیق در این باره ندارد.

در ۱۲ ژانویه ۱۷۲۸ زبردست خان بانزدیک هشتصد مرد برای دستگیری سلطان محمد میرزا مدعی تاج و تخت صفوی به میناب رفت. در غیاب اوصفی قلی بیگک مسئول اداره شهر بود. در ۱۶ ژانویه زبردست خان درباره پیروزی خود بر شاهزاده خبرهائی فرستاد.

خراج کارکنان برمی‌هلند به افغانان تا ۲۲ ژانویه پایان یافته بود. منشی هلندیان به عنوان سرکارکنان، مسئول پرداخت خراج کارکنان به افغانان گردیده بود. او را بارها آزرده‌اند، دشنام دادند و حتی کتک زدند. در ۱۹ ژانویه حتی چهار افغان سرزده به خانه‌اش که تحت حفاظت شرکت هلند بود در آمدند و از قبر علی منشی هلند خواستند که یا دو تومان باقیمانده را بپردازد و یا آماده خوردن چوب و فلک باشد. قبر علی اعتراض کرد و از آنها خواست اجازه دهند با اتلام گفتگو کنند و افغانان اجازه دادند. در این اثنا پسری که در خدمت افغانان بود جسارت ورزیده دو شتر متعلق به اتلام را از خانه کمپانی دزدید و در حین دزدی دربان خانه را زخمی ساخت. اتلام به این تجاوز و آزار پیوسته دیپلماسی و منشی باشی شرکت هلند اعتراض کرد و گفت: مرتکبان این اعمال باید مجازات شوند و گرنه من خود ناگزیر به مجازات آنها خواهم شد. در طی پانزده سالی که در ایران اقامت داشته‌ام هرگز رویدادهائی از این قبیل رخ نداده است افزون بر این شاه اشرف امتیازات شرکت را تأیید کرده و به مقامات افغانی دستور

داده که ضمن یاری کردن هلندیان رفتار دوستانه با ایشان داشته باشند. صفی قلی بیگک برای حفظ ظاهر آن پسرک را با یک اخطار مجازات کرد. درعین حال دیلماج هلند را در حضور دلالان شرکت که برای شهادت دادن آمده بودند تهدید نمود که شکمش را پاره می کند یا سرش را می برد. همچنین به هلندی ها طعنه زد که هلندی های اصفهان پول زیادی داده اند. اما هلندیان اینجا خیلی کم پرداخته اند و من با طیب خاطر این پول را پس می دهم. مدت ها است که هلندیان چنان رفتاری می کنند که گوئی حاکمان شهرند. چرا دردوره انقلاب قلعه و استحکامات شهر را تسخیر کردند؟ دیلماج شرکت پاسخ داد: «هلندیان تنها خوار شده اند که مطابق امتیازاتشان با آنها رفتار شود.» صفی قلی بیگک سرانجام فقط وعده داد که توجه خواهد نمود که از چنان کارهای خود سرانه جلوگیری شود. با وجود این فردای آنروز یا ۲۳ ژانویه باقی پول در همان کلبه بهزور از منشی باشی گرفته شد. اتلام برای اینکه منشی باشی را از تجاوز بیشتر مصون دارد دو تومان باقیمانده را از جیب خودش پرداخت.

در ۲۷ ژانویه افغانان از کارکنان شرکت هلند ده درصد دیگر از خراج پیشین را خواستار شدند. صفی قلی بیگک به دیلماج شرکت گفت: من کاری ندارم که بندر عباس پیشرفت کرده یا نه، یا هلندیان از اینجا می روند یا نه. شاه می تواند بی وجود هلندیان سلطنت کند. اما بی آنکه سهم خود را بگیرد و خزانه خود را پر کند نمی تواند شاه باشد. فردای آنروز افغانان قنبر علی را برای گرفتن ده درصد اضافی کتک زدند. اتلام برای اینکه از این مخمصه هم نجات یابد این بار نیز ۳۵۵ محمودی از جیب خودش پرداخت کرد.

در ۲۹ ژانویه صفی قلی بیگک دلالان شرکت هلند را تهدید کرد که: «اگر اتلام را وادار نکنید که به ما سرب و باروت دهد شما را به چوب و فلک خواهم بست.» با ورود کشتی های دوسماریتان (۷) و دو کرنیلیا (۸) در ۲ و ۳ ژانویه افغانان درخواست

های تازه ای را مطرح کردند. در ۴ فوریه صفی قلی بیگ پارچه چیت و پارچه‌های گرانبهای دیگر خواست و وعده داد که در مقابل آنها طلا خواهد داد. اتلام پاسخ داد: هنوز تصمیم نگرفته‌ایم که آیا باید کشتی‌ها را باز پس فرستیم و آیا همه کارکنان شرکت هلند باید بندرعباس را ترک کنند یا نه. زیرا اگر آزارها وسد و بندهای دمام سپاهیان افغان متوقف نشود دیگر تجار تری برجای نخواهد ماند و در آن صورت بهتر آنست که هلندیان بروند. زبردست خان در ۶ فوریه با غنایم فراوان از جنگک باشاهزاده صفوی بازگشت. و دیری نپایید که او هم درخواست گرفتن چیت و دیگر پارچه‌های گرانبها را تکرار کرد. و در پی آن به گونه‌ای نامنتظر به جایگاه شرکت هلند آمد و از خود خوشروئی و مهربانی نشان داد. او آمده بود که پارچه‌ها را بگیرد و می‌گفت که بهای آنها را نقداً می‌پردازد. اتلام پاسخ داد: من آنها را فقط در صورتی می‌توانم تحویل دهم که بار کشتی به هم ریخته نشود چون هنر زبارهای آن تخلیه نشده است.

در ۱۲ فوریه ۱۷۲۸ زبردست خان پرسید: «آیا می‌توانم به دیدن کشتی هلند بیایم» هلندیان برای اینکه از کج خلقی بیشتر او جلو گیری کرده باشند با این درخواست موافقت کردند. فردای آنروز زبردست خان می‌خواست در قایق پاروئی انگلیسیان نشسته به بازدید یک کشتی انگلیسی برود. در این اثنا اتلام که در ساحل راه می‌رفت به وی گفت: آیا می‌خواهی همین اکنون از کشتی هلندی دیدار کنی؟ زبردست خان موافقت نمود و مدیر انگلیسی را همچنان در کشتی انگلیس به انتظار خود باقی گذاشت. از لباس دریانوردان و تدارکات داخل کشتی چنین استنباط می‌شد که این دیدار به گونه‌ای اتفاقی و سرزده انجام گرفته است. فقط یک روز بعد زبردست خان از کشتی انگلیسی بازدید کرد و در آنجا به اتفاق همراهانش هدایائی فراوان و گرانبها دریافت داشتند. تقریباً دبرهنگام زبردست خان جشنی ترتیب داد تا خلعت خود و دوتن از مدیران شرکت‌های اروپائی و بیست و چهار خلعت دیگر را به تشخیص خود توزیع کند. در فرمان شاه برای اتلام نیز گذشته از اظهار تفقد شاه نسبت به اتلام از اوشماری توپچی و متخصص بمب نیز درخواست شده بود.

همه این خلعت‌ها زمان درازی نزد زبردست خان بوده است. زبردست خان که از ششم فوریه هم‌روزه هرروز چندین بار به دنبال پارچه‌ها می‌فرستاد از اینکه هنوز به او تحویل نشده بود خشمگین گشت. سرانجام اتلام درمانده بود که چگونه این خودداری از تحویل را ادامه دهد و برای چاره اندیشی از اعضای دیگرشورا استمداد جست. اینان به اتفاق آراء نظر دادند که اتلام باید مؤدبانه به خودداری از تحویل پارچه‌ها ادامه دهد و بگوید که هلندی‌ها نمی‌توانند برای چند قواره پارچه تمام بارهای کشتی را زیرو رو کنند. افزون بر این قیمتی که زبردست خان می‌خواست برای پارچه‌ها بپردازد خیلی کم بود. در ۱۷ فوریه اعتبار گفته‌های زبردست خان دستخوش تردید گشت، چرا که می‌خواست به جای طلا به دلالتان شرکت محمودی بد بدهد و آنها را تهدید می‌کرد که اگر این سکه‌ها را نپذیرند بی‌احترامی خواهند دید.

زبردست خان باز در ۱۸ فوریه به دیدار اتلام آمد زیرا که دختر کوچولویش در گذشته بود. در این دیدار از اتلام تقاضا نمود که آیا می‌تواند از انبارهای شرکت دیدار کند، که با آن موافقت شد. پس از این دیدار او خواست که مقادیری، باروت، سرب، چندین توپچی، مقادیری خمپاره و بسبب و بیک متخصص ماهر بمب به‌زی داده شود. اتلام به او گفت: من قادر به انجام این خواسته‌ها نیستم. اما زبردست خان در خواسته‌هایش پافشاری نمود و گفت با حضور سه کشتی هلندی در اینجا یقیناً می‌توانید چند کارشناس و بخشی از اقلامی را که من خواسته‌ام تأمین کنید. اما اتلام گفت: توپچی-ها به‌خصوص در کشتی‌ها مورد نیاز هستند اگر به آنها نیازی نبود باتاویا در این باره به‌ما نامه می‌نوشت زبردست خان به اتلام گفت آیا می‌توانی درباره این درخواست من به باتاویا نامه بنویسی و از فرماندار کل آنجا اجازه بخواهی؟ اتلام بی‌درنگ با این خواسته موافقت نمود و از زبردست خان خواست که یک نسخه از فرمان شاه اشرف را به او دهد. او مطمئن بود که زبردست خان نسخه را نخواهد داد چون به عقیده زبردست خان در آن فرمان از هلندیان قدری بیش از استحقاق ایشان ستایش شده بود.

زاهد علی خان سرانجام در کوشش‌هایش برای بازیافتن قدرت پشین خود

کامیاب گشت، زیرا که زبردست خان با گرفتن سندی از او که متضمن قول پرداخت مبلغی پول بود. او را به مقام شاهبندر بندر عباس برگماشت. همچنین به رایگان او را مقام جانشین یا نایب بیگلریگی داد.

بنا به شایعات زبردست خان از سوی دربار فرخوانده شده بود که شاید نیز درباره مقاماتی که به زاهد علی خان داده توضیح دهد. ظاهراً زبردست خان پیش از حرکت می‌خواست از هلندیان چیزهای بیشتری دریافت دارد. چون زاهد علی خان در نهمان به اتلام آگاهی داد که: «خان قصد دارد عین هدایائی را که به او داده‌اید و یا بهای آنها را به شما بازگرداند زیرا این هدایا را خیلی ناچیز می‌شمارد. من به شما اندرز می‌دهم که مقداری هدایای گران بها برای خان بفرستید.» اتلام پاسخ داد: «خان هر کار که دلش می‌خواهد انجام دهد چون من با گشاده دستی هدایائی همراه با ادب و نزاکت به او داده‌ام و ظاهراً نه هدایا و نه ادب و احترام ما هیچ‌یک اثری نداشته است. آیا افغانان مبلغی هنگفت از هلندیان در اصفهان نگرفته‌اند، کی می‌خواهند آن پول هنگفت را باز پس دهند؟» زاهد علی خان اشاره کرد که: «زبردست خان مردی نیست که با اروپائیان وارد معامله شود و یقیناً هلندیان از برانگیختن دشمنی اوسودی نخواهند برد.» اتلام پاسخ داد: «من پیوسته کوشیده‌ام و خواهم کوشید تا آنجا که ممکن است از پدید آمدن دشمنی جلوگیری کنم، اما اگر توهین‌ها و نیشخندهای خان با تجاوز و بی‌حرمتی آشکار و حتی تخلفات تحمل ناپذیر بیشتری همراه شود من به هر شیوه و وسیله شرافتمندانه‌ای که در اختیار دارم با او مقابله خواهم کرد.»

فردای آنروز زاهد علی خان با قورچی سالم کلانتر شمیل نزد اتلام آمده و یکبار دیگر کوشیدند تا او را وادار کنند هدایای بیشتری به زبردست خان و برادرزاده‌اش بدهد. در این دیدار ماجرائی میان برخی از افغان‌ها و حامل^(۹) نایب اتلام رخ داد. حامل که اندکی حالت مستی داشته پیاده به درخانه‌اش که در تصرف افغانان بود رفته بود تا ببیند که آیا آنرا خالی کرده‌اند یا نه. و چون طرفین زبان یکدیگر را خوب نمی-

فهمیدند در میان آنها نزاع درمی گیرد و یکی از افغانان به دست حامل زخمی می شود. زاهد علی خان که تازه از خانه اتلام بیرون رفته بود بزودی بازگشت تا از سوی زبر دست خان رضایت بخواند و حامل را با خود ببرد زیرا که در غیر این صورت زبر دست خان تهدید کرده بود که شدت عمل نشان خواهد داد. اتلام پاسخ داد: تا آنجا که من دریافته ام افغانان در آن ماجرا درخور سرزنش اند. و به دو تن از اعضای شورا دستور داد تا به همراه زاهد علی خان نزد زبردست خان بروند و نخست از او پرسند که خواسته هایش چیست و اگر خواسته ای دارد بنویسد. دوم اینکه از او بخواهند که در باره همه تخلفاتی که نسبت به کارکنان شرکت هلند اعمال شده به داد رفتار کند و گرنه هلندیان ناگزیر خواهند شد که خود عدالت را اجرا کنند. سوم اینکه از همه ستم هائی که تا کنون به هلندیان شده شکایت کرده پرسند: آیا خان برای آن به اینجا آمده است که آدم هایش ما را بیازارند؟ چهارم و نکته آخر اینکه آیا از شاه فرمانی دارد که در آن از هلندیان خواسته شده باشد که اینجا را ترک کنند یا اینکه باید همچون زمانهای پیشین با ایشان رفتار شود؟ فرستادگان اتلام چون نزد زبردست خان آمدند او را خشمناک یافتند. گرداگردش چهارصد تا پانصد تفنگچی با تفنگ های چخماقی قیله گذاشته آماده کار بودند.

آغاز زیادداشت های روزانه فرستادگان اتلام

ما تقریباً در ۵ گامی زبردست خان ایستادیم زاهد علی خان تعظیم غرایبی نمود و ما نیز همچنان کردیم. زبردست خان بر دیوار کوتاهی نزدیک درگاه خانه نشسته نعره می زد و ناسزا می گفت (و به سختی نگاهی به ما انداخت): وزیر کجاست؟ این آدم ها کیانند؟ دیلماج گفت: این داروغه و آن یکی مدشی شرکت هلند است. زاهد علی خان با لحنی لابه آمیز به میان سخن دوید که: نواب خان! کاپیتان (۱۰) می خواست وزیرش را خدمت شما بفرستد اما او در اثر میخوارگی بیمار شده و در خانه اش بستری است! من این را هنگامی که در شرکت بودم خودم دیدم چون وقتی به طبقه بالا آمده بود

کاپیتان از رفتار او اظهار ناخشنودی نموده او را به خانه بازپس فرستاد. باشنیدن این سخنان زبردست خان سخت خشمگنانه گفت: «من وزیر او را می‌خواهم، يك تن بمیرد بهتر از آنست که دو یست سیصد تن کشته شوند. من او را به هر نحوی که ممکن باشد به چنگ می‌آورم.» او همچنان خشمگنانه افزود: «آیا این پاداش آن همه دوستی و محبتی است که من نسبت به هلندیان انجام داده‌ام؟ با محبت بسیار سفارش آنها را به شاه خود کردم که نتایج آن عایدشان شد. (۳۵۳۱) حال باید با چند مرد به یکی از بهترین صاحب منصبان من حمله کنند و او که برهنه نشسته بوده به دست وزیر زخمی شود.» سپس از ناگاه رو به جانب ما برگرداند و گفت: «تو منشی باشی دوست خوب منی با من در کشتی بودی و فارسی یادگرفتی بگو علت این کار چیست؟ و نظر خود را در این باب بیان کن.» منشی که زبانه خشم را در چهره خان دید گفت: «من فارسی کم می‌دانم و می‌ترسم حرف بز نم از خان استدعا دارم اجازه دهند به واسطه يك دیلماج پاسخ بگویم!» خان مرحمة درخواستش را پذیرفت. آنگاه دیلماج محترمانه از سوی مدیر شرکت به خان سلام رساند و چون خواست نیت ما را از این مأموریت به او بفهماند خان میان حرفش دوید و گفت: ببین منشی تو بهتر می‌توانی به پرسش‌هایی که از تو کرده‌ام پاسخ دهی! در این هنگام منشی خیلی به خان نزدیک شد و گفت: «به نظر من کل این ماجرا در اثر ندانستن زبان پدید آمده و هر يك از دو طرف دعوا را می‌توان به آدم ناشنوائی همانند کرد که می‌بید طرف دیگر حرف‌هایی می‌زند و می‌پندارد که دارد به او ناسزا می‌گوید.» زبردست خان که باشنیدن این توضیح اندکی آرام شده بود با زاهد علی خان به سخن پرداخت. اندکی بعد آشکار شد که زاهد علی خان با احترام زیاد از خان خواسته که باور کند آن نزاع نوعی نعره مستانه بوده و از فارسی ندانستن وزیر کاپیتان هلندی ناشی شده است. زبردست خان بی‌درنگ گفت: «نه! نه! (پشت برگ (۳۵۳۱) زاهد علی خان من می‌خواهم این وزیر را به چنگ آورم و گرنه در خانه آنها سنگی روی سنگ نخواهد ماند من زمان درازی است که از قندهار دورم اما از آن زمان تا کنون هیچکس دل آنرا نداشته که به مردان من آزار رساند. افزون بر این چرا

کاپیتان پا درمیانی نکرده که این ماجراها رخ ندهد؟ آدم‌های من از ترس من حتی از خودشان دفاع نکرده‌اند و گرنه خودشان را نشان می‌دادند.» آنگاه خان از ناگاه روی به سوی دیلماج برگرداند و شنید که می‌گوید: «خان خواهش می‌کنم این موضوع را زیاد جدی نگیرید این يك امر گذشته است» هنگامی که دیلماج آغاز سخن کرد زاهد علی خان خواست او را ساکت کرده به جای خود بنشانند اما زبردست خان حرفهای دیلماج را شنیده بود و کوشش زاهد علی خان نتیجه‌ای نبخشید. زبردست خان خشمگین به هر سومی جست و خشم زمام اختیار از کف‌اش ربوده بود همچنانکه فارسی می‌گفت زبان خود را به لهجه افغانی (به سخن بهتر به سخنان جنون‌آمیز) تغییر داد و با این کلمات سخنان خود را به پایان برد: من می‌خواهم او را به چنگک بیاورم و به چنگک می‌آورمش. بگذارید این درستان بازگردند اینان بی‌گناهند. در همین حال به منشی روی کرد و گفت: «آیا این رفتار نمونه خوبی نیست. چون شما بهتر می‌دانید!» منشی که می‌دید خان در انتظار پاسخ است گفت: جناب خان شما یقیناً می‌دانید که هر خواننده خوب ممکن است اشتباهی بکند با وجود این کاپیتان خود را به دوستی شما پشتگرم داشته و هر چه شما برای نگهداشت او لازم داشته باشید یقیناً خواهد کوشید که در حدود مسئولیت خویش انجام دهد. خان پاسخ داد: بله! بله! بیش از پنجاه بار گفته‌ام که وزیر را می‌خواهم، به سر شاه قسم از این خواسته دست بر نمی‌دارم. من فقط از خدا می‌ترسم و نه از کس دیگر، نه از پادشاه کاپیتان می‌ترسم نه از هیچ کس دیگر، هر کس که می‌خواهد باشد. پس از گفتن این سخنان خان به آخرین امضا کننده این گزارش نگاه کرد و او مؤدبانه گفت: جناب خان کاپیتان باوری سخت دیگر گونه نسبت به شما دارد. در این اثنا وزیر انگلیس، پزشک و دیلماج آنان نزد خان آمدند و پس از سلام و تعارف، ما چنین پنداشتیم که پذیرائی خان از آنان دوستانه بود. اطلاع پیدا کردیم که انگلیسیان از اینکه کاپیتان آنها به سبب بیماری و جز آن نتوانسته به تن خود بیاید پوزش خواسته‌اند. آنگاه خان با لحنی شکوه‌آمیز از وزیر هلند با انگلیسیان سخن گفت و خطاب به پیرامونیان افزود: (با اشاره به انگلیسیان) اینها پیشترها هر چه می‌خواستند

می کردند. برده وار خدمت می کردند و هر چه در ید قدرت داشته اند به من داده اند. و به شیوه بسیار رضایت بخشی مرا یاری کرده اند (نگران درما) سپس افزود: هلندیان تا کنون چه کرده اند؟ آنگاه دیلماج انگلیسیان به دستور آنان پاسخ هائی داد که ما خوب در نیافتیم تنها این بخش از سخنش را دریافتیم که می گفت: جناب خان خواهش می-کنیم از این موضوع در گذرید آن فقط نعره مستانه ای بوده است. (۳۵۳۲-۷۶).

پایان یادداشت

پس از آن هلندیان با انگلیسیان باز گشتند. فردای آنروز مدیر شرکت انگلیس به اتلام گفت: «اگر به گونه ای خان را راضی نکند او درخواستن حامل پافشاری خواهد نمود». اتلام پاسخ داد. من می توانم حامل را بیاورم و اگر زبردست خان چه بخواهد و چه نخواهد بر سر این ماجرا جنگی پدید آورد به عهده خود اوست.

با اینکه افغانان يك چاپار هلندی را آتک زده بودند در ۲۸ فوریه که اتلام به دیدن زبردست خان رفت پس از برخوردی سرد، از وی باخوشروئی بسیار پذیرائی شد. فردای آنروز زبردست خان گستاخانه از هلندی ها خواست که پارچه های درخواستی-اش را تحویل دهند.

هلندیان برای اینکه رابطه بهتری پدید آورند سرانجام در ۴ مارس هدایائی به ارزش ۷۱۴۸ محمودی برای زبردست خان، و نیز هدیه ای برای آن افغان زخمی فرستادند. صفی قلی بیگ به دائی خود گفت: ازدلالان انگلیسی بخواهید که این هدایا را ارزش یابی کنند چون به نظر من ناچیز می نماید. چون صفی قلی بیگ می خواست پول این هدیه ها را به دلالان شرکت هلند بدهد اتلام گفت: اگر زبردست خان اینها را دوست ندارد می تواند عین آنها را پس دهد. در ۵ مارس که باز صفی قلی بیگ کوشید دلالان شرکت هلند را به پذیرش آن پول مجبور کند اتلام همان گفته پیشین خود را تکرار کرد.

پسین گاه همان روز زاهد علی خان به اتلام اخطاری فرستاد که: اگر هریک از اروپائیان از خانه شرکت بیرون بیاید افغانان به دستاویزی، مرافعه ای پدید خواهند

کرد. زبردست خان بزودی به بندرکننگ می‌رود او از شاه اشرف اجازه جنگ با هلندیان و تاراج شرکت ایشان را خواسته است و درغیاب خود به سیصد افغان دستور داده که هلندیان را آزاردهند. ادامه تیرگی روابط هلندیان و افغانان نیز از آنجا آشکار می‌شد که زبردست خان گفته بود هلندیان باید افزون بر آن هدایا ده درصد دیگر هم بدهند که در پاسخ این درخواست اتلام گفت: من آمادگی این پرداخت را ندارم. زاهد علی خان گفته بود که اگر هلندیان به صفی قلی بیگ هدیه‌هایی ندهند او زبردست خان را وادار خواهد ساخت که به شرکت هلند حمله کند. در این گیرودار زبردست خان دلالان شرکت هلند را فراخواند و عموم هلندیان، فرماندار کل و به‌ویژه اتلام را به باد ناسزا گرفت و گفت من به شما نشان خواهم داد که نوکر افغانها هستید او همچنین به دیلماج از این بابت که همه سخنانش را به خوبی به اتلام نفهمانیده است ناسزا گفت. اتلام به دلالان شرکت هلند گفت: اگر زبردست خان باردیگر شما را فراخواند به او بگوئید که شرکت هلند تا کنون از جانب صفی قلی بیگ، تعدی‌های زیادی را تحمل کرده است دادن هدایا در ازای این تخلفات خفت آور است من حداکثر توان خود را به کار بردم که با زبردست خان رابطه خوبی داشته باشم هدایایی را هم که داده‌ام نه به قصد فروش بلکه برای خاطر دوستی بوده است.

در ۹ مارس زاهد علی خان به دیدن اتلام آمد تا در باره وضع موجود و چگونگی حل بحران که به نظر او فقط با تقدیم هدایای بیشتر به افغانان حل شدنی بود به گفت و شنود پردازد. فردای آنروز زاهد علی خان به اتلام پیام داد که اگر صدقواره چیت‌گلدار برای زبردست خان بفرستی کاری می‌کنم که یک اسب نرجوان به ارزش ۲۵ تومان برایت بفرستند. اتلام پاسخ داد که: به مخدوم خود بگو که من نیازی به اسب ندارم. در ۱۲ مارس زاهد علی خان باز به اتلام پیشنهاد کرد که برای جلب دوستی زبردست خان هدیه‌ای به او بدهد، اما اتلام پاسخ داد: دوست ندارم دوستی کسی را با پول بخرم. فردای آنروز باز زاهد علی خان به اتلام پیام داد که: دست کم

۶. تومان هدیه بده و گرنه وضع گذران هلندی‌ها وخیم خواهد شد. اتلام پاسخ داد من دیگر در شرکت هدیه‌ای ندارم و اگر هم می‌داشتم به کسی نمی‌دادم.

در ۱۴ مارس سپاهیان افغان دودریانورد هلندی را کتک زدند و در همان احوال يك هلندی تحت الحمايه را نیز کتک زدند. اتلام از این کارها به زبردست خان شکایت برد اما او زحمت پاسخ دادن هم به خود نداد. فردای آنروز اتلام به زاهد علی خان پیام داد، از این افغانانی که به ما سنگ می‌پراندند، دشنام می‌دهند و کارکنان شرکت هلند را کتک می‌زنند جلوگیری کنید. اگر این تجاوزات و بی‌حرمتی‌ها متوقف نشود من به کارکنان شرکت دستور می‌دهم که از خودشان دفاع کنند، زاهد علی خان پاسخ داد که زبردست خان به سپاهیان خود دستور داده که از این کارها دست برداشته رفتار. های خود را اصلاح کنند. ظاهراً اتلام چندان به این گفته اعتماد نکرد زیرا وقتی هلندیان می‌خواستند نعش یکی از افرادشان را به خاک بسپارند اتلام چهارده سپاهی همراه جنازه فرستاد. در سیصدگامی گورستان افغانان باقادره‌های آخته و باران سنگ از اینان استقبال کردند. هلندیان باتنی چند که زخمی شده بودند ناچار عقب نشستند. اتلام به سبب این حمله از زبردست خان غرامت خواست و به او پیام داد که هم اکنون به مردان خودش دستور داده که هر کس را که مزاحم ایشان شود بکشند. اتلام برای اینکه خیال مردمی را که می‌اندیشیدند هلندیان تلافی خواهند کرد راحت کند پسین- هنگام بامشاور خود سواره در شهر به گردش پرداخت. پس از بازگشت به کارکنان شرکت دستور داد که فقط در گروه‌های شش نفره مجازند در پیرامون خانه شرکت آمد و رفت کنند. افزون بر این مجاز نیستند که به کسی ستم یا از کسی تحمل ستم کنند. اگر کسی آنها را بزند آنها هم باید او را بزنند اما اگر جنگی رخ دهد باید به خانه شرکت عقب بنشینند. این دستورها در انظار عموم ایراد شد و اتلام می‌خواست ببیند که افغانان چه واکنشی از خود نشان می‌دهند. از این گذشته مردان ساکن خانه شرکت مدت یکماه بود که بیرون نرفته بودند و به تغییر و تحولی نیاز داشتند.

در ۲۰ مارس چند نامه و يك دست خلعیت از سوی شاه اشرف برای زبردست

خان رسید. فردای آنروز زبردست خان برای پوشیدن خلعت شاه به بقعه خدر رفت. اتلام و مشاورانش نیز برای گفتن تبریک به او به آن آبادی رفتند.

در ۲۸ مارس زبردست خان همراه چهارصد سپاهی، و غنایمی که دزدیده بود و خواهر زاده اش به بندرکنگ رفت و اداره بندرعباس را به عهده زاهد علی خان وا گذاشت. او بسیاری از کودکان شهر و نیز شماری کثیر از شران، گاو، گوسفندان، بزها و خران را با خود برده بود.

زبردست خان پس از لشکرکشی در گرمسیرات و مشاجراتی که با شرکت هلند انجام داده بود در ۲۸ آوریل ۱۷۲۸ به اصفهان بازگشت. با اینکه هلندی‌ها به استقبال او رفتند اما چون مانند انگلیسیان هدایائی به او ندادند او با بی‌اعتنائی تمام سلام آنها را جواب نداد. اما در ۷ مه با اینکه بیمار بود به دیدار هلندیان رغبت یافت. او از خست و تنگ چشمی هلندیان شکوه کرد زیرا که انگلیسیان ارمغانهای بسیار به او داده بودند. اسخارور انگشت روی این حقیقت گذاشت که شاه محمود همه دارائی شرکت هلند را گرفته و اینکه انگلیسیان اینچنین با گشاده دستی هدایائی به او می‌دهند به سبب اینست که در سالهای حکومت محمود از چنان تاراجی بر کنار مانده‌اند.

در خصوص منازعه اش در بندرعباس به نظر می‌رسید که زبردست خان از اقداماتی که اتلام علیه حامل بازرگان انجام داده راضی است. او گفت: اتلام نظم را خوب حفظ کرد اما سخت خسیس و تنگ چشم بود به عکس انگلیسیان هر چه را خواستم دادند سرانجام افزود که: من دوست انگلیسیان و دشمن هلندی‌ها هستم. اسخارور به رغم این شکایت‌ها خواهان دوستی وی با هلندیان گردید که او نیز قول دوستی داد، اما روشن بود که هلندیان نباید بر روی دوستی او زیاد حساب کنند. در ۲۴ ژوئن ۱۷۲۸ زبردست خان که به دستور شاه به جای عبدالله خان مقام بیگلریگی کرمان یافته بود به آن صوب عزیمت کرد.

در ۲ آوریل روشن شد که زاهد علی خان باز به قدرت رسیده است زیرا که از انگلیسیان خواست تا عوارض گمرکی کالاهائی را که کشتی خصوصی آنها به نام

چارلز^(۱۱) روزپیش تخلیه کرده بود پیردازند انگلیسیان به او پاسخ دادند که: اگر بار دیگر ما را با این قبیل ادعاها و تهدید به زورگوئی بیازاری ما به باسعیدو نقل مکان خواهیم کرد. این موضوع در ۶ آوریل با پرداخت مبلغ معینی به زاهد علی خان حل و فصل شد.

در ۲۲ آوریل برخی از سقایان شرکت هلند باز توسط سپاهیان افغان مورد آزار قرار گرفتند. زاهد علی خان در پاسخ اعتراض اتلام گفت افراد کوتوال قلعه، سقایان را آزار داده‌اند. کوتوال محمد صافی سلطان نام داشت. در ۳ آوریل از لار برای اداره قلعه آمده بود. زاهد علی خان از کوتوال خبر استه بود که آدم‌هایش را از آزار باز داشته آنها را گوشمال دهد. کوتوال پاسخی طعنه آمیز به او داد. همان افراد به يك دریانورد هلندی در ۲۴ آوریل حمله کردند. رویداد مشابهی در ۱۳ مه رخ داد در این روز یکی از کارکنان بومی شرکت هلند را در آبادی عیسین کتک زدند، اتلام خشمناک گشت و به کارکنان بومی شرکت گفت: اگر به این افغانان اجازه دهید که شما را کتک زده و آزارتان دهند و شما آنها را پس نزنید و بیائید به من شکایت کنید من شخص شاکی را آنقدر شلاق می‌زنم تا جان دهد! اما هر کدام از شما که از خودتان دفاع کنید در زیر حمایت شرکت هلند خواهید بود و هر هزینه و تاوانی را که دفاع شما در بایست داشته باشد شرکت می‌پردازد.

خوشبختانه کوتوال قلعه که پیش ازین از بنیان بوده و سپس مسلمان شده بود شب هنگام ۳۱ مه از بندر عباس رفت تا از جو ناراحت آنجا نجات یابد. وی پیش از رفتن کودکان هشت تا دهساله را از خیابان‌های شهر ربود.

زاهد علی خان که بیمار بود درخواست کرد که با سیصد تن از آدم‌هایش به باغ شخصی اتلام واقع در آبادی عیسین برود. اتلام پاسخ داد که: «باغ من درخورشان کسی مانند زاهد علی خان نیست». باوجود این او به باغ رفت اما اتلام هزینه او را به عهده نگرفت. انگلیسیان که باغ زیبایی درست در برابر باغ اتلام داشتند از زاهد-

علی خان خواستند که به خرج آنها، به آن باغ نقل مکان کند اما او نپذیرفت. اتلام با شتاب همهٔ نیازمندیها را فراهم کرد تا به گونه‌ای شایسته از زاهد علی خان در باغ خود پذیرائی کند چون اگر او دعوت انگلیسیان را می‌پذیرفت و از باغ اتلام بیرون می‌رفت اهانت جبران ناپذیری برای اتلام به‌شمار می‌رفت.

در ۱۰ ژوئن شایع شد که هفت کشتی پرتغالی به بندرعباس می‌رسند. گفته می‌شد که آنها از مسقط حرکت کرده و دوفروند از آنها به پشت جزیرهٔ قشم رسیده‌است این شایعه در قشم و هرمز حیرت برانگیخت. با رسیدن چهار کشتی پرتغالی به بندر - کنگه در ۲۶ ژوئن آن شایعه درست از آب درآمد. این رویداد حیرت و بهتی‌عظیم در بندرعباس، باسعیدو، هرمز، قشم و لارک پدید کرد. افزون بر این، شیخ بلال نیز که زبردست خان در ۲۳ مارس او را مقام جانشین داد و در راه بود به آبادی کوهستک (۱۲) رسیده و بروخامت اوضاع افزوده بود.

در ۲۸ ژوئن شیخ بلال در نامه‌ای به اتلام نوشته بود که: «من بامیرجهانگیر و چند تن دیگر از سران بلوچ متحد شده‌ام.» نیز شایع بود که سه فروند از کشتی‌هایش در هرمز هستند. هلندیان این شایعه را باور نداشتند چون جزیره نشینان حکام انتصابی افغانان را به رسمیت نمی‌شناختند. زاهد علی خان به اتلام اصرار داشت که مانند او و انگلیسی‌ها نامه‌ای به شیخ بلال بنویسد و او را از آمدن منع کند. زیرا آمدن او همان ویران شدن شهر همان. در این اثنا زاهد علی خان سرگرم گرد کردن پول از مردم شهر - ظاهراً برای پرداخت به شیخ بلال - بود. خراج مردم به‌قرار زیر بود:

مردمانی که در خدمت اروپائیان نبودند	۸۳۲ تومان
کارکنان ایرانی شرکت هلند	« ۱۲
« « انگلیس	« ۶
دلایان شرکت	« ۱۵۰
	« ۱۰۰۰

بنا بر این اتلام به دلالتان شرکت هلند دستور داد که در درون خانه شرکت که دروازه هایش را بسته بودند، بمانند. زاهد علی خان برای دفع این فریب در ۳ ژوئیه با سی مرد برای یافتن کسانی که جانشین دلالتان شوند به جستجو پرداخت و بزودی در خانه هائی که زیر حمایت هلندیان بود آنان را باز یافت. اتلام به این رفتار سخت اعتراض نمود. زاهد علی خان پاسخ داد: این اعتراض چنانچه این افراد دلالتان شرکت هلند بودند بیجای بود اما بانیان هائی که گرفتار شده بودند تبعه شرکت هلند نبودند.

فردای آنروز باردیگر اتلام به زاهد علی خان اعتراض کرد و گفت: به یاد داشته باش که پیوسته بین شرکت هلند و تو و نیاکان و خاندانت روابط دوستانه ای وجود داشته است. رفتار اخیرت مغایر با همه اصول دوستی است، شرکت هلند چنین تخلفاتی را بر نخواهد تافت و تو باید اسیران را آزاد کنی. زاهد علی خان در ۵ ژوئیه به اتلام پاسخ داد.

آغاز یادداشت

دوشنبه ۵. مدیر شرکت دیروز اعتراضی برای زاهد علی خان فرستاده که پاسخ خان در زیر آمده است یعنی: (۳۴۸۳) ترجمه پاسخ نامه فارسی مورخ ۵ ژوئیه ۱۷۲۸ زاهد علی خان به اعتراض دیروز تاجر باشی و مدیر شرکت هلند پیترا تلام. بنا به تصمیمی که در ۳ ژوئیه گرفته شد در زیر درج می شود. (۱۳)

پس از تعارفات و احوالپرسی های مقدماتی و جز آن. نامه دوستانه شریفان را دریافت کردم و آنچه را که درباره دوستی ئی که پیوسته میان نیاکان من (۱۴) و من و شرکت محترم هلند از روزگاران گذشته وجود داشته، نوشته اید و حقیقت محض است به خوبی دریافتم.

- ۱۳- نایب رئیس شرکت هلند بندرعباس برای روشن کردن مدیران محترم شرکت در باتاویا پانویس هائی به این نامه می افزاید.
- ۱۴- پدر و نیای او نیز در گذشته مقام شاهبندر بندرعباس را داشته اند.

در چندین سال پیش که من اینجا آمدم وزیر دست خان به دنبال من آمد چنانکه بر جناب عالی و همگان روشن است نسبت به شما و افرادتان همه گونه محبت (۱۵) ابراز داشته‌ام. در دوران زبردست خان مذکور (پشت برگه ۳۴۸۳) که کارکنان شرکت هلند مرتکب انواع کارهای خلاف (۱۶) می شدند پیوسته تا آنجا که در توان داشتم کوشیدم که زبردست خان را آرام کنم و از واکنش بازدارم و نگذارم نسبت به این رویدادها رفتار سخت داشته باشد.

پس از رفتن مخدوم من زبردست خان نامبرده در بالا من حتی بیش از پیش نسبت به آدمهای شما ابراز محبت کردم. نیز یکی دوبار (۱۷) که مشاجراتی در میان کارکنان جناب عالی و آدمهای الله بخش کوتوال که غلام زبردست خان بود در گرفت من آنها را تصفیه کردم و کاری کردم که طرف ستم دیده داد خود را بگیرد. یکبار دیگر یکی از نگهبانان قلعه نسبت به یکی از آدمهای جناب عالی مرتکب خلاف شد و من او را در حضور دیلماج (۱۸) شما به عنوان سرمشقی که من به دنبالش هستم مجازات کردم و این کارها را پیوسته به خاطر دوستی صمیمانه خود انجام داده‌ام. آدمهای من نیز همین رفتار را داشته و هنوز همین رفتار را دارند (۱۹) (۳۴۸۴) اما به نظر من می‌رسد که

۱۵- محبت او اساساً در روز ورودش نسبت به مدیر شرکت انگلیسی آن روز ابراز شد.

۱۶- در اینجا به نظر می‌رسد به ماجرای بازرگان و حسابدار پیشین پاولوس هامل Paulus Hamel اشاره دارد اما از تخلفاتی که مخدوم او زبردست خان بارها نسبت به ما انجام داده است سخنی نمی‌گوید.

۱۷- به جای دوبار نزدیک بیست بار این مشاجرات در گرفت بی آنکه عدالتی اجرا شود فقط می‌گفت که اینها آدمهای من نیستند. و من نسبت به الله بخش و آدمهایش نمی‌توانم کاری کنم و جز آن... آدمهای ما کتک خوردند، مضروب شدند آری حتی توسط این او باشند زخمی گشتند رگ همین روزنامه مورخ ۲۴ آوریل ۱۳ مه گذشته.

۱۸- او دستور داد که نگهبان قلعه در حضور دیلماج ما مجازات شود اما این کار را نکرد. این خان چه گستاخانه و بی‌شرمانه سخن می‌گوید.

۱۹- مهربانی و دوستی آدمهایش در زمانی که او نایب بیگلربیگی بود به روشنی در بالا (۳۴۸۴) نشان داده شده است.

جنابعالی (۲۰) نه درپی دوستی شاه و رؤسای شرکت هستید و نه دوستی خود بامن و مردان خدا (مسلمانان و مردم شهر)، گویا جنابعالی نمی خواهید این دوستی را حفظ کنید زیرا که مهربانی و دوستی راستین دوسره است. هر دوست به دوست دیگری نیکی می کند و دوستی نمی تواند فقط یک طرفه باشد.

همچنین گویا جنابعالی فقط در اندیشه سود هستید و آیا من که خود انگیزه و دلیلی برای شکایات دارم (۲۱) هنوز ناچار باید به شکایت های شما گوش فرادهم؟ (۲۲)

در این اوان چنانکه برای جنابعالی و انگلیسیان نوشته ام شیخ بلال چشم طمع به این شهر دوخته بود. او از من درخواست غرامت برای هزینه ها و مخارجش داشت (۲۳) و یک هزار تومان می خواست. اگر درپی عدم پرداخت این پول از جانب من وی به گمبرون که اینک همه چیز در آن سخت کمیاب و گران است می آمد. آنوقت یقیناً هیچ چیز در شهر نمی ماند (پشت بر گگ ۳۴۸۴) و حتی اگر او تنها سه روز در اینجا می ماند هیچ شکمی نیست که یک هزار تومان دیگر هم برای هزینه آدم هایش می خواست

۲۰- این شاید در اثر این روزگار پر آشوب است که کسی می کوشد کارکنان بومی شرکت هلند را طبق مواد امتیازنامه شرکت هلند از پرداخت خراج به حاکم شهر معاف دارد به ویژه دیلماج و دلالان را و دستور می دهد که به این کارکنان باید احترام گذاشته شود و نباید مورد آزار قرار گیرند در صورت لزوم باید از مخدومان خود همه گونه کمک های ممکن را دریافت دارند.

۲۱- در اینجا او انگیزه شکایت را دارد.

۲۲- این راست است.

۲۳- این (ظاهراً) دستاویز و بهانه ایست برای اینکه هفتصد تا هشتصد تومان به جیب خود بریزد زیرا با توجه به اینکه شیخ بلال در زمان بودن مخدومش در این شهر فقط حکومت میناب را برای خود می خواست و پاسخ شنید که اگر حکومت میناب را می خواهی نخست باید نشان دهی که نوکری خوب و ساعی برای شاه هستی و باید با همه آدم های خود به اینجا بیائی و جز آن و اینک گفته می شد که حتی با رقمی از شاه و اعتمادالدوله تأیید شده است (اگر این راست باشد با اینکه خود خان نیز این را تأیید کرده با گرفتن این پول برخلاف دستور مخدوم خود عمل کرده است) که اگر هدایائی برای اومی فرستاده بیشترین هدیه اش دویست تا سیصد تومان ارزش داشته است.

این پول (۲۴) را نه من می توانستم بپردازم نه از درآمدهای شاه پرداختنی بود در حالی که چنانکه جنابعالی به خوبی آگاهید من چیزی نداشتم افزون بر این هرگز معمول نبوده است که چنین پولهایی از محل درآمد یا خزانه بیگلربیگیان پرداخته شود و بنا بر این ناگزیر تبعه آنها باید بپردازند. همچنین در روزگاران پیشین هرگز مرسوم نبوده است که مردم عادی هزینه ایلچیان شرکتها را (۲۵) متحمل شوند. گذشته از این اگرچه معمول این بوده است، (۲۶) مردمان شهر پیشترها بارها در چنین مواقعی دیده اند که چگونه با آنها رفتار شده است. بنا بر این در صورت آمدن شیخ بلال آنها نمی توانستند حتی با دادن یک هزار تومان دیگر او را بازگردانند. هر چند آنها در زیر شلاق کشته می شدند (۳۴۸۵) چون در صورت آمدن او همه چیز در این شهر و پیرامون آن خراب می شد آنگاه کدامیک از اهالی دلش می خواست که در گمبرون باقی بماند؟ (۲۷) بنا بر این فکر کردم بهترین راه آنست که همین مردم را به پرداختن پول یاد شده در بالا ترغیب کنم و آنرا به شیخ بلال بدهم تا به اینجا نیاید و در پیرامون

۲۴- اگر این مقامات شهری پیوسته ۴۵۰ مرد در خدمت نگه می دارند که مطابق دستورهای شاه مجبورند این کار را بکنند و هر ساله برای این کار پول می گیرند پس می توان دریافت که این پول از درآمد خود حاکم پرداخت نمی شود با وجود این یک حساب، حساب دیگر را ترمیم می کند زیرا هر دو انحصاراً درآمدهای پادشاه محسوب می شوند و شاه است که باید بپردازد هر چند درآمدها کاستی گرفته باشد.

۲۵- این گفته ظاهراً روشن می کند که اگر او نباید چیزی بدهد و شانه خالی می کند شرکت محترم در یک مورد مشابه ناچار باید آنقدر گشاده دست باشد که نخواهد تبعه حاکم شهر هزینه ای را متحمل شود.

۲۶- این گفته‌ها نشان می دهد که چرا مردم شهر پیوسته دستخوش انواع تجاوزات و تاراجها می شوند با اینکه برای هزینه نگهداری تعدادی کافی از مردان دلاور در پادگان شهر کمک کافی به حاکم می کنند. (۳۴۸۵)

۲۷- اگر این دو شرکت در این شهر نبودند یا اگر امکان گریختن اهالی وجود داشت می توانستند با خانواده‌هایشان پناهگاه خوبی پیدا کنند این شهر مدتها قبل به یکباره خالی از جمعیت شده بود.

این شهر هم نگردد (۲۸) و این شهر را در آبادانی و رشد نگهدارد. آنگاه من به تن خود او را و ادار به اینکار کردم.

درباره این امر با همه بزرگان شهر (۲۹) مشورت کردم و آنها راضی شدند که هر يك به سهم خود کمک کنند. بنابراین من خود بر این هدیه که توسط برخی از بزرگان شهر برده می شود يك خلعت، قدری مهمات و آذوقه خواهم افزود تا بلال از آمدن چشم پوشد. ایسورداس (۳۰) دلال شرکت به عنوان رئیس (۳۱) بنگ سالیسی (۳۲) زه همان با این تصمیم موافقت نمود (پشت برگ ۳۴۸۵) بلکه راضی شد که آن سهمیه را از گروه خودش گرد کند و قول دهد که بعد از ظهر پس بدهد اما به جای انجام دادن این کار به خانه اش رفت و همانجا ماند. (۳۳) ایسورداس همچنين، بانیانی را که در پشت این نامه از آنها یاد شده، به نافرمانی و شورش ترغیب کرده و نزدیک صد تن از آنها

۲۸- این عبارتی که درباره آبادان نگهداشتن این شهر می گوید تناقض دارد. این شهر از دست جورا و فریادش به آسمان بلند است.

۲۹- درست است اما از روی ترس این کار را کرد تا از جهات دیگر وسایل نیرومند تری پیدا کند لکن اینان در آغاز اعتراض نمودند و گفتند ما قبلاً دوشیده شده ایم. واگر او همچنانکه به وی توصیه گردید از سوی خودش و مدیران دوشرکت هلند و انگلیس نامه ای به بلال نوشته بود که کسی خواستار آمدنش نیست شاید نتیجه ای بسیار خوب می گرفت. اما این کار با منافع خصوصی او سازگار نبود.

30- Issouradas

۳۱- ایسورداس این ماجرا را کاملاً انکار کرده می گوید: من به او گفته بودم که نخست باید درباره این کار با کاپیتان (= اتلام) حرف بزنم.

۳۲- Bangesalies بنگ سالیسی به نام يك کاست هندی اشاره دارد که بانیانها Banyans متعلق به آنند آن کاست غالباً به کمباتی Cambatie معروف است (رک در زیر ص 132 + 131)

۳۳- او با برادرش اتومشانت ottumsjant در این شرکت نگهداری شده است. آن به اصطلاح شورش و نافرمانی را فقط می توان به عنوان تأییدیه ای برای اتهام خودش پنداشت آنچه پس از آن نوشته دروغی بزرگ است زیرا این دو تن فقط دوروز و دوشب در شرکت نگهداری شده اند تا مقام خاص خود را حفظ کنند.

را که زن و کودک هستند به ساختمان شرکت هلند برده است. و به این ترتیب عدم تمایل خود را نشان داده است. بنا بر این از جنابعالی خواهش دارم بفرمائید آیا کسانی که هرگز نه خود و نه خانواده هایشان از سوی من تحت فشار و توقیف قرار نگرفته‌اند (۳۴) آیا باید اینچنین رفتاری داشته باشند؟ چون سایر اهالی همه آماده‌اند که سهم خودشان را بپردازند افزون بر این آیا ممکن است ایسورداس (۳۵) با يك يا دوتن از بنگک سالیهای (۳۶) ثروتمند که آنان نیز تابع پادشاهند اینچنین شورش کنند؟ من باز از جنابعالی خواهش می‌کنم (۳۷) چرا شما او را برای این کار مجازات نمی‌کنید و چرا به او دستور نمی‌دهید که با گرد کردن سهمیه خراج گروهش (۳۴۸۶) به تحقق این خدمات مفید یاری دهد. اوضاع از این قرار است و من خیلی تعجب می‌کنم که جنابعالی هنوز به اموری که اینقدر خوب و معقول انجام شده است اعتراض می‌کنید. با وجود این که ایسورداس بایکی دوتن دیگر از افراد گروهش - که هرگز از سوی من مورد آزار قرار نگرفته‌اند - تا این حد لجاجت و کله شقی از خود نشان می‌دهند.

درخواست اجرای رقم شاه (که نزد من است) برخلاف همه سنت‌های معهود است (۳۸) اما اینکه آیا قبول آن معمول هست یا نه من به عنوان يك بيگلر بیگی می‌دانم

۳۴- اینکه آنان یا خانواده هایشان از سوی اوزیر فشار قرار نگرفته‌اند نیز ادعائی از همان نوع بالاست هر چند برای جلوگیری از اعمال چنین فشاری هر کاری انجام شد. در خصوص بی میلی مردان شهر در حاشیه يك صفحه پیش (۳۰) سخن گفته‌ایم.

35- Issourdas

36- Bangesalies

۳۷- پرسش گستاخانه‌ایست. شرکت باید کسانی را که می‌کوشند حقوق و اموال خود را حفظ کنند مجازات کند. این خان جسارت یافته که این کارها را خدمات مفید و خوب و معقول بشمارد.

۳۸- این نیز برخلاف حسن تفاهم است و داوری درست است چون غیر معمول نیست که مقامات به ویژه هنگامی که رابطه آنها با شرکت خوب باشد - مانند همین شخص - تا کنون هر گاه دستور هائی از مدیر شرکت یا نماینده اش دریافت می‌کرده‌اند رقم شاه را نشان می‌داده‌اند.

چه کار باید بکنم و چه کار نباید بکنم. جناب عالی حق مداخله در امور مردم شهر را ندارید (۳۹) زیرا که شما فقط باید نگران کارهای شرکت باشید، درباره رقم‌هایی که نزد من است آنها مقرر می‌دارند که من ناگزیرم که در جهت پیشبرد رفاه شهر کار کنم (۴۰) و برای گرد کردن مالیات‌های اضافی یا معمولی به دستورهای تازه نیازی ندارم.

در سابق که جهانگیر ماری (۴۱) بلوچ با آدم‌هایش اینجا بود نایب آن زمان محمد صالح بیگ (پشت برگ ۳۴۸۶) را واداشت که به‌زور از مردم خراج بگیرد. هیچکس علیه او اعتراضی ننمود (۴۲) جناب عالی می‌توانید با رقم‌های شاه ثابت کنید که کارکنانی که در زیر پرچم شرکت هلند زندگی می‌کنند تنها به همان شرکت وابسته‌اند (۴۳) و تبعه پادشاه ایران نیستند. اگر چنین است من گردن می‌نهم. بنا بر این من می‌خواهم بدانم بنگ سالیه (۴۴) چه رابطه‌ای با آن شرکت دارند. (۴۵). چون هر چند دوتن از اعضای برجسته این فرقه دلان شرکت هلند می‌باشند و بسیاری دیگر از بنگ سالیه به شرکت امید بسته‌اند اینان هنوز مانند دیگران تبعه این کشورند همچنانکه همیشه بوده‌اند حالاهم هستند.

۳۹- ولی ما در امور دلان خود مداخله می‌کنیم چون بنا به رقم‌های شاه دلان ما از اینکه خدمتگاران شرکت هلندند از پرداخت خراج به حکومت معافند بنا بر این هنگامی که مدیر شرکت از حقوق خود سخن می‌گوید او تنها به امور شرکت توجه دارد.

۴۰- بهتر بود نفع خصوصی‌اش را مطرح می‌کرد.

۴۱- جهانگیر ماریه = میر جهانگیر کلانتر سندرک رک ص ۸۷ که این مطلب به آنجا اشاره دارد و ص ۹۱ به بعد در فصلی که مربوط به سلطان محمد میرزاست.

۴۲- این یک دروغ بی‌شمارانه بزرگ است چون ما در آن زمان هر روز اعتراض و شکایت می‌کردیم و جهانگیر از کارکنان شرکت چیزی عایدش نشد یا حداقل خراج اندکی به دست آورد.

۴۳- نه اما دیلماج و دلان شرکت از همه مالیات‌ها و خراج‌ها معافند چنانکه در حاشیه ۱ صفحه پیش آمده است.

پس از صمیمیتی که من در گذشته به جنابعالی ابراز داشته‌ام (۴۴) و هنوز دلم می‌خواهد آنرا حفظ کنم انتظار داشتم که جنابعالی دوستی مرا متقابلاً با دادن کمی پاسخ گوئید، (۳۴۸۷) اما نه اینکه در جلو من سد و بند پدید آورید. این که جنابعالی به من کمک نمی‌کنید و هر بار این بنگ سالیها را به درون شرکت می‌برید شباهتی به دوستی ندارد. پس چرا جنابعالی از من شکایت می‌کنید و حال آنکه رفتار من همسان شما نیست.

دیروز بعد از ظهر با درخواست جنابعالی درباره آزاد ساختن زندانیان (۴۷) پس از آنکه ایشان راضی شدند که سهم خراج خودشان را بپردازند موافقت کردم. دیماج، دلان و دیگر کارکنان جنابعالی همیشه از رفتار بسیار مؤدبانه من برخوردار بوده‌اند (۴۸) و من هنوز آماده‌ام که با آنها همان رفتار را داشته باشم. به واسطه دوستی طولانی که بین من غلام پادشاه (او در سراسر این نامه از خود با عنوان غلام پادشاه نام می‌برد) و شرکت محترم هلند وجود داشته به خدا سوگند می‌خورم (۴۹) که درباره آن دلان یا هیچیک از نوکران جنابعالی نیت بدی در سر نپرورانده‌ام (پشت برگ ۳۴۸۷) بلکه قصدم این بوده که در حد توان در تمام زمینه‌ها نسبت به آنها با محبت و احترام تمام رفتار نمایم. به همین جهت بهتر است که جنابعالی نیز در پرورش این دوستی و درگرد کردن خراجهای لازم مرا یاری دهید زیرا که من به خوبی آگاهم

۴۶- چون با انگلیسیان در افتاده بود پیوسته به ما بیش از انگلیسیان ابراز دوستی می‌نمود اما از این کار سودی عایدش نشد و ما هرگز با او مخالفت نکرده‌ایم جز اینکه از امتیازات خود دفاع کرده‌ایم.

۴۷- درباره ادعای شرفی که مادر اعتراض خود داشته‌ایم سکوت می‌کند. اوفقظ برای این آزادشان ساخت تا احتمالاً آنها بیش از آنچه نخستین بار خواسته بود، به‌اوبدهند.

۴۸- به‌همان دلیل که در حاشیه ۱ ص ۳۰۴ ذکر شد.

۴۹- اینکه سوگند ایرانی تا چه حد مراعات خواهد شد، گذشت زمان - که او را بسیار بدنام ساخته است - آنرا روشن خواهد ساخت آن‌هنگام که شوق پول بیشتر دام‌نگیرش شد استادانه آنرا زیر پا خواهد گذاشت (پشت برگ ۳۴۸۷).

که شرف و نبالت آن جناب اجازه نخواهد داد که من در حالیکه مأمور اجرای شاه هستم به زحمت و دردسر دچار شوم بنابراین جنابعالی باید مواظب باشید که بهانه‌ای به دست دشمنان ما (۵۰) نینتد که ما را مفتضح کنند و به بدنامی بکشانند و جز آن.

در این احوال زاهد علی خان به گرد کردن مالیات هایش ادامه داد، اما دلالتان شرکت هلند را از پرداخت مالیات معاف کرده بود. هر چند هلندیان همچنان از او احتیاط می کردند. در ۹ ژوئیه زاهد علی خان مبلغی پول برای شیخ بلال فرستاد و از او خواست که باز گردد. زیرا که در این سرزمین بایر میوه‌ای نیست که برای او چیده شود. وی همچنین به اتلام اطمینان داد که در دوستی با او همچنان پابرجاست. هلندیان انتظار داشتند که زاهد علی حيله‌ای در آستین خود داشته باشد و به راستی در ۱۱ ژوئیه دلالتان شرکت خبر آوردند که او به میراثی که حق و مال آنهاست چشم طمع دوخته است. اتلام حق دلالتان را به زاهد علی گوی شزد کرد و خواست که از آن چشم بپوشد و او پذیرفت.

در ۱۶ ژوئیه هلندیان آگهی یافتند که پرتقالیان به باسعیدو فرود آمده می خواهند در آنجا خانه‌ای ساخته ماندگار شوند، گفته می شد که شیخ راشد از باسعیدو گریخته است.

در ۲۲ ژوئیه ۱۷۲۸ گزارش شد که زاهد علی خان برای پرتقالیان که در باسعیدو هستند اسبان زیبا گرد می کند و این اسبان را می خواهد به تن خود به آنها هدیه کند. گزارش شد که پرتقالیان در ۳۱ ژوئیه ۱۷۲۸ از بندر کنگک به باسعیدو رفته اند تا آن شهرک را تسخیر کنند. آنها گمر که خانه را تسخیر کرده و باردیگر به مقاومت در برابر انگلیسیان که می خواسته اند پرچمشان را در باسعیدو به اهتزاز در آورند، پرداخته اند. گزارش شد که پرتقالیان ادعای مالکیت خود را بر اساس ادعای پیشین خود بنیاد نهاده اند.

۵۰- این پیشنهاد مسخره، حتی لازم نبود اگر او تنها کارکنان شرکت را در صلح و

در این اثنا باردیگر زاهد علی خان به گرد کردن پول پرداخت و باز از مردم شهر هزار تومان خراج خواست. او همچنین کالاهائی را به سه برابر قیمت اصلی به زور به بازرگانان فروخت با این بهانه که ناچار است پرتقالیان را بخرد. او گفت که پیش از این پانصد تومان به پرتقالیان داده است. در ۲ اوت ۱۷۲۸ زاهد علی خان همه کشتی‌ها را به زور به خدمت گرفت و گفت من سفری فوری به کنگ در پیش دارم. او همچنین سرگرم گرد کردن ذخایر گونه‌گونی (گوسفند، بز، تمبر) بود که به شهر آورده شوند. اینها را بی‌درنگ کوتوال توقیف کرد و روستائییانی که اعتراض کردند کتک خوردند این رفتار گرسنه چشمانه ناشی از کمبودی بود که در این زمان در مواد خوراکی بندرعباس پدید آمده بود. تا اواسط ژوئیه هیچ کشتی محلی به سبب بادهای سخت و خیزاب‌های سهمگین قادر نبود که برای تهیه آذوقه حرکت کند. راهائی که به بیلاق می‌رفت از راهزنان پر شده بود بنابراین به ندرت امکان داشت که از آنجا ذخایری به شهر آورده شود. کار به جائی کشید که تنگدستان به سختی می‌توانستند تمبری به دست آورند و چیزی داران فقط با پرداخت پول نقد می‌توانستند برنج، گندم و بادام زمینی به دست آورند.

در ۸ اوت پنجاه افغان به بندرعباس از در آمدند. اینان دستور داشتند که بپرسند گوگرد هائی که از معدنی در پل خمیر استخراج شده بود کجا رفته است. حاکم لار به شاه اعتراض کرده بود که این معدن از روزگاران پیشین باز در تملک حکومت لار بوده و باید در دست همین حکومت بماند. با اینکه هلندیان ندانستند که زاهد علی-خان به افغانان چه پاسخی داد، می‌دانستند که او مقدار زیادی گوگرد به پرتقالیان داده است. آمدن این افغانان و شاید رویدادهای دیگر موجب شد که زاهد علی خان زودتر تصمیم به رفتن گیرد. در ۱۷ اوت گفته شد که شیخ راشد به یاری دوهزار عرب موسوم به چارک‌ها به پرتقالیان حمله کرده و با این جماعت به کمبرو (خمیر؟) که در دو سه میلی ساحل است آمده، ظاهراً به شیخ اجازه داده شده بود که آنجا بماند چون حمله او در پی یک مشاجره تجاری بر سر برخی از کالاها در گرفته بود. پرتقالیان

سپس به او پیام دادند که می‌تواند دوباره به سرزمین خود بیاید. در عین حال آنها صد مرد در ساحل داشتند و همه اهالی شهر را در یک کاروانسرا گرد کرده بودند. این مردم و نیز گمرکخانه را ظاهراً برای خاطر حفظ جان خودشان زیر نظر گرفته بودند. اما هلندیان درباره موثق بودن این خبرها تردید داشتند. سرانجام زاهد علی خان با این ادعا که به کنگک می‌رود بندرعباس را در ۲۷ اوت ترک کرد. او عموی خود میرزا عبدالحی را به جای خویش گذاشت.

در این اثنا در ۱۱ سپتامبر ۱۷۲۸ کوتوال بندرعباس گزارش داد که پانصد بلوچ به دو روستا در نزدیکی میناب تاخته و آنها را تاراج کرده و به اردوگاه اصلی خود بازگشته‌اند.

فردای آنروز کوتوال نامبرده از اتلام برای پرداخت مواجب ۲۵ تن از نگهبانان تحت فرمان خود باشتاب درخواست پول کرد و به او پیام داد که بلوچان می‌خواهند به بندرعباس حمله کنند.

در روزهای ۱۳-۱۴ سپتامبر کلیه خانوارها بنه‌کنده باگله ورمه و چارپایان خود از آبادی‌های نزدیک بندرعباس و میناب به شهر درآمدند. گریختگان ازدزدی و غضب و تاراج و کشتار و ویرانی بلوچان سخن‌ها گفتند و این امر موجب شد که بسیاری از اهالی با دارائی‌شان به آنسوی خلیج هجرت کردند. انگلیسیان نیز مردم را تشویق به مهاجرت نموده و دعوت می‌کردند که در قلم تحت‌الحمايه انگلیسیان شوند. کوتوال بندرعباس چنان نشان می‌داد که گویا می‌خواهد با حمایت مالی هلند و انگلیس از شهر دفاع کند. هلندیان فقط برای اینکه انگلیسیان ۱۵ تومان به او داده بودند ده تومان به او دادند. روایات مربوط به آمدن بلوچان توسط گزارشگران دیگر تأیید شد شماره بلوچان را بیست تا هشتاد هزار تخمین زدند. هلندیان بر آن بودند که این تخمین اغراق‌آمیز است و احتمالاً دو صفر بر سمت راست شماره آنها افزوده‌اند. اتلام برای آگاهی از اوضاع یک کشتی به میناب فرستاد. در همین حال کوشش می‌شد که جایگاه نمایندگی شرکت هلند وضع دفاعی خود را استوار سازد همچنین ایرانیانی

که درخانه‌های هلندیان پناه بسته بودند مورد حفاظت قرار گرفتند. چاپاری که در ۱۷ سپتامبر از میناب بازگشت خبر آورد که به چشم خود جنازه‌هایی را دیده که در ساحل میناب افتاده بوده‌اند، او آزمایش‌گیری‌هایی که با قایق‌هایشان گریخته بودند شنیده بود که در آنجا دوهزار بلوچ‌اند و اینان همه نفس‌ذکور حتی پسرکان را در گهواره‌هایشان قتل عام کرده‌اند. و پس از گرد کردن همه غنائیم از جمله همه زنان به اردوگاه خود نزدیک قیروان Kiriwoen رفته‌اند. چند روز بعد خبر رسید که بلوچان به زاد و بوم خود بازگشته‌اند.

سرانجام از سوی چاپاری که اتلام به کنگک برای کسب خبر فرستاده بود خبر رسید که زاهد علی خان با پرتقالیان به‌همند خواهد رفت. چاپار خبر داد که زاهد علی خان چندین بار با رهبر پرتقالیان که در حدود پانصد تن هستند درباره تمایل آنها که داشتن پایگاهی در بندر کنگک یا با سعید و بیرون راندن انگلیسیان از قشم است گفت و شنید داشته است. پرتقالیان شایع ساخته‌اند که پس از ۶ ماه بانروی بیشتری برای اجرای این نقشه‌ها باز خواهند گشت.

در ۲ اکتبر ۱۷۲۸ زاهد علی خان به اتلام پیام داد که: من با پرتقالیان به بندر سورت می‌روم، اما دلیلی برای این سفر خود ذکر نکرد. شاید برای آن بود که انگلیسیان می‌کوشیدند محمد صالح بیگ را به مقام نایب بیگلر بیگی بندرعباس برگمارند. نخستین بار که اطلاعاتی در این باره به اتلام رسید در ۲۶ ژوئن بود که دریافت که این دو گروه به مبادله نامه و گفتگو پرداخته‌اند. وی همچنین دریافت که انگلیسیان در این باره عرض‌حالی به زبردست خان داده‌اند. بنابراین اتلام برای جلوگیری از افزایش نفوذ انگلیسیان به محمد صالح بیگ گفت: می‌خواهی منم برای زبردست خان درباره تو نامه بنویسم اما کوتوال پاسخ داد که: من میلی به این مقام ندارم. در ۱۰ ژوئیه گفته شد که انگلیسیان جزیره قشم را از کوتوال آن گرفته پرچم انگلیس را در آنجا به اهتزاز آورده و آنرا به یک گروه بان و پانزده سپاهی سپرده‌اند. پس از عزیمت زاهد علی خان انگلیسیان محمد صالح بیگ را اغوا کرده از او

خواستند که گمرکخانه را در اختیار گرفته و علیه حاکم گریخته مدارکی فراهم کنند. اینکه آیا انگلیسیان اطلاعات وسیع و ششم سیاسی پیشرفته‌ای داشته‌اند روشن نیست اما در ۱۰ اکتبر ۱۷۲۸ محمد صالح به مقام جانشین بندرعباس گماشته شد. وی پیش از این تاریخ به شمیل رفته و به هلندیان درباره افتخاری که نصیبش گردیده بود خبری نداده بود. اما انگلیسیان نخستین کسانی بودند که به بزرگداشت این انتصاب سه تیر توپ شلیک کردند.

اوضاع هرمز

در سالهای ۱۷۲۹ - ۱۷۲۸

دوران پس از گریز زاهد علی خان تا پایان سلطهٔ افغانان در بندرعباس را اوضاع هرمز تحت الشعاع خود قرارداد. این وضع ناشی از آزار روز افزونی بود که پس از سال ۱۷۲۲ شرکت های اروپائی آماج آن بودند. هر دو شرکت هلند و انگلیس بر آن بودند که از ساکنان عرب نواحی ساحلی تقلید کنند و به هنگام بالاگرفتن ستم خداوندگاران ایرانی از زیر بار ستم شانه خالی کرده به ساحل جنوبی خلیج فارس بروند. در بندرعباس می بینیم که انگلیسیان به قشم و لارو و هلندیان به هرمز چشم طمع دوخته اند، بدیهی است که این دو شرکت بایکدیگر همکاری نکرده بلکه می کوشیدند تا آنجا که ممکن است دیگری را از رسیدن به اهدافش بازدارند. هلندیان در ۱۷۲۷ دربارهٔ نقل مکان خودشان به هرمز به تفکر پرداختند. اتلام در ۱۶ ژوئن ۱۷۲۷ مستقیماً نامه ای به مدیر شرکت هلند در آمستردام نوشت و پیشنهاد نقل مکان را مطرح کرد. او به باتاویا در این باره خبری نداد زیرا باتاویا این نقل مکان را نپسندیده او را سرزنش کرده بود اما چون مدیران آمستردام این پیشنهاد را دریافت کرده بودند باتاویا منتظر ماند تا ببیند تصمیم مدیران چه خواهد بود که آشکارا به همان شیوه ای بود که اتلام طرح کرده بود. اساس طرح اتلام پول هنگفتی بود که شرکت هند خاوری هلند به شاه سلطان حسین وام داده بود و پولی که محمود شاه اخاذی کرده بود. اتلام استدلال

کرده بود که بی کاربرد زور شرکت هرگز نمی‌تواند طلب خود را بگیرد. آنچه شرکت هلند نیاز داشت اهرمی بود که با آن حکومت ایران را زیر فشار قرار دهد. این اهرم تملک جزیره هرمز و قلعه آن بود^(۱). اگر شرکت هلند یک نمایندگی در جزیره هرمز می‌داشت به دو طریق برای آن سودمند بود یکم: حکومت ایران به پرداخت بدهی خود و دادن امتیازاتی جدید ناگزیر می‌شد. دوم: جزیره هرمز در زیر تسلط هلندیان پرجمعیت‌تر می‌شد و در نتیجه بازرگانی رونق می‌یافت زیرا که دیگر در این جزیره ستم حکمفرما نبود. شرکت هند خاوری هلند از این رونق دوبهره می‌برد یعنی، از کارهای بازرگانی طبیعی و گردآوری ده در صد عوارض گمرکی، نیمی از آن سهم شرکت هلند می‌شد همچنانکه در روزگاران پیشین نیمی از آن را شرکت هند خاوری انگلیس می‌گرفت. افزون بر این دیگر شرکت هلند لازم نبود که برای شن ریزی ته هر کشتی ۱۲۰۰۰ فلورین هلند بپردازد.

اگر شرکت هلند جزیره هرمز را تسخیر می‌کرد البته می‌بایست نمایندگی بندرعباس ترك شود. سپس اتلام می‌بایست سعی کند تا کارمندان شرکت هلند در اصفهان آزاد شوند. اتلام امید چندانی نداشت که افغانان طلب‌های شرکت هلند را بپردازند زیرا که دربار افغان درباری وحشی و بی قانون بود که به جزیره هرمز هیچ همیتی نمی‌داد اما ایرانیان اهمیت می‌دادند و اتلام آشکارا انتظار داشت که بار دیگر آنان قدرت را قبضه کنند.

۱- در ۲۷ اکتبر ۱۷۲۸ از سوی اعتمادالدوله چاپاری به گونه‌ای سخت محرمانه نزد مدیر شرکت هلند خبر آورد که: «اگر مدیر شرکت فقط یک هزار تا یکپزاروپانصد تومان به اعتمادالدوله بدهد او یقیناً قلعه و جزیره هرمز را در اختیار مدیر خواهد گذاشت.» گفته می‌شد که اعتمادالدوله خسیس‌ترین و جوکی‌ترین مرد ایران است و اگر قدرت داشته باشد دلش می‌خواهد سراسر ایران را بفروشد. واك ۲۰. برگ ۳۵۴۲ همانجا برگ دست چپ ۳۵۴۹ (۵ نوامبر ۱۷۲۸) گزارش می‌دهد که: زبردست خان حتی یکبار از زبانش جسته است که: «این سنگ‌ها (جزیره‌ها) درخور آن نیست که زحمتی برای تسخیر آنها کشیده شود.» لکن رك یادداشت‌های ص ۱۰۹ که مفهومی مخالف این عقیده را دارد.

برای اجرای طرح تسخیر جزیره هرمز اتلام به سه تا چهار کشتی سراپا مسلح نیاز داشت که یکی از آنها می بایست يك قایق كوچك تندرو از نوع (frigate yauct) یا galliat) باشد که آب زیاد به آن نفوذ نمی کند. این کشتی با بمب های خوب و خمپاره - اندازه ها می بایست از ناگاه در ضمن ژرف پیمائی راه خود به پشت جزیره هرمز برود. کشتی های دیگر می بایست گروه هائی را در آن بخش از جزیره هرمز که به جانب قشم است پیاده کنند. عملیات تسخیر هرمز قرار بود در فصل برداشت محصول خرما (ژوئیه - سپتامبر) که سه بخش از اهالی جزیره برای برداشت محصول خود در قطعه اصلی هستند صورت گیرد.

اتلام انتظار نداشت که افغانان با کشتن کارکنان شرکت در اصفهان تسخیر جزیره هرمز را تلافی کنند. کارکنان شرکت بخش اصفهان پیوسته می توانستند بگویند که همگنانشان برای دورنگهداشتن هرمز از دستهای بیگانگان به این جزیره رفته اند. اگر اتلام اسلحه کافی داشت از ایرانیان هیچ پروائی نداشت. نایب بیگلر بیگی و یکی از یوزباشیان مهم هرمز محمد صالح بیگک اتلام را تشویق کرده بود که: «اینجا چه کار می کنی نزد من به جزیره هرمز بیا آنجا می توانی شاه شوی!» اتلام نمی دانست که این حيله ایست یا نه اما مطمئن بود که واك (= شرکت هند خاوری هلند) باید رؤسای هرمز را در خدمت خود گیرد و مواجب معمولی آنها را که گفته می شد سالی ۱۲ تا ۲۰ تومان (۵۸۰-۵۱۰ فلورین هلند) است بپردازد. اتلام برای اینکه از مداخله انگلیسیان جلوگیری کند می خواست به رؤسای هرمز ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان هدیه و پرداخت پی در پی مواجب آنها و تحت الحمایگی هلند را پیشنهاد دهد. او انتظار داشت که طی دو سال هزینه این لشکر کشی را از درآمد آنجا جبران کند.^۴

باتاویا مایل نبود که جنگی را در خلیج فارس آغاز کند و از این رو اتلام را برای خاطر دادن پیشنهاد تسخیر جزیره هرمز سرزنش کرد.^۵ اتلام در ضمن برای تأیید عقیده خود دلایلی داشت: زیرا که هلندیان دشمنی های سید احمد خان را تحمل کرده بودند و حالا تازه رفتارهای دشمنانه زبردست خان آغاز گشته بود. آزرگرسنه چشمی

افغانان و حاکمان ایرانی محل به درجه‌ای رسیده بود که اهالی بندرعباس دیگر در خانه‌های خودشان هم در امان نبودند. افزون بر این ستمگران نظری داشتند به شرکت هلند و می‌خواستند با آن تماس یابند همچنانکه با نمایندگی اصفهان کرده بودند. افغانان در اندیشهٔ ایجاد مزاحمت و به‌چنگ آوردن بهانه‌ای بودند تا کار خود را شروع کنند. اعتراضات سودی نمی‌بخشید و مورد توجه قرار نمی‌گرفت و اعتمادالدولهٔ جدید یکی از دوستان نزدیک زبردست خان بود.

بنابر این اتلام در پیشنهاد خود پافشاری نمود تا طرح خود را اجرا کند اما برای اینکه بتواند نقشه‌اش را عملی کند نیاز به کشتی‌هایی داشت تا با آنها کارمندان، نقدینه و کالاهای واگ را انتقال دهد. مردم هر مزاینک حتی بیش از پیش آمادهٔ پذیرش حکومت هلندیان بودند چرا که افغانان راه ورود به میناب یا انبار آذوقهٔ آنها را به رویشان بسته بودند. برای اینکه سران هر مزقلعهٔ جزیره را تسلیم کنند می‌توانستی با دوهزار تومان آنان را بخری. اتلام عقیده داشت که پیشنهاد دادن دو هزار تومان با پشتیبانی نیروی دریائی یقیناً به نتیجه خواهد رسید. اتلام عقیده داشت که اگر باتاویا با پیشنهاد او موافقت نکند هلندیان دیگر در نمایندگی بندرعباس در امان نخواهند بود و با تملک جزیرهٔ هر مزمنافع هلندیان تأمین خواهد شد. به‌ویژه اگر جزیرهٔ قشم که از هر مز بسیار ضعیف تر است نیز تسخیر شود. زیرا توسط آن هلندیان می‌توانند منابع آب آشامیدنی و نیز خطوط کشتیرانی بندرعباس را زیر نظر داشته باشند.

انگلیسیان نیز همین نظر را داشتند و رابطهٔ خودشان را با محمد صالح بیگ کتوال پیشین قشم گسترش داده از نامزدی او برای مقام نایب بیگلربیگی بندرعباس پشتیبانی نمودند. در ۱۱ اکتبر ۱۷۲۸ انگلیسیان با یاری محمد صالح بیگ قلعهٔ قشم را تصرف کردند. بنا به گفتهٔ هلندیان، انگلیسیان به سرکردگان و قلعه بانان جزیره وعده داده بودند که موجب عقب افتادهٔ سه سال آنها را (گفته می‌شد که نزدیک ۵۰۰۰ تومان است) با موجب ماهیانه شان پردازند و زمین‌های آنها را در میناب حفظ کرده دشمنانشان را برانند.^۷

همچنین هلندی‌ها خبر یافتند که پادگان لارک هم از انگلیسیان پول دریافت کرده است. انگلیسیان همچنین به پادگان هرمز پیشنهاد و وعده داده بودند که دو برابر هلندیان به آنها پول خواهند داد چنانچه ۱۲۰۰ گز زمین به آنها بدهند و هلندیان و هر ملت دیگر را از سرزمینشان بیرون کنند. هر چند هنوز مقامات شرکت پیشنهاد اتلام را تصویب نکرده بودند و احساس می‌کرد که اگر انگلیس هرمز و نیز قشم و لارک را بگیرد وضع واک بسیار دشوار خواهد شد. زیرا چنانکه با افغانان نبردی درگیرد هلندیان تا حد زیادی به انگلیسیان وابسته خواهند بود. و حال آنکه اگر مستقیماً با انگلیسیان به جنگ پردازند چون این جنگ میان اروپائیان است هلندیان وضعی سخت و خیم خواهند یافت. بنا بر این او با توافق شورای سیاسی شرکت هلند پیشنهاد خود را به سران هرمز تسلیم کرد. آنها پاسخ دادند که: ما ترجیح می‌دهیم با هلندیان معامله کنیم هر چند انگلیسیان پیشنهاد پرداخت پول بیشتری را داده‌اند. اما آنها برای تسلیم کردن جزیره به دست هلندیان آماده نبودند و می‌خواستند یک قطعه زمین به هلندیان بدهند تا در آن نمایندگی و خانه‌هایی برای خود بسازند، باگورستانی برای دفن مرده‌هایشان، و نیز در انجام مراسم مذهبی‌شان آزاد باشند. افزون بر این هلندیان و همه کارکنان ایرانی آنها از پرداخت مالیات و حقوق گمرکی معاف باشند و هلندیان بر کارکنان خود حق قضاوت داشته باشند. سرانجام همه ملل دیگر می‌بایست از هرمز بیرون رانده شوند. در عوض هلندیان مکلفند موجب عقب افتاده سه سال از مأموران جزیره را با مواجب ماهیانه ایشان نقداً پردازند. این قرارداد همچنین برای آن گروه از افراد پادگان جزیره که در ظرف یکماه به محل کار خود بازگردند معتبر خواهد بود. همه مالیات‌ها و عوارض ورودی باید توسط سران هرمز گردآوری شود. سرانجام هلندیان می‌بایست اهالی جزیره هرمز و زمین‌هایشان را در جزیره میناب حفظ کنند و چنانچه زبانی در آنجا ببینند آنرا جبران کنند اما اتلام با این شرایط مخالفت نموده به سران هرمز اطلاع داد که: من می‌خواهم مالک مطلق العنان جزیره هرمز و قلعه و همه ملحقات آن باشم بی آنکه مجبور باشم جزیره یا املاک جزیره نشینان را

در میناب حفظ کنم. من نمی‌خواهم مالیاتها را گرد کرده یا مالیات‌های جدیدی وضع کنم. مواجب شما را یا جنسی یا نقداً می‌دهم و شما تحت الحمايه هلند خواهید بود. سران هرگز با پیشنهاد اتلام از آنجهت که پیشنهاد انگلیسیان مناسب تر بود مخالفت نمودند. منشی ایرانی هلند که تا کنون گفتگوها را انجام داده بود پیشنهاد کرد که اگر اتلام می‌خواهد از رفتن انگلیسیان به هر مز- جائی که خود دچار شکست شده بود- جلو گیری کند باید یکی از هلندیان به هر مز برود. افزون بر این انگلیسیان شایع ساخته بودند که هلندیان می‌خواهند هر مز را به افغانان بدهند و وجود يك تن هلندی در هر مز ممکن است وضع موجود را به هم زند. اتلام منشی ایرانی اش را به هر مز فرستاد با این پیام که: «نایب من در ۱۶ اکتبر به هر مز می‌آید اما او در مسأله تملك جزیره و قلعه پافشاری خواهد نمود.» اتلام برای اینکه روشن سازد که گماشتگانش از سوی او سخن می‌گویند مهر شرکت هلند را به هنریک مولنغراف^(۲) و جرج کوچی^(۳) داد تا نشان دهد که اینان مجازند با سران هر مز يك قرارداد موقت به امضاء رسانند. در ۱۷ اکتبر هلندیان دریافتند که جز انگلیسیان شخص ثالثی هم می‌کوشد که هر مز را تصرف کند یعنی شیخ رحمه رئیس جلفار^(۴) ۸. هر دو دسته سخت علیه یکدیگر دست به کار شده بودند. شیخ رحمه خود را موفق می‌دانست و به هم‌کیشی خود با اهل جزیره دلخوش بود. و گروه دیگر به سبب هدایای بزرگی که می‌داد خود را موفق می‌شمرد. اندکی پس از آمدن هلندیان انگلیسیان پیشنهاد هدیه بیشتری دادند چنانکه اهالی هر مز گنج شده^۹ نمی‌دانستند کدامشان را انتخاب کنند. فرستادگان شرکت هلند از قاضی هر مز و ۱۶ تن از یوزباشیان جزیره در چادر خود پذیرائی کردند. اینان پیش- نویس قراردادی را به فرستادگان هلند دادند. هلندیان ناچار بودند که این قرارداد را امضاء کنند، زیرا آورندگان آن می‌گفتند اگر شما امضاء نکنید آنرا نزد انگلیسیان

2- Henric Molengraaff

3- George Gutchy

۴- شیخ رحمه جلفاری رهبر عربان قواسم و یکی از مهمترین بازرگانان خلیج فارس

خواهیم برد. انگلیسیان شرایط بسیار خوبی به اینها وعده داده بودند و اینها با هیچ تأخیری (شرط چند وقتی) موفق نبودند. نخست عقیده اتلام را در باره این قرارداد جويا شدند. سرانجام مولنغراف آنان را متقاعد ساخت که یکبار دیگر در باره این قرارداد بین خودشان بحث کنند و چون دیروقت است^{۱۰} فردا باردیگر از نو گفتگو را آغاز کنند.

اتلام همچنین از دست دو یوزباشی هرمزی که در خدمت افغانان بودند یعنی مرتضی قلی بیگ و کلب علی بیگ^(۵) در زحمت بود. اینان دیگر یوزباشیان هرمز را برانگیخته بودند تا دو فرستاده شرکت هلند را بازداشت کنند. اتلام فرستادگان را اندرز داد که توجه داشته باشید که اگر نتوانستید سران هرمز را به امضای قرارداد با شرکت هلند و ادار کنید دست کم کاری کنید که انگلیسیان جایی را تصرف نکنند. در این اثنا انگلیسیان پس از توافق پنهانی با محمد صالح بیگ پادگان خود را از قشم فرا خواندند. چون افغانان محمد صالح بیگ را ناگزیر کرده بودند که انجام این کار را از انگلیسیان بخواهد. هلندیان اعتقاد داشتند که عقب نشینی انگلیسیان تنها برای خاطر حفظ ظاهر بوده است.^{۱۱}

در ۱۸ اکتبر سران هرمز بامدادان پگاه به دیدار مولنغراف آمده نظر خود را تکرار کردند یعنی هلندیان ناگزیر باید پیش نویس قراردادی را که آنها فراهم کرده بودند مهر کنند و گرنه آنرا نزد انگلیسیان خواهند برد. چون در قرارداد تملك جزیره و قلعه آنرا به شرکت هلند واگذار کرده بودند با اینکه يك ماده آن حفظ زمین های میناب را هم به عهده هلندیان و امی گذاشت اینان آنرا امضاء کردند. در واقع مولنغراف به این قرارداد اعتقاد داشت چون به اتلام نوشت: «باور کردنی نیست که ما قلعه هرمز را با دادن پنجاه هزار تومان مالك می شویم و حال آنکه ارزش واقعی آن حداقل ده هزار تومان بیشتر است، هر چند ویرانه باشد. من بر این باورم که در مدت چهار

۵- کلب علی خان ایشک آغاسی محمد صالح بیگ نایب بیگلر بیگی بندرعباس

سال همه پولهای را که برای این قرارداد پرداخته ایم به دست خواهیم آورد^{۱۲}.
شرایط پیمان نامه به قرار زیر بود^{۱۳}:

یکم، دلایل خجسته این پیمان نامه اینهاست که ایران زمان درازی است که در آشوب به سر می برد و امنیت از عرصه زندگانی همگان رخت بر بسته است. از اینرو کسانی که هنوز به خاندان صفوی (وارثان پادشاهان پیشین ایران) دلبستگی دارند باید تا آنجا که می توانند (پشت برگ ۳۵۳۱) کاری کنند که قلعه ها و شهرهایشان در برابر حمله دشمن حفظ شود تا اینکه یکی از وارثان به حق آن خاندان ایرانی قدرت کافی برای غلبه بر دشمن به دست آورده قلمرو خود را از دست دشمن باز پس گیرد. آنگاه همه کسانی که دلبستگی خود را به آن خاندان به اثبات رسانیده باشند یقیناً از احترام و افتخار برخوردار خواهند شد. به همین جهت ما صاحب منصبان و جزیره بانان قلعه و جزیره مبارک هر مزصمیمانه و با سوگند قراردادی با جناب مستطاب کاپیتان شرکت ارجمند و قدرتمند هلند در ماه ربیع الاول سنه هزار و صد و چهل و یک به امضاء رساندیم که متن آن به قرار زیر است:

این قلعه و جزیره مبارک هر مز با کلیه توابع و ملحقات و مملکت آن را بی آنکه کسی کوچکترین ادعائی داشته باشد به شرکت قدرتمند هلند یاد شده در بالا انتقال (۳۵۳۲) و در اختیار آن گذاشتیم با این شرط که یوزباشیان (یوزباشی = فرمانده هزار مرد) و مستحفظان (مستحفظ به طور کلی بر نگهبان اطلاق می شود اما به هر کسی که چیزی را نگهدارد نیز گفته می شود) کنونی، از جانب شرکت یاد شده کمافی السابق به وظیفه نگهبانی خود از جزیره و قلعه مزبور ادامه دهند. افزون بر این کاپیتان شرکت هلند همه کالاهای بازرگانی یا چیزهای دیگر شرکت را که در جایگاه نمایندگی شرکت در بندر عباس وجود دارد به این قلعه و جزیره انتقال داده، برای انجام داد و ستدهای بازرگانی پرچم هلند را بر فراز قلعه و جزیره برافراشته خواهد داشت.

نیز هیچکس دیگر بجز شرکت هلند و همه کارکنان آن و ما صاحب منصبان و مستحفظان هر گز حق سکونت یا داشتن زمین در اینجا را نخواهد یافت مگر اینکه

با رصایت طرفین قرارداد و شرایط خاص باشد (پشت برگ ۳۵۳۲) دوم اینکه، موجب ماهانه این صاحب منصبان و مستحفظان توسط شرکت محترم هلند نقداً به میزان همیشگی به تعدادی که اینجا هستند و کسانی که نامشان در لیست زیر آمده پرداخت شود. این اصل در مورد کسانی هم که در ظرف یک ماه به این جزیره باز-گردند معتبر است. اما اگر تا یک ماه دیگر هنوز به اینجا نرسیده باشند حق ادعای یک دینار (یک صدم محمودی) هم ندارند و مواجبی شامل حال آنها نخواهد شد. سوم، اگر دشمنی (خدای ناکرده) برای یکی از طرفین پیمان نامه پدید آید طرف دیگر ملزم است که او را با هر چه در قوه دارد علیه دشمن - هر کس که می خواهد باشد خواه مسلمان، اروپائی یا عرب و جز آن - یاری دهد.

چهارم، زمین های ما صاحب منصبان و مستحفظان جزیره هرمز در میناب سالانه درآمدی دارد که صرف گذران زندگی ما می شود و از آن ها سود می بریم (۳۵۳۳) بنا بر این کاپیتان - که بارها از آن یاد شده - و ما باید مراقب باشیم که با همیاری دو جانبه امور به گونه ای باشد که حق استفاده از این منابع مالی بدون تضییع عین آن بر ایمان محفوظ بماند و بهره اش عاید ما گردد. اما اگر این کار ممکن نباشد کاپیتان ناگزیر خواهد بود چنانکه شورای محترم او تشخیص می دهد پس از بر آورد دقیق میزان خسارت، زیانهای ما را جبران کند.

پنجم، همه درآمدهای خراج ها که بر صادرات و واردات وضع می شود و یا مالیاتهایی که فقط ما صاحب منصبان و مستحفظان و شرکت محترم هلند از آن معاف هستیم بدون استثناء می بایست پس از کسر همه هزینه ها و موجب ماهیانه ای که الزاماً به صاحب منصبان و مستحفظان داده می شود، به دو بخش شود نیمی از آن ما و نیمی از آن شرکت خواهد بود.

ششم، اگر (خدای ناکرده) یکی از کارکنان اروپائی، مسلمان یا بابانان های شرکت محترم مرتکب خطایی شد (پشت برگ ۳۵۳۳) این امر به مدیر شرکت هلند گزارش خواهد شد تا او را طبق سنت خود پس از تحقیق همه جانبه در موضوع

تخلف، مجازات کند. افزون بر این هریک از هلندیان که احتمالاً بمیرد بنا به آداب و آیین خودشان بی کمترین مانعی باید به خاک سپرده شود. اما اگر یک یا چند تن از مستحفظان یا هر مسلمان دیگری مرتکب خطائی شد باید جریان امر به یوزباشیان اطلاع داده شود تا ایشان هر طور لازم بدانند آنها را تنبیه کنند.

سرانجام ما صاحب منصبان و مستحفظان قلعه و جزیره مبارک هر مزبه انگلیسی، پرتغالی، فرانسوی یا هر اروپائی دیگر، یا تازیان یا افغانان یا هر که می خواهد باشد بجز هلندیان به هیچ کس دیگر در سراسر این جزیره، تحت هیچ شرایطی جای یا پناه نخواهیم داد. ما تا کنون این کار را نکرده و از این پس نیز نخواهیم کرد. این مطلب در زیر نوشته شده (۳۵۳۴) تا این توافق را اعلام دارد. بالای آن مهور است به مهر قاضی شرع با نقش و شرح آن: میر محمد جعفر پسر میر سید علی سید الثانی و در زیر آن افزوده شده است که: «همه صاحب منصبان و مستحفظان نزد من آمده رضایت کامل خودشانرا از این قرارداد اعلام داشتند». سپس ۱۶ یوزباشی (سه یوزباشی غایب بودند) و ۴۵ مستحفظ معمولی که نماینده همه مستحفظان بودند آنرا امضاء و مهر کردند.

البته اتلام نیز از این پیمان نامه بسیار خوشنود بود. دویوزباشی که در زمان عقد پیمان نامه در میناب بودند انتظار می رفت فردا آنرا امضاء کنند. هر مز در سور و جشن و مولنغراف شادمان بود: که اینک ما را در اینجا «اختیار باشد». او از اتلام خواسته بود که گروهی زن رقا صه (۶) به هر مز بفرستد تا بر سرور و شادی همگانی بیفزایند^{۱۴}. اتلام رقا صگان را فرستاد اما به مولنغراف دستور داد که پس از دو روز آنها را باز پس فرستد چرا که: «غیبت دراز آنها از بندر عباس ممکن است عامه مردم را خشمگین سازد چون مردم سخت این بانمکان شیرین حرکات را دوست دارند». او همچنین به مولنغراف دستور داد که فهرستی کامل از شماره توپها، عرادهها، باروت، سرب، و همه تجهیزات

۶- رقا صگان فقط در ۳۰ اکتبر باز گشتند چون از ترس اینکه افغانان آنها را برابند

جرات باز گشت نداشتند بنا بر این مولنغراف آنها را وادار به باز گشت کرد.

نظامی دیگر موجود در قلعه را فراهم نماید و اگر لازم باشد پیشنهاد دادن تجهیزات اضافی به صاحب منصبان هرمز بدهد. وی همچنین اشاره کرد که: در ترجمه متن پیمان- نامه سخنی از اینکه بخش اندرونی قلعه به هلندیان تعلق می‌گیرد به میان نیامده و حال آنکه در متن فارسی این نکته ذکر شده است و این مطلب باید به ترجمه نسخه هلندی آن نیز افزوده گردد.^{۱۵}

زمان شادی دیری نپائید. در بندر عباس یوزباشی کلب‌علی در حال تعمیر جایگاه استقرار توپخانه بود. این جایگاه را سید احمد خان به گونه‌ای ساخته بود که «می- توانست مرا با شلیک توپ از خانه براند.»^(۷) محمد صالح بیگک نایب بیگلربیگی بیست سوار به میناب فرستاد تا همه کشتی‌های متعلق به اهالی هرمز را آتش بزنند. این سواران همچنین می‌بایست زمین‌های هرمزیان را در میناب به نفع شاه مصادره کنند. این رویدادها بیش از پیش به اتلام ثابت کرد که هلندیان باید بندر عباس را ترک کرده به هرمز بروند.^{۱۶}

اما وضع هرمز برای هلندیان بسیار بد به نظر می‌آمد. صاحب منصبان هرمزی از برافراشته شدن پرچم هلندیان برفراز قلعه جزیره یا وارد شدن آنان در این قلعه اکراه داشتند. هلندیان عامل ایجاد اکراه را انگلیسیان می‌دانستند که مبعوثی ایرانی خود را نزد قاضی و یوزباشیان هرمز فرستاده به آنان گفته بودند که هلندیان به قول خود و پیمان نامه وفادار مانده و همه آنان را خواهند کشت^{۱۷} اما عامه مردم نمی‌خواستند این امر را باور کنند. نام سرکارولاندس^(۸) (شرکت هلند) هنوز بر سر زبان همگان و این عبارت نقل مجالس بود که: به سلامتی سرکارولاندس (= شرکت هلند) و شاه طهماسب.

۷- سید احمد خان مقر توپخانه را طوری ساخته بود که لوله‌های توپش به سوی تاجرانخانه هلند نشانده رفته بود بنابراین همچنانکه مدیر شرکت در آن زمان گفته اومی توانست «مدیر شرکت هلند را با گلوله توپ از خانه اش براند.»

یوزباشیان هر مزانجمن کردند تا درباره دشواریها به بحث پردازند مهمترین این مشکلات این بود که آیا باید به آن دو هلندی که برای برافراشتن پرچم هلند بر-فراز قلعه آمده اند اجازه انجام این کار را بدهند؟ و آیا باید به هلندیان اجازه استفاده از انبارهای قلعه داده شود؟ مولنغراف که می دید بی آنکه سندی از اعتبار و موثقت هلندیان ارائه دهد نمی تواند یوزباشیان را با خود همراه سازد از اتلام خواست که پول وعده داده شده را بفرستد. اما به هیچوجه همراه پول از افراد سپاهی کسی را نفرستد زیرا این کار موجب هراس هر مزیان که پیشاپیش اعتماد خود را به هلندیان از دست داده اند خواهد گشت^{۱۸}.

اما اتلام مایل نبود پیش از آنکه دو منشی هلندی^(۹) به قلعه هر مز وارد شوند آن پول را بپردازد. او مولنغراف را تشویق کرد که شتاب کند زیرا وقت اندک است. محمد صالح بیگ و انگلیسیان خبر رویدادهای هر مز را در کرمان به زبردست خان داده بودند احتمال داده می شد که خان به تن خود بیاید. پیش از این، آزار و اذیت کارکنان ایرانی شرکت هلند توسط مقامات محلی جزیره هر مز، مشاهده شده بود. اتلام در فرستادن ۱۴ سپاهی با آن پول پافشاری داشت ولی قول داد که آنها از کشتی در جزیره هر مز پیاده نخواهند شد. اما پول پیش از ورود آن دو منشی هلندی به قلعه نباید پرداخته شود اتلام می گفت: تا ما از جزیره مطمئن نگردیم دیگر «سلامتی» وجود ندارد. زیرا که ایرانیان دوستانشان را می فروشند یا می کشند. همه آن مهربانیها مقدمه ایست برای فریب. اگر تا ساعت ۲۱ همان روز (۲۰ اکتبر) از ورود هلندیان به قلعه هر مز جلوگیری شود من خود برای بررسی امکانات ورود به قلعه آنجا خواهم آمد. (۱۰) با اینکه انگلیسیان به ایجاد دردسر برای هلندیان ادامه و به یوزباشیان وعده

۹- نام این دو منشی یعقوب اسخارور Jacob Scharer (این مرد نباید بانی کلاس

اسخارور رئیس شرکت هند خاوری هلند در اصفهان اشتباه شود) و جریت وان ارلیانس

Gerrit Van Ooreliense بود و هر دو مقام دستیار داشتند.

۱۰- اتلام به سبب بیماری نتوانست برود.

همه چیز دادند^(۱۱)،^{۲۰}مجلس یا انجمن یوزباشیان سرانجام به مولنغراف خبر داد که شرکت هند خاوری هلند می‌تواند جایگاهی برای نمایندگی خود در هر جای هرمز و به هر اندازه‌ای که می‌خواهد بسازد. اما نمی‌تواند با حضور هلندیان در قلعه موافقت کند «زیرا که این کار اگر لازم باشد وقتی انجام خواهد گرفت که کاپیتان با همه آدم‌ها و کارکنانش برای اقامت به جزیره هرمز بیایند». آنها پول‌هایی را که به آنان وعده داده شده بود طلب می‌کردند و می‌خواستند با هلندیان نان و نمکی بخورند. چون حق استفاده هلندیان را از انبارها و توپ قلعه نیز انکار کرده بودند. هر چند مولنغراف باور داشت که اگر رفتار ملایمی داشته باشد می‌تواند یوزباشیان را به استفاده هلندیان از این تسهیلات راضی سازد. یوزباشیان سه ماه پیش پرداخت موافق را درخواست کردند و پس از سه ماه باز سه ماه پیش پرداخت یا مساعده خواستند چرا که مستحفظان اصلاً پول نداشتند. بنا بر این مولنغراف اتلام را تشویق کرد که با پرداخت این مساعده موافقت کند به خصوص که یوزباشیان به او گفته بودند که قاضی هرمز به منشی ایرانی انگلیسیان دستور داده که از هرمز بیرون برود. اتلام می‌ترسید که اگر مساعده داده نشود ممکن است نقشه‌اش به شکست کامل دچار گردد.^{۲۲}

اتلام سرانجام موافقت کرد که سه ماه مساعده پرداخت شود بدین عنوان که: «آنها از خودمانند!» ضمناً به مولنغراف اندرز داد که فریب نخورد. زیرا که ایرانیان به هیچوجه در خور اعتماد نیستند.^{۲۳}

مولنغراف پاسخ داد که من درخواست های جزیره نشینان هرمز را نامعقول نمی‌دانم زیرا که به هلندیان آزادی کامل در تملک جزیره و شهر هرمز و حتی حقی هم از قلعه داده‌اند تنها چیزهایی که از دادن آن به هلندیان امتناع کرده‌اند اجازه حق ورود به قلعه و تملک آنست. در آنجا چند ساختمان وجود داشت مانند انبارها که پس از انجام کارهایی آماده می‌شد اما خانه به ندرت یافته می‌شد قلعه هم احتیاج به تعمیراتی داشت.

۱۱- بنا به گفته هلندیان انگلیسی‌ها پیش از این افزون بر هزار تومان یا ۴۲۵۰۰

فلورین هلند به این فرومایگان خیانتکار پرداخته بوده‌اند.

تنهادر زمان جنگ به زنان و کودکان اجازه داده می شد که وارد آنجا شوند. یوزباشیان و مستحقین زبردست آنها در شهر می زیستند، زیرا فقط کسانی که در حال انجام وظیفه بودند در قلعه می ماندند. مردم جزیره هرگز پیشنهاد کردند که چنانچه افغانان حمله کنند صد مرد برای حفاظت نمایندگی هلند خواهند داد. اینان می خواستند نشان دهند که خدمتگزاران خوبی برای شرکت هلندند. انگلیسیان هنوز یوزباشیان را برای آنکه قراردادی با آنها امضاء کنند اغوا می کردند. از اینرو مولنغراف خواست که بی درنگ پول موعود پرداخته شود و گرنه از آن بیم داشت که جزیره هرمز از دست آنها بیرون برود و به چنگ انگلیسیان بیفتد.^{۲۴} اتلام می پنداشت که یوزباشیان می خواهند شرکت هلند را بدوشند چه قلعه را به آن بدهند چه ندهند. انگلیسیان به یوزباشیان وعده داده بودند که در ازای تحویل ندادن قلعه به هلندیان و اعطای يك قطعه زمین به انگلیسیان دو هزار تومان به آنان خواهند داد. این وعده اتلام را آشفته خاطر ساخت. به خصوص که قاضی شرع هرمز پیش از این بنده انگلیسیان بوده و هنوز سیصد تومان هم به آنها بدهکار بود. بنا بر این اتلام به مولنغراف دستور داد که برای بحث در باره این موضوع به بندر عباس بیاید. شورای شرکت سرانجام موافقت کرد که برای نشان دادن حسن نیت پانصد تومان به یوزباشیان پرداخته شود اما بقیه پول زمانی پرداخته شود که هلندیان مالک قلعه شده باشند.^{۲۵}

مولنغراف پس از بازگشت به جزیره هرمز فردای آنروز با ۲۳ اکتبر ۱۷۲۸ آن پول را توزیع کرد. نزدیکیهای ظهر پرچم هلند توسط یکی از بزرگترین یوزباشیان بر فراز قلعه به اهتزاز درآمد (۱۲) و یازده تیرتوپ از قلعه شلیک شد. با این کار اهالی هرمز و وابستگان نشان آشکارا خود را تبعه شرکت هند خاوری هلند (واک) اعلام کردند. با

۱۲- کسان زبرد در مراسم برافراشتن پرچم هلند حضور داشتند: آخوند الله داد، ایسور- داس Issurdas دلال شرکت هلند، حسن گور و دیگر هوخواهان هلند. نماینده شیخ رحمة به مولنغراف و گوچی Gutchi تبریک گفته اظهار امیدواری کرد که حضور هلند در جزیره هرمز موجب رونق بازرگانی گردد. شیخ از رقابت چشم پوشیده بود. توپهای جایگاه نمایندگی و کشتی های هلند رویهمرفته هفده تیرتوپ شلیک کردند.

اینحال هنوز به يك هلندی هم اجازه ورود به قلعه داده نشده بود.^{۲۶} انگلیسیان از موفقیت هلندیان بر آشفته شده و حتی آقای واتر^(۱۳) نماینده آنها می خواست به تن خود به هرمز برود و پیمان نامه هلند را باطل کند. وی همچنین به اتفاق محمد صالح بیگ نامه ای به کرمان و دربار شاه فرستاده کسب دستور کردند. آقای واتر بسیار ابلهانه کار می کرد هلندیان درباره تهدیدهای گونه گون آشکارش گفتند: «او خیلی عصبانی است».^{۲۷}

در حالیکه وضع هرمز نا متغیر باقی بود اتلام می کوشید که از مشاجره ای که میان محمد صالح بیگ و میر آخور زبردست خان در گرفته بود استفاده کند. اتلام برای خنثی ساختن گزارش های انگلیسیان و محمد صالح بیگ، بیان نامه ای^(۱۴) درباره اوضاع هرمز نزد میر آخور فرستاد و اقول داد که آنرا به زبردست خان بدهد.^{۲۸}

در ۱۲۵ کتبر ۱۷۲۸ مولنغراف گزارش داد که اگر او پانصد تومان دیگر به هرمز میان بدهد احتمالاً به دومنشی هلندی اجازه ورود به قلعه داده خواهد شد.^{۲۹} اتلام پاسخ داد که: من مایل به فرستادن این پول هستم به شرطی که به دومنشی هلندی و در صورت امکان به جوخه ای مرکب از ۱۴ سپاهی اجازه داده شود که در آمد و رفت به قلعه آزاد باشند.^{۳۰} اما در آن هنگام که برخی از اهالی هرمز در نزدیکی نخل ناخدا (که در یک ساعت راه خاور بندرعباس قرار دارد) بازداشت شده بودند یوزباشیان نمی خواستند به دو منشی هلند اجازه ورود به قلعه را بدهند مگر آنکه سندی حاکی از حمایت هلندیان از اتباع جدید خود ارائه دهند. افزون بر این انگلیسیان باز یوزباشیان و سران هرمز را ترسانده و گفته بودند که اگر هلندیان قلعه را تصرف کنند آنها را تحویل افغانان خواهند داد.^{۳۱}

اتلام برای آزاد ساختن اهالی بازداشت شده هرمز نفوذ خود را به کار برد.

13— Mr. Water

۱۴- اتلام همچنین با پرداخت چهل تومان دو اظهارنامه یکی از کوتوال بندرعباس محمد صفی و دیگری از مشاور اوحیات بیگ دریافت داشت بود اینان در این اظهارنامه ها نوشته بودند که کارهای هلندیان در هرمز ناشی از دسیسه های انگلیسیان و تمایل شاهبندر بوده و همچنین افزوده بودند که فعالیت های هلندیان در هرمز سخت به نفع ایران است.

کو توال بندرعباس خبر داد که انگلیسیان وعده داده‌اند که چنانچه بازداشت شدگان را آزاد نسازد ۱۵۰ تومان به او خواهند داد. اما او خود شخصاً مایل است که با گرفتن ۵۰ تومان آنها را به اتلام تحویل دهد. و در ۲۵ اکتبر همین کار را کرد. کو توال همچنین قول داد که کسانی را که در میناب بازداشت شده بودند آزاد کند. اتلام به هر يك از آزاد شدگان هر مزی ۲۵ محمودی داد و آنها را به هر مز فرستاد. و از یوزباشیان خواست کشتی هائی به بندر ابراهیم، ساحل میناب برای بردن هم میهنان آزاد شده خود بفرستند. وی انتظار داشت که نتیجه این نمایش حمایت مؤثر از هر مزیان منجر به دستیابی هلندیان به قلعه هر مز گردد به خصوص که یوزباشیان نیز وعده آنرا داده بودند.^{۳۲} اما آنها به قول خود پایدار نبودند چون از انگلیسیان پول گرفته بودند. عذر بیهوده آنان این بود که اتلام در نامه اش اجازه ورود دومنشی و شماری سپاهی را به قلعه خواسته است، که این اصلاً راست نبود. در ۳۰ اکتبر ۱۷۲۸ یوزباشیان مجلسی برای مشورت در این موضوع تشکیل دادند. بیشترشان با راه دادن دو منشی اتلام به قلعه هر مز موافق بودند. بنا بر این اینان به مولنغراف توصیه کردند برای اینکه نشان دهد که هلندیان جداً قصد دارند که بندرعباس را ترك کنند مقداری کالا به هر مز بیاورد. زیرا آنان مایل نیستند که اختلافی میان آنها و هلندیان پیش آید. مولنغراف تاحدی نو مید شده بود و می گفت: «در اینجا جامعه بزرگی از گدایان هست که به هلندیان به چشم بشر دوستان خوب می نگرند.»^{۳۳}

در این ضمن دانست که چه اطلاعاتی محمد صالح بیگک و انگلیسیان از طریق یکی از منشیان خریداری شده انگلیسیان به اصفهان و کرمان فرستاده‌اند یعنی اینکه: «هلندیان علیه شاه شوریده هر مز را برای خودشان مسخر گردانیده و نگذاشته‌اند که انگلیسیان آن جزیره و قلعه را به شاه تقدیم کنند. هلندیان جایگاه نمایندگی خود در بندرعباس را برای رفتن به جزیره هر مز تخلیه کرده‌اند تا علیه شاه که فاقد کشتی است بجنگند، در آمدهای گمبرون را غصب کنند و جز آن. این دو در پایان از دربار کسب تکلیف کرده‌اند.»^{۳۴} اتلام بی درنگ نامه‌ای از جانب خود همراه با نامه‌ای از کو توال

بندرعباس برای زبردست خان فرستاد. در این نامه آمده بود که: انگلیسیان با محمد صالح بیگ همدست بوده‌اند و این اخیر می‌خواسته که جزایر قشم، لارک و هرمز را در بد تصرف آنها قرار دهد که هلندیان از این کار او جلو گیری کرده‌اند.^{۳۵}

اتلام همچنین به مولنغراف و گوچی دستور داد که در یکم نوامبر ۱۷۲۸ باز-گردند و یکی از آن دو منشی، یعقوب اسخارورد در همانجا بماند و افزود که اگر هر مزیان هنوز می‌خواهند که هلندیان را تا ژوئیه از دسترسی به قلعه بازدارند ممکن است سال آینده برای برداشت محصول خرمایشان دچار اشکال شوند. مولنغراف پاسخ داد که بیشتر یوزباشیان با ورود دو منشی هلند به قلعه موافق بودند اما جمعی از مستحفظان شاید از آنجهت که موجب موعود خودشان را دریافت نکرده‌اند با آنان مخالفت نمودند بنابراین من به گرد کردن فهرستی از اسامی مستحفظان و افراد پادگان پرداختم که به کندی پیش رفت و در ۲ نوامبر ۱۷۲۸ آماده گشت.^{۳۶} اتلام بر آن شد که یک کشتی با ۶۰ عدل شکر به هرمز بفرستد تا ببیند آیا فرستادن این محموله موجب خواهد شد که یوزباشیان به دو منشی هلند اجازه ورود به قلعه و حق زندگانی و داشتن انبار در آن را بدهند یا نه. و خواست که در صورت مخالفت یوزباشیان در زمان این محموله بازگشت داده شود.^{۳۷} پیش از ارسال این محموله کو توال بندرعباس نزد اتلام آمد و پرسید: معنی ارسال این محموله چیست؟ اتلام پاسخ داد که واگ در داد وستد و بازرگانی آزاد است و این کار به کسی مربوط نیست. کو توال نیز به اتلام گفت: محمد صالح بیگ به آدم‌هایش دستور داده که شرکت هلند را تاراج کنند و سپاهیان را برای اینکار استخدام کرده است. اتلام فقط به تهدیدات او پوزخند زد و گفت این لقمه از دهان آنها بزرگتر است. خودداری اتلام از متوقف ساختن ارسال محموله به هرمز موجب شد که جبهه‌ای ضد هلندیان تشکیل شود و همه کسانی که هوأخواه هلندیان یادست-کم بد خواه محمد صالح بیگ بودند به این اخیر پیوستند و همه باهم پیامی به زبرد-دست خان فرستادند حاکی از اینکه هلندیان رفتن به جزیره هرمز را آغاز کرده‌اند. و برای جلوگیری از این نقل مکان نگهبانانی در ساحل نزدیک جایگاه نمایندگی شرکت

هلند به ننگهبانی برگماشتند. اتلام امید داشت که کشتی هائی شتابناک از باتاویا بیابند، زیرا که پادگان او از لحاظ نفرات درمضیقه و ذخایر خوراکی آن اندک بود. در این زمان در بندرعباس چیزی یافت نمی شد. ۳۷

در ۲ نوامبر ۱۷۲۸ مولنغراف پرداخت سه ماهه واجب یوزباشیان و مستحفظان هرمز را به گونهٔ مساعده آغاز کرد. «برای اینکه به این طریق آنها را حقوق بگیر شرکت هند خاوری هلند سازد» هر یک از اینان در برابر گرفتن مساعده رسیدی را امضا می کردند. ۳۸

محمد صالح بیگ که به شاهبندر (رئیس گمرکات) ارتقاء مقام یافته بود نیز در ۲۷ اکتبر ۱۷۲۸ به دستور اعتمادالدوله تعمیر و مرمت قلعهٔ بندرعباس را آغاز کرده بود. مردم شهر ناگزیر شده بودند که سنگ و آهک حمل کنند، گفته می شد که این کارها به منظور ناراحت ساختن هلندیان انجام می گیرد. در این اثنا کوتوال به دیدار اتلام رفت و از او مواد خوراکی، باروت و سرب خواست. اتلام به او گفت: من حتی ناچار بودم که این کالاها را به مخدوم توزیر دست خان هم ندهم زیرا چنانکه می دانی یافتن این مواد دشوار است. پس از آنکه اشاره شد که هلندیان باید سرب و باروت از هرمز بیاورند معلوم شد که کوتوال تنها دویست تومان پول می خواهد. ۳۹

در ۶ نوامبر ۱۷۲۸ مولنغراف و کوچی در حالیکه پاسداری از منافع هلند را به دست دومشی هاندی سپرده بودند از هرمز باز گشتند. فردای آنروز انگلیسیان همهٔ آدم‌های خود را بجز یک گروه بان از قشم فرا خواندند. هلندیان بر این باور بودند که این کار برای آن انجام گرفته که سنگ اختلاف محمد صالح بیگ و میر آخور زبر- دست خان از میان برداشته شود. ۴۰

در ۱۰ نوامبر ۱۷۲۸ ایشک آغاسی زبردست خان از کرمان به بندرعباس آمد. او از اتلام دیدن کرد و هدایائی از سوی خان به او داد. وی دستور داشت که اختلافات میان اتلام و محمد صالح بیگ را حل و فصل کند و از اتلام خواست که به بازدید همکارش میر آخور که در بخش خلوت شهر می زیست برود. اتلام به سبب ادامهٔ

بیماری از انجام این کار تن زد. اتلام می‌پنداشت که همه این گفتگوهای خوش برای آنست که او را برای بازگشت هلندیان از هرمز گروگان بگیرند. بخصوص که شایع بود زبردست خان چهارصدگرجی برای اسیر کردن اتلام به بندرعباس فرستاده است. در ۱۱ نوامبر ۱۷۲۸ ایشک آغاسی زبردست خان درخواست خودش را با پافشاری بسیار تکرار کرد اما اتلام باز مدعی شد که رنجور است و هنوز باید شاهبندر به بازدید او بیاید. در ۱۲ نوامبر ۱۷۲۸ ایشک آغاسی پیشنهاد کرد که اتلام از شاهبندر در کلبه خودش بیرون جایگاه نمایندگی هلند پذیرائی کند. اما اتلام پاسخ داد که من همیشه از دیدار کنندگان خود در درون ساختمان نمایندگی شرکت پذیرائی می‌کنم. زیرا که کلبه يك خانه خصوصی است نه رسمی. اما آنان از آمدن به نمایندگی خود داری کردند. در اوایل هر همین روز شایع شد که زبردست خان دستور داده که باید بین شاهبندر و مدیر شرکت هلند روابط دوستانه برقرار شود و دیداری بین این دو دست دهد. کسی به هلندیان خبر آورد که میر آخور در نهان دستور دارد که در آن دیدار اتلام را به دام افکنده به تهدید تفنگهای چخماقی آماده شلیک بزور او را وادار کند که جزیره هرمز را به افغانان تحویل دهد.^{۴۱}

اوضاع هلندیان در هرمز تغییر چندانی نیافته بود از کلب علی بیگ خواسته شده بود که به یاری هلندیان باز گردد و او برای اینکار نزد اتلام آمده گفت سعی می‌کنم به دو منشی هلندی اجازه ورود به قلعه داده شود. کلب علی بیگ در ۱۱ نوامبر به هرمز رفت و در آنجا قول خود را به طاق نسیان نهاد. یعقوب اسخارور قول او را نوعی گزافه‌گویی و لافزنی شمرد چون کلبعلی بیگ در جزیره هرمز هیچ‌گونه نفوذی نداشت. ۴۲ تا ۱۹ نوامبر ۱۷۲۸ هنوز چهارتن از یوزباشیان و قاضی هرمز با آمدن هلندیان به قلعه جزیره مخالفت می‌نمودند. اتلام کوشید با این چهارتن سخن بگوید چون یعقوب اسخارور گزارش داده بود که باید برای راضی ساختنشان با زبان خوش با آنان سخن گفت. اینان با اینکه قول دادند که به بندرعباس بیایند پیوسته با بهانه تراشی از این سفر خودداری کردند.^{۴۳}

در این اثنا هلندیان آگهی یافتند که انگلیسیان شیخ جبار را به حمله و تاراج جزیره‌های قشم و لارک ترغیب کرده‌اند تا آنان برای نگهداشتن و تملک قلعه‌های این دو جزیره دستاویز و بهانه‌ای داشته باشند. در ۲۴ نوامبر انگلیسیان بیست اروپائی را با شماری افغان به این دو جزیره فرستادند تا بر حسب ظاهر تازیان چپاولگر را از آنجاها برانند.^{۴۴} شیخ جبار که دید خلقی کثیر از افغانان با انگلیسیان در حال آمدنند به کشتی‌های خود دستور داد که آنها را زیر آتش بگیرند اما اندکی بعد به آنها دستور عقب نشینی داد. انگلیسیان و محمد صالح بیگ دستور دادند که تیرهایی به نشانه پیروزی شلیک شود. گفته می‌شد که انگلیسیان در این نبرد سه کشته و پنج زخمی داشته‌اند. زخمیان را به نمایندگی خود دربندر عباس آوردند اما بقیه افراد خود را در قشم باقی گذاشتند ظاهراً برای اینکه از بازگشت تازیان به جزیره جلوگیری کنند. اتلام نام چهاریوزباشی مخالف^(۱۴) را در دفتر یادداشت سیاه خود ثبت کرد و به یعقوب اسخارور گفت: اگر من در ایران بمانم که امیدوارم نمانم از رفتاری که با من کرده‌اند پشیمان خواهند شد.^{۴۵} در جزیره هرمن نیز دیدار از پی دیدار درباره ترجمه ماده اول پیمان نامه ادامه یافت. قاضی شرع جزیره که انگلیسیان با طلا او را خریده بودند اظهار داشت که: در هیچ جای معاهده ذکر نشده که باید به دومنشی هلندی اجازه ورود به قلعه هرمن داده شود. او به طور مؤثر از توافق یوزباشیان با هلندیان اندوه زده جلوگیری کرد. پس از گفتگوهای بسیار زیاد سرانجام یوزباشیان راضی شدند با گرفتن هفتصد تومان دیگر به هلندیان اجازه ورود به قلعه هرمن را بدهند که اتلام با آن موافقت نمود.^{۴۷}

در ۲۷ نوامبر ۱۷۲۸ اتلام نامه‌ای از زبردست خان دریافت کرد که طی آن خان پیروزی اتلام در جزیره هرمن را تمجید کرده بود. در عین حال خواسته بود که اتلام جزیره هرمن را به کوتوال و محمد صالح بیگ تحویل دهد.^{۴۸}

۱۴- چهاریوزباشی مخالف عبارت بودند از شیخ علی رضا، ملک آقا، محمد امین آقا،

اما فردای آن روز باز یوزباشیان ورود هلندیان را به قلعه هرمز انکار کردند چون قاضی، برادر زنش محمد علی خان، و شیخ علی رضا هنوز مخالف بودند. برخی حتی می‌خواستند پرچم هلند را بر فراز قلعه برافرازند اما برخی دیگر باشمشیرهای آخته از این کار جلوگیری کرده‌اند. قاضی به نامه زبردست خان خطاب به محمد صالح بیگ اشاره کرده بود که در آن خان از محمد صالح بیگ خواسته بود جزیره هرمز را از هلندیان تحویل گیرد تا به شاه اشرف تعلق داشته باشد. اتلام به یعقوب اسخارور نوشت: «به ملا شاه حسین - که یکی از هرمزیان هواخواه هلند بود - قول بده که اگر سه یوزباشی مخالف را به نمایندگی هلند تحویل دهد او و خانواده‌اش در پرتو حمایت شرکت هلند خواهند بود و هرگاه نیاز به یوزباشی باشد این مقام به او داده خواهد شد.» اما این وعده مؤثر واقع نگشت. بنا بر این اتلام به یعقوب اسخارور و اورلیانس^(۱۵) دستور داد که به بندرعباس بازگردند ولی نگهبانان هلندی را در جزیره هرمز باقی‌گذارند.^{۴۹}

در ۲ دسامبر ۱۷۲۸ مدیر جدید شرکت هند خاوری انگلیس آقای گیگی^(۱۶) اعلام کرد که هفت کشتی سراپا مسلح انگلیسی بزودی به بندرعباس خواهند رسید، و اگر تا پیش از رسیدن این کشتی‌ها اهالی هرمز از هلندیان بگسلند و پرچم آنها را سر-نگون سازند او دوبرابر بیشتر از هلندیان به آنها پول و منافع دیگر خواهد رساند و گرنه چون کشتی‌های انگلیس برسند به زور آنها را ناگزیر به انجام دادن این کار خواهد ساخت. این اعلامیه در میان هرمزیان بگومگوهای تازه‌ای برانگیخت. و آنها باز با عذرهای بدتر از گناه از هلندیان خواستند که پیمان نامه فسخ گردد. در همان روز اتلام دستیار و معاون خود یعقوب پولانت^(۱۷) را به هرمز فرستاد تا در آنجا به امروز و فردا کردن بگذراند.^{۵۰} در این گیرودار موقع هلندیان با ورود دو کشتی هلندی اودناردن^(۱۸)

15- Ooereliens

16- Mr Geeky

17- Jacob Pollant

18- Oudenaarden

وینون و ایسنت (۱۹) تقویت گشت. (۲۰) انگلیسیان و نایب بیگلربیگی بندرعباس تلاش داشتند بفهمند این دو کشتی چند سپاهی با خود آورده‌اند. اما اتلام برای جلوگیری از کسب اطلاع آنها شبانه سپاهیان را در گروه‌های هشت-۱۲ تا ۲۰ نفره از کشتی پیاده کرد. در بندرعباس شایع شد که هلندیان هشتصد سپاهی دیگر دریافت داشته‌اند و بزودی شماری دیگر دریافت خواهند کرد. ۵۱ این شایعه همچنین بر اهالی هرمز که نمی‌دانستند این سپاهیان برای نبرد با آنها یا با افغانان آمده‌اند اثراتی برجای نهاد. پولانت گزارش داد که بیشتر مستحفظان جزیره هرمز کور، کر، شل، و باریک تن‌اند و سخت به نوشیدن عرق و قماربازی معتاد. قماربازی کار هر روزۀ آنهاست و بیشتر پول‌هایی را که از شرکت هلند گرفته بودند باخته‌اند. به همین جهت دوباره مانند پیش تهدیدست شده‌اند. بنا به گفته دلال واک که هلندیان به گونه خبرچینی از او استفاده می‌کردند در این زمان در قلعه هرمز ذخیره سه‌ماه از تمر، آب و مقدار زیادی ماهی دودی موجود بود. اما هیزم و چوب نداشتند چون نمی‌توانستند از قشم به دست آورند و در دهکده نزدیک میناب به نام دوسر (۲۱) و Ziseri فقط چوب سوختنی نامرغوب به دست می‌آمد. ۵۲

در ۱۱ نوامبر هلندیان دوباره امیدوار شدند که کارکنان شرکت اجازه ورود به قلعه هرمز را خواهند یافت. ۵۳ اما در ۱۴ نوامبر انگلیسیان ۱۵۰۰ تومان به قاضی شرع

19- Binnenwijsent

۲۰- با این کشتی نیز اجازه بازگشت اتلام به با تا ویا که زمان درازی انتظار آن می‌رفت آورده شد. قرار بود که لیندرت دوکلین Leendert de Cleen رئیس نمایندگی بصره به جای اتلام برگماشته شود. هلندیان به راستی از آمدن کشتی‌هایشان شادمان شده بودند. و در ۱۴ نوامبر در دفتر یادداشت روزانه خود نوشتند: ورود سریع کشتی‌های ما با ذخایر و نیروهای امدادی کمک بزرگی برای پایان دادن به همه عتاب‌ها و تهدیداتی است که ممکن بود جدی‌تر شود. زیرا که این افغانان به خوبی می‌دانستند که ما زلحاظ نفرات بسیار ضعیف شده‌ایم.

هرمز و برادرزنش پرداختند به این شرط که این دو تنور اختلاف را گرم نگهدارند تا هلندیان بتوانند بدقلعه دست یابند. انگلیسیان نیز وعده و وعیدهای خود را نسبت به اهالی هرمز تجدید کردند.^{۵۴} چون در شبانگاه ۱۵ نوامبر ۱۷۲۸ يك كشتی کوچک انگلیسی به آهستگی بندرعباس را ترك کرد اتلام نگران شد که این کشتی برای اجرای نقشه‌هائی عازم هرمز شده است. بنا بر این به کشتی شراعی کرنیلیا^(۲۲) دستور داد به هرمز رفته ببیند آیا آن کشتی انگلیسی راه دریا را درپیش گرفته یا به هرمز رفته است. کشتی‌های بزرگ شرکت هلند دستور آماده باش یافتند تا در صورت لزوم دست به کار شوند.^{۵۵}

در ۱۷ نوامبر ۱۷۲۸ پولانت از هرمز گزارش داد که سرانجام هرمزیان بجز ۲۰ تا ۳۰ مستحفظ و ۴ یوزباشی پیمان نامه‌ای را مهر و امضاء کرده‌اند که به موجب آن هلندیان را به قلعه راه دهند و مخالفان معدود را به زور به موافقت با این امر وادار کنند.^{۵۶} در همین روز بارو خان شاهبندر جدید طی نامه‌ای به اتلام خبر داد که فردا به بندرعباس می‌رسد.

بامدادان پگاه روز ۱۸ نوامبر ۱۷۲۸ اتلام به اتفاق مولنغراف^(۲۳) و میخیلس^(۲۴) بر اسبان خود برنشستند تا مطابق يك سنت کهن به او خوشامد بگویند و این کار را به تشویق نیکلاس اسخارور انجام دادند. او از اصفهان طی نامه‌ای خواسته بود که بارو-خان را در حرف و عمل یاری دهند. گروه هلندی در نزد يك آبادی سورو (Zuru) به بارو-خان رسیدند انگلیسیان و محمد صالح بیگ و دیگر بزرگان و اعیان محل و شماری سوار با خان بودند هلندیان همچنانکه در نزد يك بارو خان اسب می‌رانند از ناگاه او شمشیر از نیام بر کشید و به سوارانش دستور داد: هلندیان را دستگیر کنید! هلندیان سخت در معرض آزار و بدرفتاری قرار گرفتند و به آنها دستور داده شد که بر زمین

22- Cornelia

23- Molengraaff

24- Michielsz

بنشینند درحالیکه دستهایشان درپس پشت بسته شده بود. سپس باروخان با انگلیسیان که به اینکار آنها که علیه رقیبان نشان انجام گرفت اعتراسی نکردند سخن گفت. اتلام از باروخان پرسید: چرا با ما اینقدر بد رفتاری می کنی؟ او پاسخ داد: باید شما را به اصفهان نزد شاه اشرف ببریم. اتلام از انگلیسیان خواسته بود که به باروخان بگویند که دست کم آنها را بادت بسته نبرند. اما آقای گیکی حاضر نبود چنین کاری را انجام دهد. درواقع درپاسخ باروخان که از او پرسیده بود درباره این موضوع چگونه فکر می کنی؟ آقای گیکی گفته بود به من ربطی ندارد. خان هر کار بخواهد می تواند بکند. ۵۷ هلندیان ساکن نمایندگی شرکت در بندر عباس خبر دستگیری رهبران خویش را شنیدند و هر کس که توان برپای ماندن را داشت مسلح شد. بقیه اعضای دستگیر نشده شورا جلسه ای تشکیل داده دستور دادند که جایگاه نمایندگی و کشتی های هلند برای عملیات دفاعی آماده شوند. شورا همچنین به اتفاق ستوان سلینگر لانت (۲۵) و نایب-التجار کوچی با ۳۶ سرباز هنگ پیاده و پنجاه تن از مردمان بالی با شتاب هرچه بیشتر به آبادی های خدر و سورو رفتند تا برای آزاد سازی هلندیان اسیر اقدام کنند. به کشتی ها دستور داده شد که لنگرها را برگیرند و نزدیک قلعه بندر عباس و تا آنجا که ممکن است نزدیک ساحل موضع گرفته برای نبرد آماده باشند. به آنها دستور داده شد که گلوله های خود را با کوبیدن قلعه ضایع نسازند بلکه برای حداکثر تأثیر مستقیماً شهر را زیر آتش بگیرند. و با دادن هر قدر تلفات که لازم باشد کسانی را برای تقویت پادگان شرکت به ساحل گسیل دارند.

اما خبرها درباره نیروهای هلند و حرکات کشتی ها به گوش باروخان رسید. او با تهدید فراوان به اتلام دستور داد نامه ای بنویسد و به نیروهای تعقیب کننده گوشزد کند که بی درنگ بازگردند. باروخان پس از آنکه اتلام آن نامه را نوشت با شتاب خیمه و خرگاه را برچیده به سوی لار روان گشت. نامه اتلام، برگ کوچی تأثیر مطلوب باروخان را برجای گذاشت و او یکساعت پس از بیرون رفتن از جایگاه نمایندگی

چاپاروار با نامهٔ اتلام بازگشت. در نامه چنین آمده بود: «به آقایان عضو شورای ما، ما اسیریم برای خدا دست به هیچ اقدامی نزنید و گرنه ماکشته خواهیم شد. من می‌کوشم که این ماجرا را با پرداخت پول خاتمه دهم یاران دیگر من دست و پای در زنجیر نشسته‌اند.» امضاء پیترا تلام، مولنغراف، میخیاس.

گرچی گفت این یادداشت را در آبادی خدر که مقر نیروی تعقیب کنندهٔ بارو خان بود یکی از بزرگان آبادی به من داد. شورا پس از مشورت به نیروی تعقیب کننده دستور بازگشت داد.^{۵۸}

پسین هنگام بارو خان باهشتاد سپاهی سوار به بندرعباس در آمد چون هلندیان شنیدند که اتلام و یارانش شب هنگام احتمالاً در آبادی بند علی (در سه میلی باختر بندرعباس در ساحل) هستند. هم‌قطار مقدم مارتن گوا بند (۲۶) با ۹۰ مرد سراپامسلح در دو کشتی برای غافلگیر کردن افغانان اسیر گر هنگام بر آمدن آفتاب بدان صوب رفت و عصر فردای آن روز بی آنکه نشانی از هلندیان اسیر به دست آورده باشد بازگشت.^{۵۹} درست پیش از ظهر دیلماج انگلیس از سوی بارو خان به شرکت هلند رفت. بارو خان وعده داده بود که اگر هلندیان به او انعام دهند نامه‌ای به نفع هلندیان اسیر به شاه خواهد نوشت. در ۱۹ نوامبر همهٔ هلندیان از هرمز بازگشتند چون یوزباشیان هنوز به آنان اجازه نداده بودند که به قلعه در آیند.^{۶۰}

در ۲۰ نوامبر بارو خان به هلندیان آگهی داد که اتلام و دو هلندی اسیر دیگر را به اصفهان خواهند برد. بهتر است برای آنان مقداری جامه به لار ۶۱ بفرستید که هنگام ورود به دربار شاه سر و وضع آراسته‌ای داشته باشند.^(۲۷) هلندیان بارو خان را به سبب

26— Marten Gouwaband

۲۷— یادداشتی که اتلام نوشته: «از بامداد ۱۸ دسامبر تا بعد از ظهر روز نوزدهم هم دست‌ها و پاها بسته بود. به‌هریک از ما جز تکه نانی و جرعه آبی ندادند که بر پشت اسب برخویم. پسین گاه در ساعت ۱۱ پاهایمان را گشودند و باز بر نشستم و تا ساعت ۵ بامداد روز بیستم تا آبادی خرمت راندم. تا ساعت ۴ بامداد روز بیست و یکم گروهی دیگر از افغانان بامارفتار بهتری داشتند پسین گاه تقریباً ساعت دو در آبادی دست‌گرد یک تکه نان و یک تکه سر

این التفات سپاس گفته چاپاری را برای اینکار آماده داشتند. آخرهای همانروز بارو-
خان همچنین به هلندیان اطلاع داد که شاه نمی خواهد با آنان قطع رابطه کند فقط
می خواهد اتلام گزارش کارهائی را که در هر مز انجام داده است بدهد. ۶۲

در ۲۱ نوامبر ۱۷۲۸ کارکنان والک که در هر مز بودند به نمایندگی هلند در بندر-
عباس آمدند. پولارت (۲۸) گزارش داد که باروخان از اهالی هر مز خواسته که جزیره
را تحویل او دهند و آنان پاسخ داده اند که به محض آزاد شدن کاپیتان هلندی وزیر و
قیاندار او قلعه جزیره را به باروخان تحویل خواهند داد. هر مزیان همچنین گفته بودند
که اگر هلندیان به پرداخت مواجب ماهانه آنها ادامه ندهند آنها پرچم هلند را برداشته
بجای آن پرچم انگلیس را خواهند گذاشت. فردای آنروز نامه مشترکی از یوزباشیان
بزرگ و مستحفظان معمولی به دست هلندیان رسید که در آن قول داده بودند بیعت
خودشان را با شرکت ادامه دهند. ۶۳ باروخان ازدادن اجازه عبور به چاپار والک که
می خواست جامه‌ها را برای ۳ اسیر هلندی ببرد خودداری نمود. همچنان که از
واکنش‌های او آشکار بود نخست می خواست مبلغی پول بگیرد و بعد اجازه دهد.
هلندیان گفتند به محض اینکه از بندیان هلندی نامه‌ای دریافت کنند حاکی از اینکه این
جامه‌ها به دستشان رسیده و در راه اصفهان با آنان خوش رفتاری شده آن پول را

→ گوشت و پس از آن مقداری دوغ و کره تازه به ما دادند و دست و پایمان را گشودند. روز ۲۲
از دستگرد به لار. رفتار باروخان خوب است می گوید این کارها را به دستور اعتمادالدوله
می کنم. روزهای ۲۳ و ۲۴ استراحت کردیم. پسین گاه به سوی آبادی دستگرد راه افتادیم
درشش میل راه سخت بارندگی بود. شب هنگام سراپا خیس بر روی يك گاو مسروقه خفتیم.
بیست و پنجم به آبادی خرم رسیدیم. نامه‌ای دریافت کردیم، از پاسخ فرستادن منع شدیم.
به زور چهل تومن انعام به فاضل دادیم. رفتارشان قابل تحمل بود. در يك مطبخ خوابیدیم.
۲۶ و ۲۷، کلید یکی از یخدانها را که جامه‌های هلندی ما در آن بود از ما گرفتند. نیز به ما
گفتند که دوباره باید دست‌ها و پاهایمان بسته شود. مستحفظان جدید ما سیزده تن اند. روز
۲۸ در دالان (Daloen) هستیم. يك سلطان ما را محکم بست و صد تومن به زور گرفت. ۲۹،
از آنجا روان شده نامه‌ای نوشتیم، دیروز نامه‌ای دریافت داشتیم» برگ ۸۹-۳۵۸۸-

خواهند داد. در ضمن از باروخان خواستند که از آزار کارکنان ایرانی واک جلوگیری کند. ۶۴

در ۲۶ نوامبر ۱۷۲۸ انگلیسیان به هلندیان آگهی دادند که عبدالله خان برادر اعتمادالدوله^(۲۹) به بندرعباس می‌آید و سه اسیر هلندی را با خود می‌آورد. وی به اتهام آنها رسیدگی کرده و با احترام کامل آنها را آزاد خواهد ساخت. اما هلندیان برای این مطلب زیاد اعتبار قائل نشدند. محمد صالح بیگ نیز که می‌خواست از موقعیت استفاده کند مبلغی پول از هلندیان خواست تا با آن برای سپاه نزدیک شونده افغان سورسات و انواع خوراکی‌ها فراهم کنند اما هلندیان از دادن پول خود داری کردند و فریب محمد صالح خان را که می‌گفت پرداخت این پول موجب خوشنامی هلندیان نزد عبدالله خان خواهد شد نخوردند. ۶۵

در ۳۱ دسامبر ۱۷۲۸ عبدالله خان با سه هلندی اسیر به آبادی عیسن^{*} آمد. و در ۱ ژانویه ۱۷۲۹ با دو هزار سواره نظام سراپا مسلح خود به بندرعباس رسید. اسیران هلندی چنانکه اشاره شده بود با احترام کامل به شرکت هلند بازگردانده نشدند. آنان را در خانه‌ای که در تیررس توپهای قلعه بندرعباس بود سخت زیر مراقبت داشتند. دیلماج هلند به دیدار آنان رفت و چون بازگشت گفت که دیگر آنها در بند بسته نیستند. وی از شورای شرکت خواست که چهار صد تومن برای دادن به عبدالله خان آماده کنند تا بدینوسیله او به آزاد سازی اسیران هلندی راغب شود. بنا به گفته اتلام افغانان نه فقط برای جزیره هرمز بلکه برای شرکت هلند نیز نقشه‌هایی در سر می‌پروراندند. ۶۶

در ۲ ژانویه ۱۷۲۹ عبدالله خان که در خانه باروخان سکونت گزیده بود اتلام و دو یار زندانی و مترجم هلند را فرا خواند و به اتلام گفت: «اگر می‌خواهی دوست ما باشی و آزاد گردی باید طبق دستور شاه جزیره هرمز را تحویل ما دهی!» اتلام

۲۹- محمد امین بیگ مقام اعتمادالدوله داشت.

* نام این آبادی به دو گونه «عیسن» و «ایسن» در مآخذ فارسی آمده است. م

پاسخ داد: آقای دو کلین (۳۰) به جای من ریاست یافته اینست که من دیگر نمی توانم دستوری صادر کنم. اگر اجازه دهید که به شرکت رفته و در آنجا با همکاران شورای شرکت به رایزنی پردازم شاید بتوانم در این باره تصمیم رضایت بخشی بگیرم. عبدالله نمان گفت: به اعضای شورا بنویس که برای مشورت با توبه خانۀ من بیایند. البته پاسخ اتلام منفی بود و موجب شد که عبدالله خان بگوید تا وقتی که هر مز را به من تحویل ندهند این سه هلندی را آزاد نخواهم ساخت. و اگر به زودی جزیره هر مز تحویل نشود این سه تن را به اصفهان خواهم فرستاد. ۶۷

پیش از این در اصفهان چه رخ داده و واکنش حکومت نسبت به رویدادهای بندر عباس چه بوده است؟

در ۱۸ نوامبر ۱۷۲۸ در ساعت ۱۹ یک ریکا (چاپار) آمد تا نیکلاس اسخارور را نزد اعتمادالدوله برد. اسخارور در نزد اعتمادالدوله، ناظر بیوتات او، میرزا فتح-الله، منشی خصوصی او میرزا رضا و میرزا ابراهیم و برادرش عبدالله خان سردار گرمسیرات را دید این اخیر برای منقاد ساختن شیخ جبار که سال پیش در گرمسیرات شورش برانگیخته بود مأمور شده بود. عبدالله خان می بایست پس از منقاد ساختن شیخ جبار به مطیع ساختن بلوچان پردازد. به هلندیان گفته شد که عبدالله خان را در این لشکرکشی ها با عاریه دادن یک یا دو کشتی یاری دهند تا با این کشتی ها ذخایر و تجهیزات جنگی خود را نزدیک کیج مکران پیاده کند.

وی همچنین از شرکت هلند خواست که برای برادرش سرب و باروت فراهم کند. اسخارور پاسخ داد که به احتمال قوی در آنجا کشتی وجود ندارد و اگر کشتی می هم بیاید فقط برای آنست که ببیند کارکنان واک هنوز زنده اند یا نه. گذشته از این حقیقت که اتلام سرب و باروت بسیار اندکی در اختیار دارد، و مجاز نیست که به کسی سرب و باروت بفروشد. سرانجام عنوان نمود که هلندیان مقیم اصفهان هر چه داشته اند ر بوده شده و تخلفاتی که زبردست خان کرده هنوز ادامه دارد. اما اعتمادالدوله گفت:

من ضامن هلندی‌ها هستم و برادرم با نهایت محبت با شما رفتار خواهد کرد شاه هم قرار است اسبی زرین لگام و زرین زین با یک قداره و یک دست خلعت برای اتلام و نیز برای انگلیسیان بفرستد. و به محض اینکه عبدالله خان از بندرعباس خبر دهد که هلندیان او را یاری داده‌اند محل نمایندگی واک در اصفهان به هلندیان بازپس داده خواهد شد، همچنین هلندیان اصفهان از امتیازات دیگر از جمله بازپس دادن پول‌هایی که شاه محمود از آنها به‌زور اخذ کرده برخوردار خواهند شد.

فردای آنروز نیکلاس اسخارور بنا به خواست اعتمادالدوله سواره از اصفهان بیرون شد تا سفارشنامه‌ای را که درباره عبدالله خان به اتلام نوشته بود به عبدالله خان بدهد اما این اخیر هنوز نیامده بود بنابراین اعتمادالدوله از اسخارور خواست که سفارشنامه را به او بدهد و اسخارور روز ۲۰ نوامبر آنرا به اعتمادالدوله داد. نیکلاس اسخارور هنگامی که از بیرون شهر به درون اصفهان می‌آمد با محمد خان بلوچ والی پیشین شیراز همراه بود. او در طول راه به اسخارور گفت: «مقام عبدالله خان را به من پیشنهاد کردند که من نپذیرفتم زیرا شایع بود که زبردست خان ۱۲۰۰۰ تومان از مردم گرمسیرات باج گرفته، از اینرو دیگر چیزی از آن ناحیه به دست نمی‌آید. به همین جهت این مقام را به عبدالله خان دادند چون او مردی زیاده‌خواه است و از آنجا که برادر اعتمادالدوله است از هیچکس نمی‌ترسد.» بنابراین نیکلاس اسخارور طی نامه‌ای به اتلام توصیه کرد که درباره کشتی‌های هلند و شخص خودش احتیاطات لازم را معمول دارد. اما این نامه اخطار آمیز نو شداری پس از مرگ سهراب بود، چون پیش از رسیدن آن به بندرعباس اتلام و دو یار دیگرش به دست باروخان اسیر شده بودند.

در پسین‌گاه نوامبر ۲۳ نامه اتلام درباره فعالیت‌های انگلیس در قشم به اصفهان رسید. و فردای آنروز نیکلاس اسخارور آن را به اعتمادالدوله داد. نخست میرزا رضا نایب اعتمادالدوله نامه را خواند و به اعتمادالدوله گفت: لازم نبود که اسخارور اطلاعات اضافی به ما بدهد من بعداً در خلوت با شما سخن خواهم گفت. همان روز

عصر اعتمادالدوله اسخارور را به دوستی خود پشتگرم ساخته گفت پاسخی خواهم فرستاد. فردای آنروز نیکلاس اسخارور دلیل رفتار میرزا رضا را دریافت یعنی میرزا قاسم مستوفی الممالک که از هواخواهان انگلیس بوده در جلسه حضور داشته و این شخص نمی خواسته علیه انگلیسیان چیزی بشنود. و درست هنگامی که اسخارور از نزد اعتمادالدوله مرخص شده بود وی کوشیده بود نادر باره انگلیسیان با اعتمادالدوله سخن بگوید.

اسخارور در طی چند روز پس از این جریان کوشید که ضمن صحبت در باره سایر امور از اعتمادالدوله درباره پاسخ نامه اتلام توضیح بخواهد. اسخارور همچنین با دیگر وزیران با نفوذ حکومت مانند ملا زعفران، خان سید محمد، و اخلاص خان درباره مقاصد انگلیس در قشم و هرمز و اینکه اقدام هلند در جزیره اخیر به نفع شاه بوده است سخن گفت.

در ۸ دسامبر ۱۷۲۸ انگلیسیان نامه‌هایی از بندرعباس و نامه‌ای از اعتمادالدوله دریافت داشتند اما اسخارور نتوانست از مضمون آنها آگاه شود.

در ۲۱ ژانویه ۱۷۲۹ اعتمادالدوله اسخارور را فراخواند و از او پرسید: از بندرعباس چه خبر داری؟ اسخارور به راستی پاسخ داد که: خبری ندارم! من فقط می دانم که باروخان به دستورشما اتلام و یارانش را دستگیر ساخته و از این رفتار - اگر راست باشد - با توجه به قول‌هایی که هنگام عزیمت برادرتان به گرمسیرات هم شما و هم ایشان به من داده‌اید در شگفتم. اعتمادالدوله به اسخارور گفت: در واقع اتلام با دو هلندی دیگر دستگیر شده‌اند اما عبدالله خان با آنها خوش رفتاری نموده آزادشان خواهد ساخت. من باروخان را توبیخ کرده چنانچه بی جهت آنها را دستگیر کرده باشد به پوزشخواهی و اخوهم داشت. اسخارور پرسید: چرا اتلام را اسیر کرده‌اند؟ اعتمادالدوله پاسخ داد: به این سبب که اتلام هرمز را تسخیر کرده بوده و اگر جزیره هرمز را به عبدالله خان تحویل دهد آزاد خواهد شد و من همه مطالبات هلندیان را خواهم پرداخت. هلندیان برای تحویل دادن هرمز چه مبلغی می خواهند و شرایط

آنها چیست؟ اسخارور گفت: اتلام همچنانکه در نامه مورخ ۳۰ اکتبر ۱۷۲۸ به شما خبر داده این جزیره را برای شاه تسخیر کرده و من فکر می‌کنم که باتاویا این کار را حقیر نخواهد شمرد و از آن می‌ترسم که کار به جای باریک بکشد و حتی اثرات سوئی بر بازرگانی ایران داشته باشد. من این گفته‌ها را با صمیمیت می‌گویم برای اینکه بعد شما مرا متهم نکنید که چرا از نتایج سوء این امر شما را آگاه نکرده‌ام. اعتمادالدوله پاسخ داد: من به دلیل اینکه نمی‌خواهم فرماندار کل واک را برنجانم از شما پرسیدم که اتلام در ازای تحویل جزیره هرمز به ما چه مبلغی می‌خواهد و چرا شما او را ترغیب به تحویل جزیره نکرده‌اید؟ اسخارور گفت: من در این باره دستوری نداشته‌ام و بهتر است که شما خود نامه‌ای به عبدالله خان بنویسید تا او مستقیماً با اتلام وارد مذاکره شود. اعتمادالدوله برای اینکار به نایب‌التجار یلمورلان (۳۱) دستور داد که به بدرعباس برود و قول داد برای برادرش نامه‌ای بنویسد به این مضمون که اگر اتلام جزیره هرمز را تحویل دهد او همه امتیازات واک را دوباره برقرار کرده، جایگاه واک در اصفهان را باز پس داده با اتلام در باره شرایط بازپرداخت مطالبات وام به مذاکره خواهد پرداخت. افزون بر این قول می‌دهد که ۱۱۰۰ تومانی را که انگلیسیان همه ساله از عواید گمرکی بدرعباس دریافت می‌کنند به هلندیان بدهد و نیز همه هزینه‌هایی را که اتلام برای تسخیر جزیره متحمل شده توسط عبدالله خان پردازد. به خود اتلام نیز خلعتی گرانبها و اسبی آراسته با زین و لگام فاخر بدهد. با اینکه اسخارور به فرستادن لان اعتراض نمود و گفت او بی‌اجازه اتلام نمی‌تواند اصفهان را ترک کند اعتمادالدوله در تصمیم خود پافشاری نمود و به یلمورلان گفت: با پیمان نامه‌ای درباره هرمز با امضای اتلام بازگردد. لان در ۲۵ ژانویه ۱۷۲۹ با عوض بیگک ناظر بیوتات عبدالله خان و چندین نوکر از اصفهان بیرون رفت. به اعضای باقیمانده واک در اصفهان گفتند: شما تا بازگشت لان گروگان هستید و از اسخارور خواستند که گروگان نامه‌ای را در این زمینه امضاء کند که او از این کار تن زد.

در این اثنا، در ۴ ژانویه ۱۷۲۹ افغانان در بندرعباس به حرکتی تازه دست زدند. اتلام را وادار کردند تا به هافرمن (۳۲) نایب موقتی خود نامه‌ای بنویسد حاکی از اینکه باروخان اطمینان داده است که اگر دلالان هلند به عنوان گروگان نزد باروخان بیایند او اتلام و دو هاندی اسیر دیگر را آزاد خواهد کرد. هافرمن پاسخ داد که من نمی‌توانم به گفته افغانان اعتماد کنم. اما اتلام به او نوشت که اگر افغانان نقض عهد کنند او بعداً در این باره چاره‌ای خواهد اندیشید. شورای شرکت بر آن شد که یکی از دلالان یعنی اتومشانت را بفرستد که اودرپسین گاه بازگشت و گفت باروخان می‌خواهد فردا بامداد پگاه فهرست هدایا را ببیند و اگر هدایا مطابق دلخواهش باشد بعد از ظهر فردا سه هلندی اسیر را آزاد ساخته به جایگاه نمایندگی هلند خواهد فرستاد. اما فردای آن روز افغانان تغییر عقیده داده هیچ دلیلی را نپذیرفتند. مترجم واك به دیدار ناظر بیوتات عبدالله خان رفت تا ببیند منظور واقعی آنها چیست. ناظر بیوتات گفت افغانان نیازی به گرفتن هرگز ندارند. آنچه می‌خواهند هدیه‌ای عظیم برای شاه، اعتمادالدوله، و عبدالله خان است. اما حاضر نشد که مقدار هدیه را ذکر کند. اما در ۶ ژانویه افغانان به مترجم خبر دادند که اگر هلندیان می‌خواهند دو اسیر باقیمانده آنها ۷۰ - چون که میخیاس در شب ۶ ژانویه در گذشته بود و نعش او در ۶ ژانویه به جایگاه نمایندگی آورده شده روز هفتم بخاك سپرده شد - آزاد شوند باید ده هزار تومان (۴۲۵۰۰۰ فلورین هاند) هدیه بدهند. جسد میخیلس نشان می‌داد که در حین نقل و انتقال آنها بازوها و دست‌هایش در اثر محکم بسته بودن با زنجیر پاره شده است. بنا بر این پزشك هاندیان روزی دوبار برای بستن زخمهای اتلام و مولنغراف می‌رفت. میخیلس در اثر شکنجه، سرما و نامایماتی که بر او رفته در گذشته بود آن دوتن باقیمانده نیز سخت ضعیف شده و سخت آزار دیده بودند. هر شب زنجیری گران را گرداگرد

۳۲ - Haverman یکی از بازرگانان بسیار مهم شرکت هند خاوری هلند بود بنا

بر این در مقام رئیس شورا و کفیل ریاست کار می‌کرد. پس از آن به عنوان مدیر موقت شورا برگزیده شد.

گردن و ساق‌هایشان پیچیده به کنده‌ای می‌بستند و در همین حال در آتش تب می‌سوختند.^{۷۱} در ۷ ژانویه عبدالله خان سه یوزباشی را با خلعت هائی به هرمز فرستاد چون روزپیش اهالی هرمز کلیدهای (۳۳) قلعه را برای او فرستاده بودند. از سه یوزباشی افغان در هرمز باشلیک توپها استقبال شد و در همین حال پرچم هلند بر فراز قلعه در اهتزاز بود. از جایگاه شرکت نیز به درخواست اتلام ۱۹ تیر توپ شلیک شد تا نشان داده شود که هلندیان کار هرمزبان را تأیید کرده‌اند. در این اثنا هرمزبان دو تن را به جایگاه نمایندگی هلند فرستاده خواستار دیدار بایکی از بلندپایگان شرکت شدند.

پسین‌گاه ۷ ژانویه کوناد^(۳۴) دبیر شورای سیاسی در درون کشتی کر نیلیا^(۳۵) با دو فرستاده هرمزی دیدار کرد. فرستادگان از کوناد پرسیدند چرا تاکنون به سه نامه هرمزبان پاسخ نداده‌اید؟ کوناد پاسخ داد که کارکنان واک سخت به افغانان مشغول بوده‌اند و از ترس افشا شدن امکان نداشت که موضوع بایک منشی معمولی ایرانی در میان گذارده شود. دلیل دیگر نامه ننوشتن این بود که اگر پیشنهاد خود را می‌نوشتیم بی‌درنگ بستگان محمد صالح بیگگ او را از مضمون آن باخبر می‌کردند. فرستادگان گفتند ما اکنون دریافته‌ایم که هلندیان دروغ نمی‌گفته‌اند و نمی‌بایست با ورود آنها به قلعه مخالفت نمائیم. خلعت‌های عبدالله خان را فقط برای فرصت یافتن پذیرفته‌ایم ما در عوض خلعت‌ها کلید زنگ زده‌ای به یوزباشیان افغان داده‌ایم که به هیچیک از درهای قلعه نمی‌خورد. کوناد گفت هلندیان بیش از یک بار درخواست تملک کامل قلعه را داشته‌اند اما این درخواست تاکنون مکتوب نبوده است بنا بر این خواست که هرمزبان یک سند مکتوب خالی از ابهام درباره تسلیم قلعه به امضای همه یوزباشیان هرمزی بیاورند تا هلندیان به جزیره رفته در قلعه مستقر شوند. بامداد روز بعد کوناد با صد سپاهی مسلح از کشتی به جایگاه واک بازگشت.^{۷۲}

۳۳- این کلیدهای زنگ زده هرگز به کار نرفته بود و به درد نمی‌خورد زیرا که از

درهای بسیار قلعه هفت تای آنها قفل داشتند.

34- Koenad

35- Cornelia

سرانجام مترجم هلندیان به گونه‌م‌شخص تری از خواسته‌های افغانان آگاه گشت در ۷ ژانویه عبدالله خان گفته بود ارمغانی بالغ بر ۱۶۱۰۰۱ فلورین هلند می‌پذیرد با این شرط که هلندیان به‌شاه و اعتمادالدوله دست کم ۵۰۰۰۰ تومن یا ۲۱۲۵۰۰۰ فلورین هلند بپردازند. و تهدید کرده بود که اگر تا فردا این مبلغ پرداخته نشود اتلام و مولنغراف را درسیاه چالی افکنده با زنجیرهای گران‌تر به‌کنده خواهد بست. اتلام از شورای واك خواست که برای رهائی او و همزنجیرش متوسل به‌زور گردد زیرا هر دو دیگر تاب تحمل شکنجه بیشتر را ندارند. شورای واك برای انجام دادن این خواسته جلسه‌ای تشکیل داده بر آن شد که با اعمال زور اتلام و مولنغراف (۳۶) را نجات دهد. ۲۳

در پسین‌گاه ۸ ژانویه در ساعت ۱۶ ستوان فان اسلینگلانت با صد و پنجاه و هفت مرد از دروازه پسین جایگاه واك بیرون شد و بی آنکه با مخالفتی روبرو شود يك راست به‌خانه باروخان رفت. با اینکه در خانه تری صورتش خورد و بسته شد با کمک يك میله چرخ‌چاه بسرعت باز شد. هلندیان به‌صحن حیاط هجوم بردند و اتلام و مولنغراف با نعره‌های سپاهیان هلندی نمایان شدند، مولنغراف که دو تپانچه جیبی شلیک شده را در دست داشت فریاد زد: دوستان خوش آمدید ما زخمی شده‌ایم! نگهبانان افغانی هنگام گریز با تپانچه‌ای آن‌دورا آماج تیر قرار داده بودند عبدالله خان با سر کردگان خدمتگزار خود روی بالکن نشسته قلیان می‌کشید که با هجوم هلندیان از فراز دیوار گریخت. افغانانی که نتوانسته بودند به‌موقع بگریزند توسط هلندیان با قره‌میناها یا تفنگ‌های قدیمی نابود شده بودند. اتلام را بیهوش به‌جایگاه واك بردند مولنغراف که توسط دو نارنجک انداز

۳۶- يك روز پیش خبر این حمله توسط غلام وفاداری برای اتلام و مولنغراف ارسال شده، و این غلام دو تپانچه دست پر نیز قاچاقی به‌اسارت‌نگاه آن دو برده بود و فان-اسلینگلانت Van slingeland نیز دست‌ور داده بود که باید عبدالله خان و باروخان دستگیر شوند، اما موفق نشد چون سپاهیان بالی همراه او (Ealians) مردم جزیره بالی را گویند که در اندونزی قرار دارد) به‌جای محاصره خانه به‌درون حیاط ریختند و بدینسان آنان فرصت فرار یافتند واك ۲۰۰۳ بر گگ ۱۳۰۸ صفحه دست چپ.

حمایت می‌شد هنگام خروج از خانه چندین تیرخورد. فان اسلینگلانت می‌ترسید که افغانان که دستور عقب نشینی یافته بودند در حین نبرد خط افراش را قطع کنند ناچار جسد مولنغراف را جا گذاشت. اتلام در هنگامی که پزشک سرگرم معالجه‌اش بود جانسپرد او چهار زخم برداشته بود. چهارتن از سپاهیان هلند مرده و پنج تن زخمی شده بودند اما افغانان کشته و زخمی بسیاری داشتند.^{۷۴}

شب ۸ ژانویه و تمام روز نهم ژانویه را هلندیان به جلوگیری از پیشروی افغانان که می‌خواستند خودشان را به زیر توپهای هلندیان رسانده، خانه‌ای را نزدیک جایگاه واگ تسخیر کنند، سرگرم بودند. آتش ملایمی از دوسوی رد و بدل می‌شد اما در روز دهم ژانویه شلیک توپهای ده پوندی از قلعه و جایگاه نمایندگی پیشین پرتغالیان خطر کشته شدن و زیان دیدن را افزایش داد هلندیان با شلیک کردن توپها و بمب-اندازی با خمپاره اندازه‌های دستی به آتش آنها پاسخ دادند. مخصوصاً سکوی آتشی که سید احمد خان در ۱۷۲۷ در جایگاه پیشین پرتغالیان ساخته و در پانصدگامی شمال باختری جایگاه واگ بود سخت خطرناک می‌نمود. چون اگر گلوله‌ها از فراز این استحکامات شلیک می‌شد پائین ترین سطح مسکونی جایگاه واگ را هدف قرار می‌داد. چون هلندیان می‌دانستند که افغانان از فن نقب زدن آگاهند در انبارهای جایگاه واگ چاهها حفر کردند و به‌دقت هر گونه فعالیت نقب زنی را زیر نظر گرفتند. با اینکه بمباران در پسین‌گاه آنروز متوقف شد تیراندازی با سلاح های سبک همچنان ادامه داشت. افزون بر این افغانان خانه‌های بانیان‌ها را تاراج و ویران کرده آتش زدند اما چون باد به‌سوی جنوب می‌وزید آتش به جایگاه واگ سرایت نکرد.^{۷۵}

در ۱۲ ژانویه شیخ جباره^(۳۷) به هلندی‌ها پاسخ داد که بنا به درخواست شما آماده‌ام که در این منازعه پا درمیانی کنم. آورنده نامه که یکی از باربران پیشین واگ بود گفت: «انگلیسیان جسد مولنغراف و سه سپاهی هلندی را به خاک سپردند. مولنغراف لخت مادر زاد، سر از تنش جدا و پیکرش پاره پاره بود، از افغانان بیش از ۶۰ تن

کشته شده بودند و در میان کشتگان بسیاری از فرماندهان و حتی دوخان دیده می‌شد.»^{۷۶}

کشتی‌هایی که نیازمندیهای واك را تأمین می‌کردند ناچار بودند میان بارانی از گلوله حرکت کنند با وجود این به آمد و رفت ادامه دادند. به کشتی‌های واك که در لنگرگاه بودند دستور داده شد که همه کشتی‌های ایرانی را برای حمل و نقل آذوقه و علیق به بندرعباس زیر حکم گرفته و هرچه بیشتر کشتی‌هایی را که می‌توانند، برای آوردن آب و چوب و هیزم مصرفی هلندیان، تحت فشار قرار دهند.^{۷۷}

در ۱۲ ژانویه دوتن از اهالی هرمر به جایگاه واك خبر آوردند که برای افغانان باروت و سرب فراهم نکرده‌اند. هلندیان که قصد داشتند در صورت شکست خوردن به عنوان آخرین پناهگاه به جزیره هرمر عقب نشینند به آن دو گفتند که مامجوز مکتوبی که آمدنمانرا به قلعه هرمر بلامانع اعلام کرده باشد هنوز از هرمر میان دریافت نداشته‌ایم مافقط در صورت داشتن اجازه نامه مکتوب می‌توانیم به هرمر آمده طبق درخواستنامه‌ای که آورده اید شما را حراست کنیم. دوفرستاده سرانجام پرسیدند که آیا واك موجب آنها را همچنان خواهد داد؟ و پاسخ شنیدند که هلندیان هرگز قول خود را نقض نخواهند کرد و مادام که هرمر میان نسبت به واك وفادار بمانند هلندیان آنها را تنها نخواهند گذاشت.^{۷۸}

فقط در بامدادان روز بعد مبادله آتش بیشتر با سلاح‌های سبک ادامه یافت. در پسین‌گاه نایب رئیس شرکت انگلیس آقای مای (۳۸) برای ابراز حسن نیت خود به واك آمده گفت: عبدالله خان چنانکه نخست هلندیان نامه‌ای به او بنویسند آماده آشتی است. هلندیان به او گفتند: اگر عبدالله خان نخست نامه بنویسد ما نیز به آشتی بی‌میل نیستیم. آقای مای پس از این گفت و شنید از جایگاه واك بیرون رفت.^{۷۹}

در ۱۴ ژانویه شیخ علی و ناظر بیوتات شیخ جبار به جایگاه واك آمده پرسیدند آیا شیخ جبار می‌تواند در آرامش برای مذاکره درباب صلح به اینجا بیاید که

هلندیان موافقت نمودند. فردای آنروز افغانان آتش بس اعلام کردند و شیخ جباره ظهرگاه به جایگاه واك اندرآمد. در حین دیدار شیخ جباره تاراج خانه‌ها ادامه یافت و افغانان حتی مقداری از خرماهایی را که نمی‌توانستند ببرند به هلندیان دادند تا اینکه به فرمان سرکردگان شان سرپست‌های خود رفتند. شیخ جباره به هلندیان گفت: من و دیگر بازرگانان می‌کوشیم وساطت و پادرمیانی کنیم به شرط اینکه هلندیان به جنگ و جدال ادامه ندهند، با اینکه سوختن و تاراج شهر همی بود آتش بس مراعات شد. شیخ جباره در ۱۵ ژانویه باردیگر برای ادامه مذاکرات صلح به جایگاه واك آمد. در این اثنا افغانان به تقویت خود پرداخته و برخلاف قولی که توسط نایب رئیس شرکت انگلیس ابلاغ کرده بودند نبردی را علیه یک کشتی هلندی که به ساحل می‌آمد آغاز کردند. با اینکه در جاهای دیگر آتش بس محترم شمرده شده بود افغانان باز در روز ۱۶ ژانویه باگشودن آتش سخت بربیک کشتی هلندی نقض عهد کردند. در همین روز در ساعت ۱۷ افغانان همچنین تیراندازی به جایگاه واك را آغاز کردند و هلندیان به همان ترتیب به پاسخ پرداختند.^{۸۰}

تا ۱۷ ژانویه ۱۷۲۹ وضع هلندیان در جایگاه واك به وخامت گرائید. جایگاه واك آنچنان تحت مراقبت بود که هیچکس نمی‌توانست پای در آن نهد یا از آن بیرون بیاید مگر آنکه از میان آتش دو یست تفنگ چخماقی بگذرد. افزون بر این پادگان واك در اثر نگهبانی پی در پی و شیوع بیماری در میان محاصره شدگان سخت ضعیف شده بود چون تا این زمان چهل مرد در پادگان از کار افتاده بودند. در برابر هلندیان دست کم هزار مرد خود را برای حمله آماده کرده بودند و گفته می‌شد دو یست نردبان برای اینکار فراهم کرده‌اند. هر شب هر برج پادگان را کارکنان اداری و دریایی و شش مرد نارنجک انداز و شش تن از اهالی بالای مراقبت می‌کردند.^{۸۱} در همین اثنا نامه‌هایی میان هلندیان و شیخ جباره رد و بدل می‌شد. در ۱۹ ژانویه وکیل او، شیخ علی با بزرگان بانیان‌ها و بازرگانان با نامه‌ای از شیخ جباره به جایگاه واك درآمدند. شیخ جباره این نامه را به دستور عبداللّه خان نوشته و از قول او تهدید کرده بود که اگر هلندیان

از آشتی تن زند بزودی او بندرعباس را به تلی از خاک تبدیل خواهد کرد. نمایندگان عبدالله خان خطاب به هلندیان گفتند اگر می‌خواهید از این پس مانند روزگاران پیش با شاه در آرامش و آشتی به سربرید باید اعترافنامه‌ای نوشته به مهر شرکت مهور سازید زیرا که عبدالله خان همین را شرط آشتی دانسته است. چون این کار مغایر با اصول هلندیان نبود همداستانی نمودند. به خصوص که عبدالله خان می‌خواست امتیازات پیشین هلند را تأیید و تجدید کند. در نتیجه این آشتی افغانان آتش بس کامل را رعایت کرده و حتی دیگر به کشتی‌های هلندی که به ساحل می‌آمدند آتش نگشودند.^{۸۴}

در ۲۰ ژانویه که شیخ جبار به تن خود به جایگاه واک آمد هلندیان پیش نویس پیمان نامه آشتی را مطرح کردند که در آن حقوق و وظایفی که در قرارداد میان شاه سلطان حسین و هلندیان آمده بود برای روابط میان هلندیان و افغانان اساس قرار گرفته بود. شیخ جبار به هلندیان گفت که اگر انگلیسیان به افغانان سرب و باروت نداده بودند و توصیه نمی‌کردند که جنگ را ادامه دهند تا هلندیان وضع بدتری یابند و افغانان با شرایط بهتری بتوانند صلح کنند، سه روز پیش از این جنگ پایان یافته بودی. این اتهام را انگلیسیان رد کرده گفتند، هر چه در توان داشتیم به کار بردیم تا آشتی تحقق یابد. شیخ علی با پیش نویس قرارداد بازگشت و گفت که عبدالله خان با آن موافق است به شرطی که در آن ذکر کنند که آقای اتلام می‌خواسته قلعه و جزیره هر مز را بدون خبر دادن به شاه و مرئوسان خود تسخیر کند و بدینسان می‌کوشیده که روابط دوستی میان شاه و واک را خدشه دار کند. هلندیان درباره افزودن این شرط به قرار داد نظری ندادند و از شیخ جبار و شیخ علی خواستند که عبدالله خان را به پذیرش پیش نویس قرارداد همچنان که هست و ادار کنند چون این حداکثر توافقی است که هلندیان می‌توانند داشته باشند. شیخ جبار گفت: «من این کار را می‌کنم به شرطی که شما نامه‌ای آشتی جوینان به عبدالله خان بنویسید.» و هلندیان نامه را نوشتند.

فردای آن روز پاسخننامه عبدالله خان رسید که طی آن کوشیده بود همه گناه جنگ را به گردن اتلام بیندازد. هلندیان در متن این قرارداد تغییراتی دادند چنانکه

این افزوده‌ها بیطرفانه باشد، و آنرا بازپس فرستادند. پس از ساعتی شیخ علی‌باز-گشت و گفت عبدالله خان با این قرارداد موافق است شما لطفاً آنرا مهر و امضاء کنید. هلندیان دو نسخه خوب به زبانهای پارسی و هلندی از پیمان نامه فراهم و آنها را مهر و امضا کردند و نزد عبدالله خان فرستادند و در این حال تیرهایی به شادمانی این توافق شلیک شد. همانروز پسین گاه شیخ علی به هلندیان خبر داد که عبدالله خان از امضای پیمان نامه سخت خرسند است و نسخه‌ای از آنرا فردا نزد هلندیان خواهد فرستاد تا هر نوع تغییری که بخواهند در متن آن بدهند. ۸۳

فردای آنروز ۲۲ ژانویه افغانان متن پیمان نامه را فرستادند. هلندیان تنها این درخواست را به آن افزودند که عبدالله خان نفوذ خود را به کاربرد تا جایگاه واک در اصفهان به هلندیان تحویل شود. اندکی پیش از ظهر بارو خان اجازه خواست که برای گفتگو با کاپیتان هلندی به زیرسنگرهای واک بیاید زیرا که عبدالله خان خواسته بود کاپیتان هلند برای دریافت خلعت نزد او برده شود. هلندیان پاسخ دادند که کاپیتان برگزیده شده هنوز در بصره است و از انجام این کارپوزش خواستند. زیرا پس از اتفاقی که برای اتلام رخ داده هلندیان بر آن شده‌اند که دیگر به دیدار هیچکس نروند. ۸۴ سرانجام پس از به پایان رسیدن شبی که طی آن سخت مراقب اوضاع بودیم شیخ جباره با پیمان نامه مهر و امضاء شده به جایگاه واک آمد. هلندیان دستور دادند به شادمانی این توافق تیرهایی شلیک شود. اما هنوز از پذیرش خلعت تن می‌زدند. در پسین گاه ناظر بیوتات عبدالله خان با ده تن همراه برای دیدار از هافرمن مدیر موقتی شرکت به جایگاه واک آمد تا خلعت‌ها را به او بدهد. هلندیان نمی‌توانستند با آمدن او مخالفت کنند از اینرو پس از آنکه دم دروازه واک آنها را خلع سلاح کردند به درون راهشان دادند.

ناظر برخی از آدمهای شریر (که سخت آشکار منظورشان انگلیسیان بودند) را متهم کرد که این جنگ را برپا کرده‌اند و از نفوذ عبدالله خان در ایجاد دوستی پایدار میان شاه و هلندیان ستایش نمود و گفت از دست عبدالله خان برای پیشبرد منافع

هلندیان هرکاری ساخته است. هلندیان پاسخ دادند: «ما نیز کاملاً بر این باوریم که آدم‌های شریر در آنچه رخ داده دست داشته‌اند. ما دوستان وفادار شاه چشم به‌راهیم که از اثرات محبت و وعده‌های عبدالله خان برخوردار شویم.» ناظر بیوتات عبدالله خان افزود: خان تاکنون خبرزد و خوردها را به اصفهان نفرستاده است. و وعده داد که فردا با خلعت‌های دیگری برای سایر اعضای شورا باز خواهد گشت. هلندیان سخت متقاعد شده بودند که افغانان در مقاصد آشتی جویانه خود راستی پیشه کرده‌اند آنها از زد و خوردها دست برداشته همه خانه‌هایی را که پرچم هلند داشت تخلیه کردند. بیشترین خانه‌ها در آتش سوخته و مصالح چوبی آن مانند درها و پنجره‌ها و نیز اسباب و اثاثه آنها به تاراج رفته بود. افغان‌ها نیز همه توپهایشان را از قلعه پیشین پرتقالیان انتقال داده، همه سنگرهای آنرا ویران ساخته و هر نوع سلاح و توپهایشان را از فراز ساختمانهای دیگر برچیده بودند. چهار دست خلعت دیگر در ۲۴ ژانویه آورده شد و در همین روز آقای هورن (۳۹) مدیر شرکت انگلیس به ما تبریک گفت.^{۸۵}

در این اثنا هلندیان آن پنجاه سپاهی را که هر میزبان در ۲۱ ژانویه به یاری آنها فرستاده بودند باز پس فرستادند. یوزباشیان هر مز به‌ها فرمن خبر دادند که: «می‌توانی بیست سپاهی اروپائی به درون قلعه هر مز گسیل داری.» چون مذاکرات صلح در جریان بود بر آن شدیم که به این درخواست عجاله پاسخی داده نشود. در ۲۲ ژانویه پاسخ مشابهی به هر میزبان داده شده بود.

در ۲۴ ژانویه در ساعت ۲۲ چهار هر میزی که در لنگرگاه طبیعی در انتظار دریافت پاسخ قطعی بودند در جایگاه واك آمده افزون بر دادن سندی مکتوب به گونه‌ای شفاهی بیان داشتند که خواستار آمدن برخی از اعضای شورای واك به جزیره‌اند تا درباره آنچه باید کرد با آنان مشورت کنند. مترجم انگلیسی به جزیره هر مز رفته بود تا هر میزبان را وادار کند که پرچم هلند را برداشته و به جای آن پرچم انگلیس را برافرازند. افزون بر این انگلیسیان دو گرگان نزد هر میزبان می‌فرستند تا آنها دوتن از یوزباشیان هر میزی

را برای دریافت خلعت نزد عبدالله خان بفرستند. سپس عبدالله خان حاکمی از سوی شاه اشرف به جزیره هرمز خواهد فرستاد. هلندیان گفتند: «چون مادر جریان بستن پیمان آشتی با عبدالله خانیم بنابراین ناچار باید تا رسیدن دستور از باتاویا دست از پا خطا نکنیم. این یوزباشیان هرمزی بودند که بازیر پا گذاشتن قول خود در تحویل دادن قلعه به هلندیان این عواقب وخیم را برای خودشان و هلندیان به بار آوردند.» یوزباشیان پذیرفتند که به سبب بی اعتمادی خود، موجب آن رویدادهای تلخ شده اند اماعت اصلی انگلیسیان بوده اند که به دروغ به آنها می گفته اند که اگر قلعه را به هلندیان بدهید آنها شما را به افغانان تحویل خواهند داد. اما اینک دریافته اند که قضیه برخلاف آن بوده و خدمتگزاران واک شده اند. همچنین اینک ناگزیرند که با افغانان معامله ای انجام دهند و از هلندیان خواستند کسی را برای برداشتن پرچم هلند از جزیره به آنجا فرستند. هلندیان پاسخ دادند. ما باید برای دریافت دستور منتظر بمانیم این کار را به اختیار خودتان و ما می گذاریم هر چه می خواهید بکنید. پس از این گفت و شنید هرمزیان باز گشتند. ۸۶

در ۲۵ ژانویه شیخ جبار به جایگاه واک آمده پیشنهاد کرد که هلندیان دست کم ۱۵۰۰ تومان به عبدالله خان بدهند اما ایشان گفتند که ما بیش از ۱۰۰۰ تومان نمی دهیم وی همچنین گفت: من در این باره بررسی خواهم کرد که اگر هلندیان می توانند امنیت جزیره هرمز را برای شاه تأمین کنند ۱۱۰۰ تومان سهم در آمد سالانه گمرکات را از این پس به جای انگلیسیان ایشان دریافت دارند. هلندیان پاسخ دادند ما چنین کاری نمی توانیم بکنیم چون پیمانی به مهر و امضای شرکت با هرمزیان داریم بنابراین باید چشم به راه دستورهای باتاویا بمانیم. افزون بر این اگر باتاویا بخواهد آن پیمان معتبر بماند ما می توانیم از ادعای واک نسبت به جزیره هرمز چشم پوشیم. ۸۷ در این اثنا نشانه های دیگری از دوستی از سوی افغانان ابراز شد مانند دیدار پسر باروخان از واک که از هلندیان خواست تا گذشته را فراموش سازند. این دیدار به دستور شاه انجام گرفته بود و می بایست از این پس دوستی میان هلندیان و شاه حکمفرما گردد. ۸۸

در ۲۹ ژانویه ۱۷۲۹ شیخ جبار به هلندیان خبر داد که محمد صالح بیگ،

نایب انگلیسی و مترجم آنان برای واداشتن هر مزیان به برداشتن پرچم هلند و تحویل قلعه به افغانان به جزیرهٔ هرمز رفته‌اند. هر مزیان به این کار بی‌میل نبودند به شرطی که افغانان و انگلیسیان به آنها قول دهند که در برابر خشم هلندیان از آنها حمایت خواهند نمود. هلندیان به شیخ جبار ه گفتند: تا زمانیکه دستورهای تازه‌ای از باتاویا دریافت نکرده ایم در هر مزدخالتی نخواهیم کرد. اما چنانکه جزیره نشینان با انگلیسیان پیمانی ببندند که با پیمان نامهٔ پیشین آنها با هلندیان مغایر باشد شما نسخه‌ای از آنرا نزد ما بیاورید تا به باتاویا بفرستیم.^{۸۹}

همچنین موضوع گفتگو میان عبدالله خان و مترجم هلندی جزیرهٔ هرمز بود آن هنگام که مترجم هدیهٔ هلندیان را نزد خان آورده بود خان گفته بود: هر رویداد تلخی که در میان من و هلندیان رخ داد از جزیرهٔ هرمز ناشی شده بود. من نمی‌توانم بفهمم که هلندیان پس از صرف آنهمه پول برای تصرف آن جزیره چگونه توانسته‌اند رفتار خائنانهٔ هر مزیان را تحمل کنند.^{۹۰}

بامداد همان روز سه تن از هر مزیان به واک آمدند تا یک پرچم نو هلند بگیرند و خواستند که طی نامه‌ای از یوزباشیان هرمز خواسته شود که تسلیم افغانان یا انگلیسیان نشوند و پرچم هلند را برندارند، نیز یک تن را به قلعه فرستند تا نشان دهند که هلندیان از هرمز دست باز نداشته‌اند. هلندیان این پیشنهادها را به‌عنوان وسائلی که توسط آنها می‌توانند میان هلندیان و افغانان آشوب‌های تازه‌ای برانگیزند، تلقی کردند و از اینرو در انجام آنها بی‌میلی نشان دادند. اگر هر مزیان قصد داشتند که به پیمان خود با هلندیان وفادار بمانند می‌توانستند به آسانی پرچم کهنهٔ هلند را تعمیر کنند. هر مزیان از قول انگلیسیان نقل می‌کردند که هلندیان چون با افغانان توافق کرده‌اند از هم پیمانی با شما دست باز داشته‌اند هلندیان به آنها پاسخ دادند: اگر انگلیسیان سندی با امضای ما به شما نشان دادند که چنین نکاتی در آن ذکر شده بود بپذیرید وگرنه اجازه ندهید که آنها شما را فریب دهند.^{۹۱}

در روزهای بعد، زندگانی تقریباً دوباره روال عادی خود را بازیافت چنانکه

از دریانوردانی که نزد انگلیسیان گریخته بودند معلوم شد، البته انگلیسیان وجود این دریانوردان را در نزد خود انکار می کردند. در ۳ فوریه شیخ علی به هافرمن که در ۱ فوریه رسماً مدیر موقت واك شده بود خبر داد که هرمز را به افغانان تسلیم شده اند. و پرچم هلند را برداشته و به جای آن بیرق انگلیس را برافراشته اند. اما به هیچ افغان یا انگلیسی اجازه ورود به قلعه را نداده اند.^{۹۲}

در ۱۵ فوریه ۱۷۲۹ یلمورلان نایب التجار و نایب اداره اصفهان با نگهبان و اسکورت وارد بندرعباس شد. او گزارش داد که اگر هلندیان جزیره هرمز را به افغانان دهند اعتمادالدوله بدهی های شاه سلطان حسین و پولهای که محمود گرفته و جایگاه واك در اصفهان را به ایشان بازپس خواهد داد و نیز امتیازات هلند را تجدید کرده، ۱۱۰۰ تومانی را که تاکنون انگلیس سالانه از درآمد گمرکات دریافت می داشته به هلندیان می دهد. همچنین پولی را که هلندیان صرف تسخیر جزیره هرمز کرده اند نقداً به آنها بازپس می دهد.^{۹۳}

هافرمن پس از درخواست های مکرر همراه با لان و کوچی از عبدالله خان دیدار کرد. عبدالله خان برای نشان دادن حسن نیت خود چهار گروگان از جمله یکی از خویشاوندان شاه و ناظر بیوتات خود را به جایگاه واك فرستاده بود. در این دیدار از هر دو سو ادب بسیار به کار بسته شد و بر پیشرفت روابط آنها تأکید گردید.^{۹۴}

در این اثنا عبدالله خان خود را برای بازگشت به اصفهان آماده می ساخت. در ۳ مارس ۱۷۲۹ سپاهیان او کودکان (پسر و دختر) را از میان کوچه ها و خیابانها می گرفتند تا با خود ببرند.^{۹۵} در ۴ مارس ناظر بیوتات عبدالله خان نزد هافرمن آمد تا از او در تسخیر هرمز یاری خواهد و انجام دادن وعده هائی را که اعتمادالدوله به لان داده بود تأیید کرد. هافرمن پاسخ داد: پیش از آنکه دست به هر کاری بزنم انجام سه چیز را از شما می خواهم:

۱- عبدالله خان دستور مکتوب اعتمادالدوله را به من نشان داده يك رونوشت معتبر از آن به من بدهد تا بتوانم به مقامات بالاتر خود گزارش دهم که این یاری بنا به

درخواست شاه انجام می‌گیرد.

۲- پرچم انگلیس که به دستور عبدالله خان بر فراز جزیرهٔ هرمز به اهتزاز درآمده از آنجا برداشته شود.

۳- هر آنچه که افغانان به سرکردگی باروخان از گروه اتلام ربوده‌اند بازپس داده شود. سرانجام ضمانت نامه‌ای به‌هم‌زیانی که قلعهٔ خودشان را به‌اندرز هلندیان تسلیم کرده‌اند داده شود مبنی بر اینکه از لحاظ مال و جان دز امان می‌باشند.

هافرمن تنها با پذیرش این شرایط حاضر بود که از قلعهٔ هرمز بدخواه یا به‌زور به‌نفع افغانان دست بردارد. ناظر بیوتات با این شرایط راضی شد و قول داد که همان‌روز عصر با پاسخ عبدالله خان به‌واک بازگردد.^{۹۶}

پاسخ خان دریافت نشد و عبدالله خان فردای آنروز خلف وعده کرده به جای بازدید از هلندیان به بازدید انگلیسیان رفت. در ۶ مارس در ساعت ۸ توپهای قلعهٔ بندر عباس تیرهایی به شادمانی شلیک کردند. هلندیان دریافتند که این تیراندازی به نشانهٔ خروج ناگهانی عبدالله خان و سپاهیان‌ش از بندرعباس بوده است.^{۹۷}

پس از بازگشت عبدالله خان به اصفهان در مه ۱۷۲۹، اعتمادالدوله بسیار به‌سردی و عبدالله خان بسیاری ادبانه با هلندیان رفتار می‌نمودند. اما به‌زودی مسألهٔ اختلاف با هلندیان فراموش شد و دیگر از آن سخنی به‌میان نیامد باوجود این در ۲۲ ژوئیه که هلندیان عرضحالی به‌شاه دادند اعتمادالدوله همچنان نسبت به هلندیان با سردی رفتار کرد. فقط از هلندیان پرسید: «لان کجاست و کی باز خواهد گشت. اگر تا یک‌ماه دیگر باز نگردد نیکلاس اسخارور باید ۱۰۰۰ تومان به من بدهد.» آنگاه به‌یکمی از منشیان خود گفت تاریخ امروز را یادداشت کن! اسخارور پاسخ داد لان شاید در راه باشد اما این جریمه عادلانه نبود چون خود اعتمادالدوله لان را فرستاده‌اند. اسخارور برای گفتگو دربارهٔ این مسأله نزد ملا زعفران رفت و ملا قول داد در بارهٔ این که آیا براستی شیوهٔ رفتار و گفتار اعتمادالدوله به دستور شاه بوده است یا نه تحقیق کند. عرضحالی نیز برای استرداد جایگاه واک به هلندیان و صدور حکمی دایر بر قدردانی از

پا درمیانی هلندیان دربارهٔ مشاجرهٔ جزیرهٔ قشم به شاه تقدیم شده است.

در ۲۱ مارس ۱۷۲۹ هرمزبان باز با واك تماس گرفتند چون که می‌خواستند نامه‌ای به باتاوایا بفرستند. هافرمن پاسخ داد که اگر هرمزبان اعتراف کنند که تبعهٔ شرکت هند خاوری هلندند ابداً مشکلی در بیان آشکار علایقشان به فرماندار وجود ندارد. در عین حال از آنها پرسید: چرا هنوز پرچم انگلیس در جزیرهٔ هرمز برافراشته است این امر خشم فرماندار کل باتاوایا را برخواهد انگیخت. هرمزبان پاسخ دادند: ما از ترس آن پرچم را برافراشتیم و آماده‌ایم به دستور هافرمن آنرا به‌زیر آورده دوباره بیرق هلند را برافرازیم. هافرمن گفت: شما پرچم هلند را بی‌دستور من برداشدید حالا هم می‌توانید بی‌دستور من آنرا دوباره برافزاید و نیز دربارهٔ هرکاری که باید بکنید خودتان تصمیم بگیرید. هرمزبان قول دادند در طی سه روز نامه را بیاورند اما نامه‌ای آورده نشد. بنابراین هافرمن از آنها پرسید آیا می‌خواهند نامه را بفرستند یا نه. وی در ۲۹ مارس به کشتی‌ها دستور داد تا برای گمراه ساختن هرمزبان به‌خارک روند زیرا که کشتی ده کرنلیا می‌بایست از ناگاه برای گرفتن نامهٔ آنها نمایان شود. در ۳۰ مارس ۱۷۲۹ هرمزبان ناگهان نامهٔ خودشان را فرستادند. هافرمن گفت: «در این نامه آنقدر دروغ نوشته شده بود که من ناچار شدم در حواشی آن توضیحاتی بیفزایم. هرمزبان همچنین نسخه‌ای از توافقنامهٔ خودشان را با واك ضمیمهٔ نامه ساخته بودند که ضمن مقابلهٔ آن با نسخهٔ اصلی معلوم شد که دو اشتباه در آن هست یکی از این خطاهای فاحش این بود که درجائی به‌جای «هلندیان»، «انگلیسیان» نوشته شده بود. هافرمن در ۳۱ مارس ۱۷۳۰ به باتاوایا گزارش داد که بهای آشتی با عبدالله‌خان ممکن است به‌نظر باتاوایا خیلی گران تمام شده باشد، اما آشتی مهم بود. هلندیان دست‌کم ۱۵۰ افغانی را کشته بودند و نفوذ عبدالله‌خان در دربار مؤثر واقع شده چنانکه در حکم تازهٔ شاه اشرف که به هلندیان بیش از همیشه امتیاز داده است دیده می‌شود. افغانان در بندر عباس برای خاطر همهٔ اینها احترام زیاد روا داشتند. رابطهٔ افغانان با هلندیان چنان خوب شده بود که در مه ۱۷۲۹ افغانان از ایشان

خواستند در اختلاف بین افغانان و پادگان قشم پادرمیانی کنند. نایب التجار یلمورلان در ۸ مه به قشم گسیل شد تا محرمانه آنجا را مطابق شرایطی که روی کاغذ آمده و توسط باروخان و هافرمن مهر و امضاء شده بود، تسلیم کند. اگر پادگان با این شرایط موافقت می نمود می توانست درایمنی زندگی کند چون واك حمایت از پرچم و نگهبانان پادگان را به عهده گرفته بود و احتمالاً باروخان با این مسأله مخالفتی نشان نمی داد.

در ۶ سپتامبر ۱۷۲۹ که مدیر جدید واك لیندرت ده کلین (۴۰) سرانجام از بصره آمد و زمام امور واك را در ایران به دست گرفت. هر مزیان که از حمله هلندیان هر اسناك شده بودند نامه‌هایی به او نوشته اظهار دوستی و بیعت نمودند و نیز درباره رویدادهایی که از آغاز سال در هر مزرخ داده بود توضیح دادند. اما ده کلین نمی خواست دست به کاری بزند و طبق تصمیم شورا منتظر دستورهای آمستردام و باتاویا بود و مایل نبود که ماجرای تازه‌ای بیافریند. او به هر مزیان پاسخ‌های دوستانه و خنثائی داد بی آنکه درباره هیچیک از نکات نامه‌هایشان تعهدی پذیرفته باشد و بدینسان دست واك را آزاد گذاشت. در این زمان بوی تغییر حتی در بندر عباس نیز به مشام می رسید و رویدادهایی که از این پس رخ می دهد به فصل دیگری از تاریخ ایران تعلق دارد.

پایان

ضمیمهٔ الف منبع واك

۲۱۰۰ برگه ۱۹۰ = ۱۷۵

شرح اجمالی جزیره وقلعهٔ هرمز تا آنجا که توانسته‌ام از مردمان موثق دربارهٔ وضع پیشین و کنونی آنها آگاهی‌هایی به دست آورم چنین است. این گزارش کوتاه را به دو سبب شرح اجمالی خواندم یکی اینکه نمی‌توانم آنرا به شیوهٔ تاریخ‌بنگام دیگر اینکه راویان من نمی‌توانستند اطلاعات دقیق‌تری را دربارهٔ موضوعات خاصی که خواسته بودم به من بدهند. انگیزه‌هایی که مرا وادار به نگارش این یادداشت کوتاه می‌کند اینست که نمی‌دانم آیا هیچیک از شما عالی جنابان رؤسای واك در اینجا هرگز یادداشتی دربارهٔ این جزیره و جزآن تهیه کرده‌اید یا نه؟ با آنکه این جزیره نزدیک گمبرون است. افزون بر این ممکن است این شرح اجمالی به موقع، به عنوان اساسی برای تأمل بیشتر به کار آید. اما برای اینکه خاطر رئیس‌ان عالی جناب خود را در باتاویا - که از کمترین چاکران ایشانم و اجازه یافته‌ام که این گزارش را با احترام تمام به ایشان تقدیم کنم - با مقدمه‌ای درازدامن نیاززده باشم از جنابان ایشان فروتنانه استدعا دارم با ابراز لطف فراوان این وجیزه را پذیرفته، خطاهای آنرا به چشم خطا پوش بنگرند و حسن نیت مرا (که این افتخار بی‌استحقاق نصیبم شده) بپذیرند، و من پذیرش این را بزرگترین پاداش برای خود می‌دانم.

جزیرهٔ هرمز در ۲۷ درجه و ۶ دقیقه پهنا و ۷۹ درجه و ۵۰ دقیقه درازای

جغرافیائی قرار گرفته است. (۱) پهنای آن تقریباً ۳۱ میل و درازای آن $۴\frac{۱}{۴}$ و شیب آن چنانکه از اینجا دیده می‌شود در جنوب شرقی به طرف دریا و از ساحل به طرف شمال غربی است که در آن نقطه، قلعه در حدود سه میلی جایگاه واک قرار گرفته است. این جزیره فاقد آب آشامیدنی گواراست و آب آشامیدنی را باید از سه میلی بدینجا حمل نمود. این جزیره در روزگاران پیشین از لحاظ دریانوردی بسیار پر رونق و بلند آوازه بوده است. و جزیره‌های قشم، لارک و ساحل گمبرون قدیم، میناب، شمیل، رودان، ممجان، سندرك و جز آنان در قلمرو حکومت آن بوده است. بنا بر این آقای کر نیلیس ده بزون (۲) باید در سفرنامه ایرانی خود درباره این جزیره تا آنجا که بنده توانسته‌ام در طی ۱۵ سال اقامت در گمبرون دریابم مرتکب اشتباه شده باشد، همانطور که جزیره‌ها که: شهر بازرگانی معتبری در آسیا می‌دانسته و در قلمروئی به همین نام در دهانه خلیج فارس می‌انگاشته نسبتاً دقیق بوده است.

چون آگاهان ایرانی توانسته‌اند فهرستی فراهم کنند که نام بیش از ۱۴ پادشاه - بجز يك تن که گفته شده بی آنکه نام پادشاه بر خود نهاده باشد حکومت می‌کرده - در آنست. گفته می‌شود که همه این پادشاهان در همین جزیره هر مزدارای دربار بوده‌اند. آنچه حتی اعتباری بیشتر به این بیانات می‌دهد اینست که این مردم چنان دانشی از تاریخ این پادشاهان دارند که حتی نامهای آنها را به ترتیب توالی می‌دانند، یعنی:

۱- درماکو

۲- سلیمان شاه پسر او

۳- عیسی پسر سلیمان شاه

۴- محمود شاه پسر عیسی شاه

۵- گردانشاه پسر محمود شاه

۶- سلغرشاه پسر گردانشاه

۱- هر مز در ۲۷ درجه و ۵ دقیقه شمال، ۵۶ درجه و ۳۰ دقیقه خاور قرار گرفته است.

۲- Cornelis de Brayn «سفرهائی به مسکو و بخشی از هندوستان خاوری» ۲ ج

لندن ۱۷۸۲، اصل کتاب به زبان هندی در ۱۷۱۴ در آمستردام به چاپ رسیده است.

- ۷- گردانشاه پسر سلغرشاه
 ۸- محمود شاه خواهرزاده گردانشاه
 ۹- محمد پسر محمود شاه، گفته‌اند که او نام شاه بر خود نهاده بلکه با عنوان دیگری حکومت می کرده است.
 ۱۰- توران شاه پسر محمد شاه
 ۱۱- شانگهوشاه پسر توران شاه
 ۱۲- فیروزشاه
 ۱۳- احمد شاه
 ۱۴- محمدشاه
 هر سه برادر بوده‌اند و پسران شانگهوشاه

و گفته‌اند که محمد شاه نامی واپسین شاه از این سلسله بوده است (۳)، اما هرگز نتوانستیم دریابیم که این پادشاهان از چه طایفه یا از کجا نشأت یافته، چه مدت حکومت کرده و چه نوع حکومتی داشته‌اند. با این وصف دریافتم که محمد شاه واپسین پادشاه این سلسله به‌همان شیوه که اهل کرتاگو (۴) از ملکه دیدو (۵) فریب خوردند، فریب پرتغالیان را خورد. بدینسان که به اندازه چرم گاوی از او زمین خریدند و آن چرم را به‌گونه ریسمانی در آورده گرداگرد زمین کشیدند و در محیط آن نخست در يك خانه عمومی و بعد با اجازه شاه در ساختمانی که خود ساخته بودند در وضعی پر- جمعیت زیستند. آنان بعدها این ساختمان را به‌مستحکم ترین قلعه تبدیل کرده در میان باروهایش ساختمانی دیگر نیز ساختند که در این روزها به چرمخانه شهرت دارد. می‌گویند پرتغالیان این بنا را در بیرون به‌گونه‌ای ساخته‌اند که اصلاً به‌نظر استوار نمی‌آید اما از درون اندک اندک آنرا چنان استوار کرده بودند که شاه فقط هنگامی از

۳- درباره این پادشاهان هرگز ريك، دکتر جهانگیر قائم مقامی: اسناد فارسی و عربی وترکی در آرشیو ملی پرتغال درباره هرمز و خلیج فارس» تهران ۱۳۵۴ و مآخذ یاد شده توسط او.

4- Carthaginians

5- Queen Dida

آن فریب آگاه گشت که بخشی از دیوار بیرونی فرو ریخت و آنها توپشان را پنهانی به درون می بردند.

شاه سرانجام ناچار شد که در این باره تحقیق کند و دریافت که قدرت خود را آنقدر از دست داده که بیش از یک فرد معمولی پر تعالی احترامی ندارد و تنها عنوان شاه بر او مانده است. و از آن پس، این ملت مغرور از ارتکاب هرگونه تخلف و تجاوزی در برابر دیدگان شاه خود داری نکرد. آنها حتی دختر خاتون نایب شاه یا بی بی خاتون را که هنوز دوشیزه بود ریوده برای اعمال منافی عفت به قلعہ بردند. این کار در میان تبعه شاه خشم بسیار برانگیخت. در ضمن داستانه‌های دلاوریهای شاه عباس کبیر پادشاه ایران و حکومت عادلانه او آوازه یافت. شیخی (۶) به نام سیسی (۷) که در آن زمان کلانتر میناب بود با بزرگان ناحیه هرمز و جز آن به رایزنی پرداخت که چگونه می توانند به بهترین وجه از زیر این یوغ نجات یابند. اینان بر آن شدند که به اصفهان رفته از شاه عباس بخواهند که التفتاً یکی از سرداران جنگ آزموده خود را با سپاهی انبوه به آن سرزمین بفرستد و آنان نیازمندیهای آن سپاه را فراهم می کنند اینان معتقد بودند که بدینسان می توانند قلمرو هرمز را به شاه عباس تحویل دهند.

شاه عباس که می خواست با آنها همداستانی کند یکی از سپاهسالاران (۸) بسیار بلند آوازه خود را بنام امام قلی خان مأمور فتح هرمز ساخت و او با سپاهی اندک حرکت کرد. وی در زمانی کوتاه توانست سپاه خود را به ۱۲۰۰۰ تن افزایش داده از گمبرون قدیم راه افتد (گمبرون کنونی در حدود سه میلی به سوی باختر قرار دارد و در قلمرو حکومت سلطنت آن زمان لاراست همچنان که اینک به آن شهر پیوسته است) در این هنگام که آب به پائین ترین سطح خود رسیده و آسمان روشن بود چنانکه نه فقط آدم‌هائی که در هرمز راه می رفتند دیده می شدند بلکه صدای زوزه سگان بزرگ

۶- شیخ در اینجا به معنی امیر است.

نیز شنیده می‌شد وی از کشتی‌ها پل ساخت بدینسان که کشتی‌ها را زنجیر و ارباب تیر حمال و کیسه‌های شن که در میان آنها بود به هم پیوست و معتقد بود که می‌تواند از روی این کشتی‌ها خود را به قلعه برساند اما چون این کار را ناممکن یافت از انگلیسیان پرسید که آیا می‌آیند او و سپاهش را با کشتی‌هایشان به آن سوی آب انتقال دهند. امام قلی خان به انگلیسیان وعده داد که چنانچه پیروزشود نیمی از درآمد گمرکات هرمز، قشم، لارک و نیز گمبرون را به آنها خواهد داد و آنها موافقت نمودند. امام قلی خان نخست ۴۰۰۰ نفر را در ساحل جزیره قشم که این یکی نیز در تصرف پرتغالیان بود و قلعه‌ای استوار داشت، پیاده کرد. او که مدت بیست روز چنان سخت و پیوسته قلعه را با سلاح‌های خود می‌کوفت، سرانجام با ازدست دادن قریب سه هزار مرد آنرا تسخیر کرد و همه مدافعان قلعه که سلاح در کف داشتند بجزئی چند که گریختند به فرمان او کشته شدند. امام قلی خان پادگانی مرکب از هزارتن سپاهی در آنجا گذاشت و خود با هشت هزار سپاهی باقی مانده آهنک هرمز کرد. او در جانب جنوب خاوری، در ۲۱ مایلی قلعه هرمز فرود آمد و در آنجا در حدود سه هزارتن از ساکنان علیل هرمز به او پیوستند. او به یاد بود نخستین اردوگاه خود دستور داد یک برکه آب باران بسازند که هنوز به برکه هشتادگری معروف است. وی در اینجا تقریباً شش ماه ماند بی آنکه دست به هیچ کاری بزند، تا اینکه به توصیه شیخ سیسی نامبرده نقب زدن به سوی قلعه را آغاز کرد. او آنگاه قلعه را با حمله‌ای شدید و ناگهانی که بادود و فتیله یاری‌مند بود گرفت، اما هفت روز از رسیدن به ساختمان اندرونی قلعه که در آن پرتغالیان پناه گرفته بودند بازماند. ولی چون پرتغالیان امید دریافت کمک را ازدست دادند ناچار شدند که مانند اسیران جنگی خود را تسلیم کنند. برجسته‌ترین اسیر آنها با شاه و شاه‌بانو زنی بود به نام بی بی گل که در آغاز محاصره اسیر شده و نزد شاه عباس به اصفهان فرستاده شده بود. گفته‌اند که در اصفهان با او به بهترین وجه رفتار شده است. این ماجراها در میان سالهای ۱۶۲۱ و ۱۶۲۲ م. رخ داده است. از آن زمان باز دیگر بازرگانی از اینجا یکبارگی به گمبرون قدیم و سپس به همین گمبرون جدید انتقال یافته

است. بنابراین جزیره هر مزدیگر در آمدی جز از راه ماهیگیری اندک و گرفتن عوارض از کشتی‌های بیگانه که برای بردن نمک یا خاک سرخ می‌آیند ندارد، از هر کشتی ۲ محمودی یا ۱۷ دایم^(۹) باژ گرفته می‌شود. شرکت محترم هلند از این بابت چیزی نمی‌پردازد. افزون بر این اگر از مسقط، جلفار^(۱۰)، سند و جز آن کالائی به اینجا آورده شود که بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد باژی معادل صد درصد یا به اندازه بهای کالا باید پردازند. من فکر می‌کنم برای اینکه این گزارش را غیر مترقبه و ناگهانی خاتمه نداده باشم لازم است از نظام حکومت هر مز و استحکام قلعه آن شرحی بنویسم.

نوزده یوزباشی یا کسی که سر کرده صد سپاهی است و ۳۰۱ توپچی نگهبان قلعه و جزیره شماره ثابتی بود که امام قلی خان پس از تسخیر هر مز در اینجا گذاشت اینان می‌بایست در جزیره بمانند و این وظایف را به گونه‌ای موروثی انجام دهند. اینان از میان روستا نشینان طایفه‌های لربار انخوری^(۱۱) و کهگیلویه که در طی محاصره خودشان را به عنوان دلاورترین سپاهیان نشان داده بودند استخدام شدند. از میان اینان سه تن از سرکردگان سالانه ۲۵ تومان یا ۱۰: ۱۰۶۲ فلورین هلند، سه تن دیگر سالانه ۲۰ تومان یا ۸۵۰ فلورین هلند و بقیه (ده سر کرده) ۱۱۱ تا ۱۲ تومن سالانه موجب می‌گرفتند. يك توپچی برای همین مدت (یکسال) هفت تومان و بقیه هر يك سالانه سه تا ۷ تومن موجب می‌گرفتند قرار بود دوهزار تومن از سایر جاها گردآوری شود یعنی: از درآمد گمرکات گمبرون هشتصد تومن نقد، از قشم دویست تومن جزیره، و حال آنکه هزار تومن بقیه را از بقیه ناحیه که پیوسته به قلمرو هر مز وابسته بوده و در بالا از آنها یاد شده گرد می‌کردند. رئیس این نواحی همگی ناگزیر بودند که هر گاه هر مزیان می‌خواستند این مبلغ پول را به تسعیر زیر پردازند:

يك من شش پوندی خرما در برابر هر پوند $\frac{1}{4}$ محمودی یا ۲:۲ فلورین هلند

۹- dime سکه پنج سنتی.

۱۰- jul phaar نام فارسی رأس الخیمه است.

يك من شش پوندى جو نير در برابر هر پوندى $\frac{1}{4}$ محمودى يا ۲:۲ فلورين هلند
 « « « « پنبه دانه « « $\frac{1}{4}$ « « « ۱۰:۱۰ « «
 اما به سبب آزمندی و گرسنه چشمی مقامات ساحلی و یوزباشیان پیشین این
 فرمان دیگر به سختی شناخته شده است زیرا به جای آنکه موجب سپاهیان معمولی
 به همان شیوه داده شود گاه مجبور می شدند که پول موجب خود را با نرخی بیش از
 بهای معمول در بازار دریافت دارند. این سپاهیان گاه حتی مجبورند موجب مقرر
 سالانه خود را به کمتر از يك سوم به سرکردگان خود بفروشند. این سرکردگان تا آنجا
 جسارت داشتند که از مقامات ساحلی کل موجب آنها را درخواست کنند. به همین
 سبب است که این سپاهیان به اندازه زنی که از شوهرش خشمگین است برای سر-
 کردگان خود احترام قائلند. اینان بیشتر در کمبرون و جاهای دیگر یافته می شوند تا
 جزیره هرمز. چندین سال است که تعداد درخور توجهی از شماره اینان کاسته شده
 چون در حال حاضر فقط ۱۷ یوزباشی واحد اکثر ۲۸۰ سپاهی معمولی هستند.
 اینک که (به نظر من) درباره جزیره هرمز به قدر کافی سخن گفتم می خواهم در-
 باره وضع قلعه هرمز سخن بگویم.

این قلعه از سنگهای تراش ضخیم خوب ساخته شده چنانکه گویند گلوله های
 تازیان (۱۲) در سال ۱۷۱۸ هنگام اصابت بر آنها به گونه توپ دستی بازمی گشته است.
 بلندی آنها در زمین و جانب دریا در حدود سی پاست. اندازه محیط دایره آن ۱۱۰۰
 تا ۱۲۰۰ گام است. دوازده برج دارد که با ۱۰۲ توپ بزرگ تقویت شده است و
 چون مزغل های این برجها با سنگ های تیزی که به سرعت می توان آنها را بیرون
 ریخت پوشانده شده این توپها هرگز از بیرون دیده نمی شوند. می گویند که این
 توپها با باروت و سرب و دیگر سلاح های فراوان پرتقالیان مجهز شده اند. حتی
 می گویند هنوز مقداری عظیم و باور نکردنی از کلاه، جوراب، پای افزار و جز آن در
 آنجا موجود است که اگر به آنها دست زده شود در اثر پوسیدگی پودری می شوند.

امامقلی خان در جلودیوار روبه خشکی قلعه خندق‌های هلال وار به شکلی زیبا حفر کرده با ژرفائی تقریباً دو برابر بالای يك مرد، ۵۰ گز پهنا و صد زرع درازا. آن سمت با سه برج پوشانده شده در حالیکه در سمت دریا فقط يك برج هست. اما در سمت خشکی سه دروازه دارد، دودروازه نخستین از تخته کلفت ساخته شده و قفل‌های بزرگ سخت دارد. اما در سومین یا در اندرونی از فلز ناب ساخته شده و ضخامت آن در حدود يك پاست. در بخش زیرین در، میخ‌های آهنین درازی کوفته شده و بخش زیرین آن با قرقره‌ها و زنجیرها نگهداشته شده‌اند. اگر قرقره‌ها پائین‌تر آورده شوند در-که از سوی داخل با کمربندهای سنگین آهنی به دیوار بسته شده - عمیقاً بر زمین سقوط می‌کند با وجود این امامقلی خان از همین سو بزور به داخل قلعه حمله کرد هر-چند بعداً همچنانکه در بالا گفته شد این سمت را سخت تعمیر و مستحکم کرد. در سمت دریای قلعه انسان می‌تواند با کشتی کم عمق تا آنجا پیش رود که بادست دیوارهای قلعه را لمس کند. اما برای اینکه با قید احتیاط این بحث انجام گیرد انسان باید برای آنچه به چشم خود دیده رجحان و حق تقدم قائل شود. اما ایرانیان از این کارخوششان نمی‌آید چون به محض اینکه بیگانه‌ای به جزیره هرمز یا نزدیک آن بیاید او را شبانه-روز با سوئ ظن زیر نظر می‌گیرند تا دوباره از آنجا برود. هر چند مشاهده شخصی به نظر من به شیوه خاص عملی است ولی آسان نیست و من درباره آن در اینجا سخنی نمی‌گویم چون در این باب در یادداشت کوتاه دیگر سخن گفته‌ام. بنابراین به آنچه در بالا گفتیم این نکته را می‌افزایم که قلعه هرمز از لحاظ درونی بسیار خراب و فکسنی است زیرا که بر طبق سنت ایرانی یا سنت قابل افتخار هرگز تعمیر نشده است.

از جایگاه نمایندگی واك، گمبرون ۲۶ ژانویه ۱۷۲۸. پیترا تلام

منبع واك ۲۱۱۴ گزارش پلارت* به اتلام

۱۷۲۸=۱۲=۱۴

برك ۳۷۹۳، پشت برك ۹۵

كلب علی بیگ این خبر را تأیید کرد که در جانب خشکی یا جنوب خاوری قلعه چهار دروازه است که دو تاي نخستین آنها از چوب ساخته شده و سومین، دریچه- ایست از آهن مشبك بانوكهای تیز، که دیگر درخور استفاده نیست و پیوسته باز نگهداشته می شود. زیرا که چرخها و دیگر دستگاههای وابسته به آن کاملاً زنگ زده و خراب شده اند. چهارمین در از آهن است. هر کس پیش از بالا رفتن از پلکانها، باید از این در بگذرد. در روزها چهارتا پنج پسرک، از دروازه نخست نگهبانی می کنند که تا بعد از ظهر هنوز خوابند. افزون بر این کس دیگری در قلعه نیست، چون قاضی و دیگر یوزباشیان در شبانروز در خانه های خودشانند. دروازه آبی در سمت شمال باختری فقط دو دروازه بسیار قدیمی و ضعیف بدون مستحفظ دارد. بنا به گفته ایسورداس (۱۳) برای حمله به این سمت قلعه فقط دو خرك کافی است تا این دروازه ها همچون شیشه درهم شکنند. باروت آنها نیز که نمونه ای از زرادخانه آنهاست از همین طریق ارسال می شده و در صورت لزوم با يك چکش چوبی به قطعات نسبتاً بزرگ کوبیده می شود و همه چیزها در کف زمین، توی بشقابهای مسین پخش است. اندازه تکه های آنها

دو برابر اندازه سرآدمی است، و پیش از استفاده، خرد می‌شوند. این باروت ایجاد شعله نکرده فقط جزو جز می‌کند. (همان منبع ۱۶-۱۲-۱۷۲۸ برگ ۹۷-۳۷۹۶) بلندترین باروی قلعه در قسمت جنوب خاوری است. کوتاه‌ترین بارو در جنوب باختری قرار دارد که بسیاری از سنگهای آن فرو افتاده است. برج‌های قلعه نه به‌گونه مربع ساخته شده و نه هم شکل است و نیز نه مستطیل است و نه آن چنان گرد که در بندرعباس دیده می‌شود، دیوارهای پهلوئی هم آنقدر مورب نیستند که شیب آنها به سوی بالا باشد بلکه عمودی هستند و در قسمت خشکی دیوار مقابلی است که برجی را به برج دیگر متصل می‌کند، برج‌ها مزغلهائی برای توپ و نیز شکافهای هلالی شکل دارد اما فاقد توپ است. یک طرف خندق پشت قلعه را فضولات و قاذورات انباشته و نزدیک پل راه، شن‌هایی که دریا از راه ترعه‌ای کوچک در سمت شمال می‌آورد تا نیمه پر کرده‌اند. در سمت شمال باختری سوراخی است که من از میان آن به درون خزیده به‌دوری نه‌چندان محکم رسیدم که از میان آن در دیگری دیده می‌شد که مزغله‌های تراشیده، نخراشیده‌ای داشت و روی هم رفته بر ۷۰ تا ۷۲ تا بالغ می‌شد. برخی از توپها بسته، و برخی دیگر بی‌پایه‌اند و بعضی بدون عراده، دهانه شماری از آنها ترکیده و در اطراف دهنه تعداد زیادی از توپها را حلقه‌های آهنین بسته‌اند، همه‌گونه کالیبری دارند اما آنقدرها که بندرعباسی‌ها می‌گویند بزرگ نیستند، مصالح ساختمانی نامرغوب ولی خوش‌ظاهری در آن به‌کاررفته است که بیشترشان سنگ ساروج است و بعضی از آنها سنگ تراش خورده و چند قلوه سنگ صاف.

ضمیمهٔ ب

یادداشتی دربارهٔ مدت زمان حکومت افغانان در ایران

منطقهٔ نفوذ افغانان تقریباً به نواحی و شهرهای زیر محدود می‌شد، البته مرکز حکومت افغانان، اصفهان بود در عین حال اساس آن محورهای اصفهان - شیراز - بندرعباس و اصفهان - گلپایگان - همدان بود. در بیرون این نواحی افغانان به ندرت قدرتی داشتند. فقط در ۱۷۲۸ کرمان و نزدیک پایان همین سال یزد تسخیر شد. اما در آغاز ۱۹۲۹ هنوز مردم راور که شهرکی است میان کرمان و یزد در برابر افغانان پایداری می‌نمودند. کاشان، تهران، قم و ساوه نیز که تا اواخر ۱۷۲۹ پایداری می‌کردند به تسخیر آنان درآمد. در اواخر سال ۱۷۲۸ امان‌الله خان سرکردهٔ افغانی در حین قتل عام طایفهٔ معروف خلار تس^(۱) نزدیک ساوه و قم، درگذشت، این امر نشان می‌دهد که در آن حدود هیچکس در امنیت نبوده است. همچنین بود وضع ناحیهٔ همدان که طایفهٔ درگزین این ناحیه از حامیان ثابت قدم افغان بودند. گذشته از ایلغارهای ترکان، کردان و لران با تجاوز تدریجی افغانان به قلمرو خودشان به مخالفت ادامه دادند. در ۱۷۲۷ طایفه‌ای به نام همسالو علیه افغانان شوریدند. یعقوب خان قولر آغاسی باشی نتوانست شورشیان را مهار کند و شاه اشرف به عبدالله خان والی قم دستور داد تا قورچی باشی را در این نبرد یاری دهد.

تقریباً دره‌مین او ان (تابستان ۱۷۲۷) يك مین باشی افغان توانست ابرقوه را تسخیر کند و جهرم در جنوب نیز مسخر گشت، اما دیری نپائید که باز افغانان را بیرون راندند و سپاهیان آنان را در فسا دره‌م شکسته زبان‌های فاحشی رساندند. آذربایجان، خوزستان، کوه‌گیلویه، دشتستان، بلوچستان، خراسان، استرآباد، گیلان و مازندران هرگز به دست افغانان نیفتاد.

پایان

فہرست کسان

۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲
 ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰
 ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۰، ۱۴۶
 ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰
 ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸
 ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴
 ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰
 ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶
 ۲۱۳، ۲۱۲، ۱۹۳، ۱۹۲
 اتومشانت : ۱۹۰، ۱۵۰، ح ۵۵، ۵۴، ۴۱، ۴۰
 احمد بیگ (: پسر میر جہانگیر) : ۱۲۴
 احمد پاشا : ۱۹، ۱۸، ۱۵
 احمد خان شاملو : ۴۰، ۳۸
 احمد شاہ : ۴۴۔ سید احمد خان
 احمد مدنی : ۳۹
 اخلاص خان : ۱۸۸، ۲۶، ۹
 اسخارور، نیکلاس : ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۸، ۶، ۲، ۱
 ۲۴، ۲۳ : ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳
 ۱۲۷، ۹۹، ۳۴، ۳۲، ۳۱، ۲۹، ۲۷، ۲۶، ۲۵
 ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۴۳
 اسخارور، یعقوب : ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۷۰

« آ »

آخوند اللہ : ح ۱۷۲
 آغا صالح : ۲
 آقا ابراہیم : ۱۶
 آقا رضا (: ناظر سید احمد خان) : ۷۷، ۵۷
 ۹۱، ۸۳، ۸۱
 آقا عنایت اللہ : ۱۰۳
 آقا محمد وکیل باشی : ۱۶، ۱۵
 آقا نوروز : ۱۰۳
 آوانس : ۴۵، ۴۲، ۴۱، ۳۶

« ا »

ابراہیم آقا : ۲۲
 ابراہیم بیگ (: گلاب) : ۱۱-۴۔ گلاب
 ابوالصافی : ۱۰۸
 اتلام : ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۶، ۲۵، ۲۳، ۱۰
 ۹۵، ۸۵، ۸۳، ۶۵، ۵۲، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲
 ۱۰۴، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶
 ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۵
 ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۵
 ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۴

۰۱۷۹

اسلینگلانت، فان : ۱۹۳۰، ۱۹۲

اسماعیل بیگ : ۴

اسمعیل سلطان : ۳

اشرف شاه ۱۰ : ۱۳۰۱۲، ۹۰۸، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

۲۹، ۲۷، ۲۳، ۲۲، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶

۹۱، ۹۰، ۸۸، ۴۸، ۳۶، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱

۱۰۸، ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۳، ۹۲

۱۸۲، ۱۷۹، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۵، ۱۳۲

۰۲۱۵

اشمانلی . ۱۰

الماس خان : ۱۴۰۱۱، ۷، ۲، ۱

الله بخش : ۱۴۷

الله وردی بیگ : ۴

امام قلی خان : ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸

امان الله خان : ۲۱۵، ۲، ۱

امانوتل : ۱۵

امیرخان : ۱۰۰، ۹۹

اورلیانس، جریت وان (= ارلیانس، جریت

وان) : ۱۷۹، ۱۷۰، ۸۳، ۸۲

ایسورداس ، ۲۱۳، ۱۷۲، ۱۵۱، ۱۵۰

«ب»

باب عالی : ۳۲، ۲۱، ۱۵

باروخان : ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱

۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۸۷

براور (آقای...) : ۹۸

بی بی خاتون : ۲۰۸

بی بی گل : ۲۰۹

«پ»

پولارت (= پلارت) : ۲۱۳، ۱۸۴

پولانت، یعقوب : ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹

«ت»

تقی حاجی : ۱۰۳

تیمورخان : ۱۲۴، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۳۲

«ج»

جهانگیر . ۱۰۸ ← میرجهانگیر

جهانگیر ماریسی (= جهانگیر ماریسیه = میر

جهانگیر) : ۱۵۲ ← میرجهانگیر

«ح»

حاجی حاجیان (: عبدالعزیز) : ۱۵

حاجی جهان : ۱۰۰، ۹۹

حاجی عباس بیگ : ۴۲، ۳۹

حاجی محمد صالح : ۹۶

حسن بیگ (ر.ك : حاشیه ص ۱۰۴) : ۴۰۴

حسن خان (: برادر محمود) : ۳۰

حسن علی بیگ : ۱۱۵

حسنعلی خان : ۴۳

حسن گاو بستی : ۹۶، ۳۸

حسن گور : ۱۷۲ ح

حسین علی : ۱۱۰

حسین کورو : ۸۲

حیات بیگ : ح ۱۷۳

«خ»

خاجاتور : ۷۸، ۴۰

خان سید محمد : ۱۸۸.

خداداد خان : ۱۰۳، ۴۰، ۳۹، ۳۷.

خسرو بیگ : ۱۲۷، ۱۱۶، ۱۱۲، ۱۱۱، ۹.

«د»

دراپیر (= درپیر) : ۱۲۱، ۵۷.

دوکلین، لیندرت : = ح ۱۸۰، ۱۸۶.

«ر»

رحیم خان : ۹۳.

رضا قلی بیگ : ۶۰.

رئیس ابوالحسن : ۴۰، ۳۹.

رئیس جهانگیر : ۱۰۷ ← میر جهانگیر

«ز»

زاهد علی خان : ۱۲۰، ۹۰، ۵۶، ۵۲، ۵۱، ۵۰.

۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱.

۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹.

۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵.

۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹.

زبردست خان : ۲۷، ۲۶، ۲۲، ۱۶، ۱۵، ۱۲، ۶.

ح ۳۵، ۳۸، ۳۷، ۷۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۲۳.

۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹.

۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶.

۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲.

۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۷، ح ۱۶۰، ۱۶۱.

۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷.

۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۷.

زله خان : ۳.

زلی خان : ۲۰.

«س»

سلطان محمد صفوی : ۱۰۴، ۴۸، ۳۱، ۱۰۶.

۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۶.

ح ۱۵۲.

سلینگرلانت : ۱۸۲.

سید احمدخان : ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰.

۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲.

۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲.

۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳.

۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۴.

۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۱.

۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۱، ۱۶۹.

۱۹۳.

سید صادق : ۲۶، ۱۸.

سید عبدالرضا : ۱۱۹.

سید عبدالله خان : ۴.

«ش»

شاه احمد : ۴۴، ۴۵، ۴۶.

← سید احمدخان

شاهدادخان : ۱۱۹.

شاه سلطان حسین : ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۴.

۲۵، ۳۲، ح ۳۹، ۵۳، ۷۱، ۱۰۵، ۱۰۶.

۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۵۹.

شاه صفی : ۴۸ ← صفی میرزا

شاه طهماسب : ۱۷، ۳۷، ۳۸، ۴۶، ۵۰، ۹۵.

۱۶۹، ۹۸.

طهماسب خان (: طهماسبقلی خان = نادر):

۳۴،۳۱

طهماسب خان میر آخور باشی: ۴.

طهماسب میرزا: ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۱۰، ۵، ۳۱

۴۹، ۴۶، ۳۹، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲

«ع»

عبدالباقی خان: ۱۸.

عبدالرحمان پاشا: ۲۱.

عبدالغنی بیگ: ۳۶.

عبدالله خان: ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۴۳، ۹۳، ۹۲

۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲

۲۱۵، ۲۰۰

علی اکبر (ایشک آغاسی باشی - اتلام): ۱۱۳

۱۱۶، ۱۱۴

علی خان (: سرکرده بلوچ): ۱۲۵.

علی مردان خان: ۳۲، ۱۰.

عمر خان: ۲۹.

عنایت خان: ۴۳.

عوض بیگ: ۱۸۹.

عوض خان: ۱۰۰، ۹۹.

«ف»

فرج الله خان: ۴.

«ق»

قادرخان قورچی باشی: ۳۳، ۳۲، ۳.

قاسم خان (: حاکم لرهای بختیاری): ۳.

قلندر اسماعیل: ۲۱.

قلندر خان: ۲۱.

« طهماسب میرزا

شاه عباس: ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۵.

شاه محمود: ۱۴۳، ۲۵، ۱۴، ۱۲.

۱۸۷. « محمود افغان

شاهوردی خان: ۱۰۸.

شاهوردی خان جنگی کرد: ۳۶.

شملا نیت (: رئیس بلوچها): ۸.

شیخ بلال: ۱۵۴، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۵.

شیخ جباره: ۲۰۰، ۱۹۳، ۱۸۶، ۱۷۸.

شیخ راشد باسعیدی: ۷۸، ۷۶، ۶۳، ۵۵، ۴۳.

۷۹، ۷۶، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ح ۱۲۶، ۱۳۰.

۱۵۵، ۱۵۴

شیخ رحمہ جلفاری: ۱۷۲، ح ۱۶۴، ۱۱۸.

شیخ سیسی: ۲۰۹، ۲۰۸.

شیخ علی: ۱۲۲.

شیخ علی: ۲۰۱، ۹۶. « شیخ علی بهین

شیخ علی بهین: ۹۶، ۹۵.

شیخ علیخان: ۴.

شیخ علی رضا: ح ۱۷۹، ۱۷۸.

«ص»

صالح بیگ: ۱۱۸.

صفی قلی بیگ: ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۲.

۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۴، ۱۳۳

صفی میرزا (شاهزاده ...): ۱۰۸، ۴۶، ۳۹.

۱۲۲، ۱۰۹

صیدال خان: ۲۹، ۶.

«ط»

طالب خان: ح ۴۶.

- قنبر علی: ۱۳۲، ۱۳۳.
 قورچی سالم: ۶۰، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷،
 ۱۲۰، ۱۳۶.
- « ك »
- کادیکس (آقای ...): ۹۸.
 کریم مصطفی پاشا: ۱۵.
 کلانتر شمیل ← قورچی سالم.
 کلبعلی بیگ: ۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۷.
 کوناد، کارل: ۶۲، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۳، ۸۵، ۸۶،
 ۸۷، ۱۹۱.
- « گ »
- گلاب: ۴. ← ابراهیم بیگ
 گوچی، جرج: ۸۷، ۱۶۴، ح ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶،
 ۱۸۳.
 گیکی: ۷۹، ۱۷۹.
- « ل »
- لاچین بیگ: ۵۵، ۶۷، ۷۷، ۸۴.
 لایز بیگ، فان: ۳۳، ۳۴.
 لطفعلی خان داغستانی: ح ۵۸.
 لکهارت: ح ۱۵.
 لواشوف: ۲۹.
 لوتیوس، استیون: ۸۵، ۸۷.
- « م »
- محمد آقای هرمزی: ۹۶، ۹۹.
 محمد امین آقا: ح ۱۷۸.
 محمد امین بیگ: ۳، ۴، ۷، ۱۲۸، ۱۸۵.
- محمد امین خان اعتمادالدوله: ۹۱.
 محمد جعفر بیگ: ۴۲.
 محمد جعفر خان: ۴۳.
 محمد جعفر سلطان: ۴۲.
 محمد حسین (: کلانتر کرمان): ۴۲.
 محمد حسین خان: ۴۳.
 محمد خان بلوچ: ۲۲، ۷۶، ۱۲۲، ۱۸۷.
 محمد زینل (زینل) خان: ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷،
 ۱۱۸، ۱۲۰.
 محمد سلب (سلب): ۱۰۱.
 محمد صالح بیگ: ۴۰، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۹۶، ۹۷،
 ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰،
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹،
 ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱،
 ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴،
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵،
 ۱۹۱.
 محمد صفی سلطان: ح ۱۴۴، ۱۷۳.
 محمد علی خان: ح ۱۷۹، ۱۷۹.
 محمد قلی خان: ۴، ۳.
 محمد مومن خان: ۴۳.
 محمد میرزا (سلطان...): ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۳۲.
 محمد نشان خان: ۳. ← اخلاص خان
 محمد ولی خان: ح ۴۶.
 محمود: ۶، ۱۶، ۲۴، ۳۶، ۳۸، ۱۰۸، ۱۵۹،
 مخلص خان (= مخلص بیگ): ۴۹، ۵۵، ۵۶،
 ۶۹، ۷۸، ۸۳، ۸۹.
 مرتضی قلی بیگ: ۹۷، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰،
 ۱۶۵.
 مرتضی قلی خان: ۱۰۷.

- مرعشی، سید احمدخان (میرزا...): ۳۵.
- مصطفی قلی خان: ۴.
- ملا باشی (= میانجی): ۱۰۶، ۹، ۳، ۲.
- ملا زاهد: ۱۶.
- ملا زعفران: ۱۸۸، ۱۸، ۱۷، ۱۴، ۹، ۷، ۶، ۳.
- ملا شاه حسین: ح ۱۷۹، ۱۷۸.
- ملاقنبر: ۸۶، ۷۲.
- ملاقنبر علی: ۱۰۵، ۷۸.
- ملاموسی (خواجہ سفید...): ۹، ۸، ۷.
- ملانصرت: ۲۰.
- ملك آقا: ح ۱۷۸.
- ملك محمودخان: ۴۹، ۳۱.
- مولغراف: ۱۶۴، ۸۳، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۱۶۴.
- ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۰.
- ۱۹۳.
- میاصدق (ظ: میرزا صدیق؟): ۴، ۳.
- میخلس، هندریک آرنوت: ۸۳، ۷۵، ۵۴.
- ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۰.
- میر اشرف: ۹۲.
- میر جهانگیر: ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۸۹، ۸۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹.
- ۱۲۴، ۱۴۵.
- میرزا ابراهیم: ۱۸۶، ۳.
- میرزا ابوالحسن: ۴۲.
- میرزا ابوالقاسم: ۱۰۸، ۱۰۶، ۳۹، ۳۸.
- میرزا ابوطالب: ۱۰۳.
- میرزا احمد: ۳.
- میرزا اسماعیل: ۲۹، ۳.
- میرزا باقر: ۳۴.
- میرزاتقی: ۳.
- میرزاتقی خان شیرازی: ۳۴.
- میرزا جهانگیر (= میر جهانگیر): ۱۰۱.
- ← میر جهانگیر.
- میرزا حسنعلی: ۱۱۷، ۱۱۹.
- میرزا حسین: ۱۰۳.
- میرزا رحیم حکیمباشی: ۴.
- میرزا رضا: ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶.
- میرزا رفیعا: ۳.
- میرزا زاهدعلی لاری: ۵۹، ۴۳، ۴۱، ۴۰، ۳۹.
- ۱۰۳، ۱۰۰، ح ۹۷، ۷۹.
- میرزا عبدالحسین: ۱۰۳.
- میرزا عبدالحی: ۱۵۶.
- میرزا عبدالکریم: ۶۰، ۵.
- میرزا علی: ۳.
- میرزا فتح الله: ۱۸۶.
- میرزا فخرالدین: ۴۹.
- میرزا قاسم: ۱۸۸، ۲۴.
- میرزا محمدعلی: ۳.
- میرزا محمدنعیم: ۴۰، ۳۹.
- میرزا مرتضی (نماینده دربار مغول): ۵۴.
- میرزا مومن: ۳.
- میر سمندر: ۹۰.
- میر سیدعلی: ۱۶۸.
- میر شیریان: ۳۸.
- میر عبدالله (سرکرده بلوچ): ۹۳، ۸۰.
- میر مرتضی خفاف: ۴۳.
- میر محمد: ۱۰۳.
- میر محمد جعفر: ۱۶۸.
- میر مهرعلی: ۷۴، ۴۶، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۳.
- ۹۹، ۹۵، ۸۳، ۸۰، ۷۹، ۷۸.

۴۲، ح ۴۸، ۴۳ .

« ه »

ها فرمن : ۲۰۱، ۱۹۰ .

هامل، پالوس (پاولوس): ۷۲، ۷۱، ۵۴، ۵۰ .

ح ۱۴۳، ۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۶، ۸۳، ۷۴، ۷۳

۱۴۷ .

« ی »

یان یوسوا کیتلار : ۷۱ .

یاورخان : ۶ .

یعقوب خان : ۲۱۵، ۹۳، ۳۲ .

یعقوب سلطان : ۵۸ .

یلمورلان : ۱۸۹ .

ناچاجترا : ۵۷ .

ناچازنکر : ۵۷ .

نادرقلی (= طهماسب قلی خان) : ۳۳ . ⇐

طهماسب خان

ناصرخان : ۳ .

نداخان : ۶۳، ۸۸، ۸۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۸ .

۱۲۹ .

نواب سلطان محمد میرزا : ۱۲۳، ۷۶، ۳ .

۱۲۴، ۱۲۵ . ⇐ محمد میرزا .

نورالله خان : ۷۷، ۵۷ .

« و »

واتر (آقای ...) : ۱۷۳ .

وختانگ میرزا : ۳۰، ۲۸ .

ولی محمد خان شاملو : ۴۱، ۳۹، ۳۸، ۳۶، ۱۶ .

فهرست جایها، جایگاهها و

افغانستان: ۳.

اندرك (آبادی...): ۱۰۷. ← سندرك

اندونزی: ح ۱۹۲.

انگدلون (رك: حاشیه ص ۱۰۲): ۱۰۲.

انگلیس: ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۳.

۳۴، ۴۳، ۵۷، ۶۳، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۸.

۱۱۲، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹.

۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸.

اورشلیم: ح ۹۲.

اهواز (دهكده...): ۳۷، ۳۸.

ایران: ۴، ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۳.

۴۴، ۴۵، ۴۹، ۸۵، ۸۸، ۹۸، ۱۱۳، ۱۲۵.

۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۶، ح

۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۹، ۲۰۸، ۲۱۵.

ایروان: ۲۹، ۹۷.

ایسین (آبادی...): ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۱۰۴.

۱۲۱، ۱۲۲. ← عیسن

« آ »

آذربایجان: ۲۱۶.

آمستردام: ۱۵۹.

« ا »

ابرقوه: ۳۵، ۲۱۶.

اردبیل: ۲۱.

ارسو (آبادی...): ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۲۳، ۱۲۹.

استانبول: ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹.

استرآباد: ۱۰، ۳۰، ۲۱۶.

اصطیوانات: ۳۶.

اصفهان: ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۱۹.

۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵.

۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۶۷، ۷۰.

۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۶.

۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۶.

۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۴.

۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷.

۱۸۹، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۵.

«ب»

باتاویا : ۱۶۲، ۱۵۹، ۱۴۶، ۱۳۵، ۱۳۲، ۳۱
 ۱۷۶ ح، ۱۸۹، ۱۸۰، ۲۰۰
 باسعیدو: ۹۵، ۸۱، ۷۹، ۷۸، ۶۳، ۶۱، ۵۵، ۴۶
 ۹۹ ح، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۷
 باغ سعادت آباد: ۹۲
 بالی (جزیره...): ۱۹۲
 برکه هشتادگزی: ۲۰۹
 بصره: ۱۸۰ ح، ۹۸، ۹۷، ۲۸، ۱۷
 بلوچستان: ۲۱۶، ۹۳
 بم: ۹۳، ۴۵، ۴۴، ۴۲، ۳۹، ۳۰
 بمبئی: ۱۰۲، ۹۸، ۲۶
 بندر ابراهیم: ۱۷۴
 بندرخمیر: ۶۳
 بندرعباس: ۴۸، ۴۶، ۳۸ ح، ۲۸، ۲۷، ۲۵، ۲۴، ۵۱، ۵۰، ۹۳
 ح ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۵، ۱۰۱
 ۱۲۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷
 ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶
 ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵ ح، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۶
 ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۶
 ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
 ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
 ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۴، ۲۱۵
 بندعلی (آبادی...): ۱۰۳، ۹۶، ۸۹، ۷۶
 ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۸۳
 بنک (آبادی...): ۱۱۹

بوانات: ح ۳۵

بودان (آبادی...): ۱۱۸، ۱۱۹

بوشهر: ۱۰۸

بویتنزرگ (باغ کمپانی هلند): ۵۰

بهمنی (آبادی...): ۱۲۴

بهیمیهت: ۳۶

«پ»

پل امام وردی خان: ۳۴

پل خمیر: ۱۵۵

«ت»

تبریز: ۲۱، ۱۷، ۱۰، ۲۹

ترکیه: ۱۹

تزرگ احمدی: ۳۷، ۴۶، ۵۰، ۸۹، ۱۰۶

تهران: ۹۸، ۳۹، ۳۸، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۱۶، ۶

۲۱۵

«ج»

جلفا: ۳۴، ۲۲، ۱۷، ۱۳، ۹، ۷

جلفار: ۲۱۰، ۱۶۴

جهرم: ۲۱۶، ۹۱، ۴۰، ۳۶، ۱۶

جیرفت: ۴۴

«چ»

چدر (زیارتگاه): ۶۷

چنالی: ۶۷

«ح»

حاجی ترخان: ۲۹

حویزه: ۹۸،۱۹.

«خ»

- خدر (امامزاده...): ۱۴۳، ۱۰۸، ۱۰۶.
 خدر (آبادی...): ۱۸۳، ۱۸۲.
 خراسان: ۲۱۶، ۳۸.
 خرم آباد: ۱۶، ۱۵، ۱۰.
 خرمت (آبادی...): ح ۱۸۴.
 خسناباد (قلعه...): ۹۱.
 خفر: ۳۶.
 خلیج فارس: ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۲۶، ۱۰۹، ۱۰۶.
 ح: ۱۶۴.
 خوزستان: ۲۱۶.

«د»

- داراب: ۹۱، ۹۰، ۳۶، ۱۶.
 دارابجرد: ۴۰.
 دالان (Daloen): ح ۱۸۴.
 دامغان: ۳۳.
 درگزین: ۲۱.
 دستگرد: ح ۱۸۴.
 دشتستان: ح ۲۱۶، ۱۲۲، ۴۶.
 دوساری (جزیره...): ح ۱۸۰، ۱۲۹، ۷۷.
 دوسر (دوساری؟) [دهکده...]: ۱۸۰.

«ر»

- راور: ۲۱۵، ۹۳.
 رودان: ۱۳۰، ۱۲۱، ۱۱۶، ۶۰، ۵۸، ۴۸.

«ز»

- زمینداور (ایالت...): ۳.

«س»

- ساوه: ۲۱۵، ۶.
 سعادت آباد: ۳۷.
 سفیدبانی (آبادی...): ۹۹، ۳۷.
 سند: ۲۱۰.
 سنڌرک (آبادی...): ح ۱۰۶، ۱۰۱، ۸۵، ۳۱.
 ۱۱۵، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۹۷، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰.
 سورت (بندر...): ۱۵۷، ۵۹، ۵۴.
 سورو (آبادی...): ح ۱۸۱، ۱۱۱، ۷۳، ۶۸، ۶۵.
 ۱۸۲.
 سیرجان: ۳۹، ۳۶.
 سیستان: ۵۰، ۳۱.

«ش»

- شمیل (روستای...): ح ۸۹، ۸۸، ۶۰، ۵۰، ۴۹.
 ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۳.
 ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰.
 ۱۵۸، ۱۳۶.
 شیراز: ح ۳۵، ۳۳، ۳۲، ۲۲، ۱۶، ۱۵، ۱۲، ۶.
 ۹۱، ۹۰، ۷۶، ۶۸، ۵۰، ۴۸، ۳۶، ۴۵، ۳۶.
 ۱۲۲، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۷.
 ۲۱۵، ۱۸۷.

«ط»

- طارم: ۳۷.

«ع»

- عباس آباد (محلّه...): ۳۴.
 عیسن (آبادی...): ح ۱۸۵، ۱۴۴ ← ایسین

کشار (آبادی...): ۱۰۴.

کمپرو (خمیر؟): ۱۵۵.

کنگک: ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۲۰.

۱۵۷.

کورستان: ۱۲۰، ۱۰۱.

کوهسنگ (آبادی...): ۱۴۵.

کهگیلویه (کوهگیلویه): ۲۱۶، ۲۱۰.

کیج مکران: ۱۸۶.

«ک»

گرمسیرات: ۱۵، ۱۲، ح ۳۷، ۱۴۳، ۱۲۷، ۵۰.

۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶.

گلپایگان: ۲۱۵.

گمبرون: ۳۷، ۳۶، ۳۰، ۱۷، ۱۶، ۱۱، ۱۰، ۹.

۶۰، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸.

۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۲، ۸۷، ۸۴، ۸۳، ۶۳.

۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹.

۲۰۸، ۱۷۴، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۰۷، ۱۰۶.

۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹.

گنو (Ginauw): ۵۰.

گوا بند، مارتن: ۱۸۳.

گیلان: ۲۱۶، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۱.

«ل»

لار: ۶۸، ۴۵، ۴۳، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶.

۱۰۳، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۵.

۱۸۲، ۱۵۹، ۱۵۵، ۱۴۴، ۱۲۹، ۱۲۰.

۲۰۸، ۱۸۴، ۱۸۳.

لارک (جزیره...): ۱۴۵، ۱۱۴، ۱۰۲، ۹۷.

۲۰۹، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۶۳.

«ف»

فارس: ۹۰، ۳۸، ۳۶، ۳۵.

فرانسه: ۲۲، ۱۷.

فراه: ۳۲.

فرح آباد: ۴.

فسا: ۲۱۶، ۳۶.

فین: ۲۱.

«ق»

قزوین: ۳۳، ۳۰، ۲۹.

قشم (جزیره...): ۱۰۹، ۹۷، ۹۵، ح ۷۸، ۲۴.

۱۱۴، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲.

۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰.

۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۹، ۲۱۰.

ققاز: ۲۹.

قلعه سلیمان: ۸۵.

قم: ۲۱۵، ۱۰۶، ۳۳، ۶، ۵.

قمشه: ۴۵.

قندهار: ۱۳۸، ۳۲، ۳۱، ۱۶.

قبروان: ۱۵۷.

«ک»

کاروانسرای جده: ۳۴، ۳۳.

کاشان: ۲۱۵، ۳۳، ۵.

کامریک: ۵۳.

کرمان: ۴۲، ۴۱، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۰.

۸۵، ۶۴، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳.

۱۴۳، ۱۰۱، ۹۹، ۹۸، ۹۳، ۹۲، ۹۰، ۸۹.

۲۱۵، ۱۷۶، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۰.

کرمانشاه: ۱۹، ۱۸.

« م »

هرمز (جزیره ..): ۹۵،۷۷،۷۰،۶۵،۲۵،۲۴
 ،۹۷،۹۶ ،۱۱۲،۱۱۱،۱۰۹،۱۰۳،۹۹
 ،۱۲۷،۱۲۱،۱۲۰،۱۱۷،۱۱۵،۱۱۴
 ح ۱۵۹،۱۴۵،۱۳۱،۱۳۰،۱۲۹،۱۲۸
 ،۱۶۵،۱۶۴،۱۶۳،۱۶۲،۱۶۱،۱۶۰
 ،۱۷۱،۱۷۰،۱۶۹،۱۶۸،۱۶۷،۱۶۶
 ،۱۷۷،۱۷۶،۱۷۵،۱۷۴،۱۷۳،۱۷۲
 ،۱۸۴،۱۸۳،۱۸۱،۱۸۰،۱۷۹،۱۷۸
 ،۲۰۰،۱۹۱،۱۸۹،۱۸۸،۱۸۶،۱۸۵
 ،۲۰۸،۲۰۹،۲۱۰،۲۱۱،۲۱۲

هلند: ۱،۱۶،۹،۱۷،۲۳،۲۵،۳۰،۳۱،۳۳
 ،۳۴،۳۶،۳۷،۴۰،۴۱،۴۲،۴۳،۴۴،۴۵
 ،۴۹،۵۰،۵۱،۵۴،۵۵،۵۶،۵۷،۵۸،۵۹،۶۰
 ح ۶۲،۷۱،۷۴،۹۱،۹۷،۹۹،۱۰۲،۱۰۸
 ،۱۱۱،۱۱۵،۱۲۱،۱۳۲،۱۳۳،۱۳۹
 ،۱۵۶،۱۵۹،۱۶۱،۱۶۴،۱۶۶،۱۷۰
 ،۱۷۲،۱۷۳،۱۷۶،۱۷۷،۱۷۹،۱۸۲
 ،۱۸۴،۱۸۵،۱۹۰،۱۹۱،۲۰۰

همدان: ۱۰،۱۵،۱۶،۱۷،۱۹،۲۱،۲۱۵

هند: ۲۸، ح ۴۳، ۱۵۷

« ی »

یزد: ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۸
 . ۲۱۵

مازندران: ۲۹، ۵
 مرودشت: ح ۳۵
 مسقط: ۶۰، ۶۱، ۱۱۸، ۱۴۵، ۲۱۰
 مسکو: ۲۸
 مشهد: ۲۸، ۴۹
 مکه: ۶۳
 مورچه خورت: ۳۳
 مهسای خون (روستای..): ۳۷

میناب (جزیره ..): ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۷۰
 ،۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
 ،۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰
 ،۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰
 ح ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳
 ،۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۰
 . ۲۰۸
 میناب علیا: ۱۰۷

« ن »

نای بند (آبادی ..): ۵۱، ۵۰، ۱۱۱
 نخل ناخدا (آبادی..): ۵۰، ۱۲۵، ۱۷۳
 نقش جهان (میدان..): ۳۳
 نیریز: ۳۶

« ه »

هرات: ۳۱، ۳۲

فهرست منصب‌ها ، لقب‌ها ...

« پ »

باشا: ۱۷، ۲۱، ۳۲ .

« ت »

تاجر باشی : ۱۴۶ .

تفنگچی آغاسی باشی: ۳ .

تفنگچی باشی: ۴۳ .

« ج »

جانشین: ۹۷، ۹۹، ح ۱۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵،

۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۴،

۱۲۵، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۸ .

جراح باشی: ۷۰ .

« ح »

حکیم باشی: ۱۰۶ .

« ا »

اعتمادالدوله: ۱، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴،

۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸،

۳۳، ۴۵، ۴۸، ۹۱، ۹۹، ۱۰۹، ۱۲۸، ح ۱۴۸،

ح ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶،

۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲ .

ایشک آغاسی: ۲۶، ۲۷، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۷۶،

۱۷۷ .

ایشک آغاسی باشی: ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۲، ۴۳، ۸۳،

۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۳ .

ایلچی: ۲۱، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۴۳، ۷۱ .

« ب »

بازرگان باشی: ۵۹، ۶۱، ۷۴، ۷۵ .

بیگلر بیگی: ۱۰، ۱۱، ۱۸، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۲،

۴۸، ۶۸، ۷۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۹، ۱۰۲،

۱۰۳، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۵۱ .

«خ»

خان: ۳۵،۳۱
 خان خانان: ۶۴
 خواجۀ سفید: ۷
 خواجۀ سیاه: ۲

«د»

داروخه: ۱۳۷،۹۰۷
 دیوان بیگی: ۳

«ر»

ریکا (: بیک، چاپار): ۱۸۶،۲۶

«س»

سپهسالار: ۷۶،۶۴،۴۳،۳۶
 سریوزباشی: ۹۹، ۹۷
 سقایان: ۱۴۴

«ش»

شاطر: ۸۲،۷۵،۵۱
 شاه بندر: ۹۰، ۵۶، ۴۳، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۲۸، ۲۵
 ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۲۲، ۱۳۶، ح ۱۴۶، ح
 ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱
 شهریار (: کلانتر میناب): ۶۰، ۶۱، ۸۹
 ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۱

«ص»

صاحب رقم: ۳

«ق»

قابوچی: ۴۳
 قاضی القضاة: ۳
 قاضی شرع: ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۰
 قبااندار: ۱۸۴
 قورچی باشی: ۲۱۵، ۴۳، ۲۷، ۴، ۳، ۱
 قوللر: ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۵۲، ۵۵، ۶۷، ۷۷،
 ۹۲، ۸۴، ۷۸
 قوللر آغاسی: ۱۰، ۷، ۶، ۱۲۸
 قوللر آغاسی باشی: ۳، ۴، ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۴۳،
 ۱۲۴، ۹۳
 قوللر باشی: ۳۱

«ك»

كدخدا: ۱۰۸، ۶۶، ۲۰
 كلانتر: ۳، ۲۰، ۴۶، ۴۹، ۶۰، ۹۷، ۹۹، ۱۰۷
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۶، ۲۰۸
 كوتوال: ۳۰، ۶۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۴۴
 ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۲، ح ۱۷۳، ۱۷۴
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸

«م»

مستحفظ: ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴
 مستوفی: ۳، ۹۰، ۳۹
 مستوفی الممالك: ۳، ۲۴، ۱۸۸
 مستوفی خاصه: ۳، ۵، ۲۹
 منشی الممالك: ۳
 منشی اول (= صاحب رقم): ۱۰ ←

ح ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۸۰، ...

« و »

وزیر: ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۸۴.

وقایع نویس: ۳.

وکیل: ح ۱۰۰.

وکیل باشی: ۱۵.

« ی »

یوز باشی: ۴، ۷، ۹، ۳۳، ۶۰، ۶۲، ۹۰، ۹۶، ۹۷.

۹۹، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۶۱، ۱۶۵.

۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷.

۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱، ۲۱۰.

۲۱۱.

صاحب رقم

منشی باشی: ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸.

مهرداد: ۱۰.

میر آخور: ۹۹، ۱۰۴، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷.

میر آخور باشی: ۳.

مین باشی: ۴۰، ۹۳، ۹۴، ۲۱۶.

« ن »

ناظر بیوتات: ۴، ۲۴، ۲۶، ۳۴، ۴۳، ۴۹، ۷۷.

۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۱۳۱، ۱۸۶، ۱۸۹.

۱۹۰.

نایب: ۴۰، ۴۲، ۴۶، ۵۵، ۶۹، ۱۵۲.

← : جانشین

نایب التجار: ۱۸۹.

نایب الحکومه: ۴۱، ۹۸، ح ۱۰۰.

نایب بیگلر بیگی: ح ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲.

فهرست نژادها، سلسله‌ها، طایفه‌ها ...

ترك: ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۹۷؛ ترکان :

. ۲۱۵

ترکمان : ۳۲ .

«ج»

چارک : ۱۵۵ .

«خ»

خلارتنس (طایفه ..) : ۲۱۵ .

«د»

درگزین (طایفه ..) : ۲۱۵ .

«ر»

روس : ۲۸، ۲۹، ۳۰؛ روسیان : ۲۱ .

«ا»

ازبك : ۳۰ .

افغان : ۱۰، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۴۰، ۴۱، ۴۲ ..

افغان ابدالی : ۳۰، ۳۱ .

«ب»

بانيان : ۲۲، ۲۳، ۵۶، ۶۰، ۱۰۰، ۱۴۳، ۱۴۶،

۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹۳ .

بلوچ : ۸، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۶۳، ۹۰، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۴،

۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۴۵،

۱۵۲، ۱۵۶ .

بنگک ساليها : ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳ .

«ت»

تازمان مسقط : ۲۱۱ .



فهرست اصطلاح‌ها

رقم : ۴۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۵۱، ۱۵۲ . ← تعلیقه

مجلس شاهی : ۴، ۸، ۱۲، ۱۳، ۲۰، ۲۲، ۲۶،

. ۱۰۶

نقاره‌خانه : ۳۳، ۳۴، ۱۲۲ .

اظهارنامه : ح ۱۷۳ .

پرچم قزلباش : ۹۵ .

تعلیقه : ۱۶، ۳۹، ۹۹ . ← رقم .

جزیه : ۱۴ .